



مرکز مطالعات اسلامی بینش
WWW.BINESH.CC

رقابت قرآن

ویراست اول

چگونه با قرآن دل‌هایمان را نرم کنیم؟



نویسنده: ابراهیم السکران

ترجمه: پدرام اندیش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رقابت قرآن

«چگونه با قرآن دل‌هایمان را نرم کنیم»

«ویراست اول»

مؤلف: ابراهیم السکران

مترجم: پدرام اندایش

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مؤلف.....	۵
دستپاچگی در برابر حقایق.....	۹
لحظه‌ی فدا کردن.....	۳۱
ساکت ماندن آخر.....	۳۷
برتری سنگ‌ها بر [بعضی] قلب‌ها.....	۴۷
ساعات پنج و هفت صبح.....	۵۹
سجده نمودن در حالتی که شخص در معرض تیراندازی است.....	۶۹
بیدار ماندنی تا صبح که نسبت به آن جهل وجود دارد.....	۸۳
آیا جامعه‌ی ما بهتر از جامعه‌ی رسول الله ﷺ است؟.....	۹۵
افراد رضایتمند.....	۱۰۷
قویترین انسان‌ها.....	۱۱۷
گویی او را میبینی.....	۱۳۵
آنچه انجام نداده‌ایم، ولی در باره‌ی آن بازخواست می‌شویم.....	۱۴۵
خاتمه.....	۱۴۹



مقدمه‌ی مؤلف

الحمد لله و اما بعد:

انسان در این عصر، دردمند و خسته از ادامه زندگی روزمره است و به نوعی در آن غوطه ور شده است. هر کدام از ما در حالی صبح می‌کند که گویی سپری است در برابر طوفان کارها و جزئیات کوچک زندگی که بر تو از زمان بیدار شدن در صبحگاه غلبه می‌نمایند و بر تو چیره می‌شوند تا اینکه خود را در پایان شب، خسته و رنجور در بالای تختخواب خود می‌یابی.

تداوم خستگی در پیامک‌های کوتاه موبایل، ایمیل، درج مطالب فیس بوک، دریافت خبر در تویتر و گشت و گذار در کانال‌های ماهواره‌ای، قرار گرفتن در راه‌های پر ازدحام و هر آنچه که انسان را به خود مشغول می‌نماید و او را در مسائل اجتماعی وارد می‌نماید و غیره. که بخشی از آن سوار بر بخش دیگر است ...

آیا وسایل ارتباط جمعی این مشکل را برطرف نموده‌اند؟ نه! هرگز! بلکه آنها نعمتی از سوی الله تعالی هستند که نحوه‌ی استفاده از آنها باید در نهایت رضایت خداوند را به دنبال داشته باشد. ممکن است انسان

استفاده‌های متنوعی از این امکانات داشته و در حال سود بردن از آن باشد، اما غافل از یک نکته! ممکن است در موردی هم زیانکار شویم! و این مورد همان «صفا» می‌باشد.

«صفای ذهن، خاطری آسوده و خلوت و تفکری درخشنده»؛ زمانی که اطراف انسان در آرامش قرار دارد...

شیوه‌ی کنونی زندگی انسان به شکلی است که ده‌ها و بلکه صدها صدا در طول روز به سوی وی روانه می‌شود و از هر جهت ذهن او را به خود مشغول می‌سازد. این امر بر پریشانی ذهن و سردرگمی انسانها می‌افزاید که شاهد نمونه‌های بسیاری از آن در شهرهای معاصر می‌باشیم.

خصوصاً هنگامی که رفاه اجتماعی به جنگ با زندگی می‌آید و انسان را تا به صبح در کنار دوستان خود قرار می‌دهد تا زندگی بدین طریق ضایع گردد...

از بدترین نتایج فشارهای شهری معاصر، قسوت و سنگدلی است که در قلبها نفوذ می‌کند. ایمان خدشه‌دار می‌شود و آرامش درونی از بین می‌رود، تا آن که تبدیل به امری شایع و فارگیر می‌شود.

آیا زمان آن فرا نرسیده که از نابودی معاصر جانها دست کشیده و جانهایمان را با نسیم ایمان طراوت بخشیم؟

آیا وقت آن نرسیده است که قلبهایمان را با قرآن رقت دهیم؟ قرآن همان چیزی است که سبب تزکیه‌ی نفس، رقت دادن قلوب، تصفیه‌ی جانها و نجات دادن آنها از سنگینی زمین می‌شود.

این استنباط شخصی یا یک نظر فردی نمی‌باشد، بلکه حقیقتی است که قرآن خود به بر آن دلالت دارد.

الله تعالی می فرماید:

﴿ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴾ [ق: ۴۵] (پس با قرآن کسی که

از وعید می ترسد را پند بده).

همچنین می فرماید:

﴿ قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ ﴾ [الأنبياء: ۴۵] (بگو: فقط شما را با وحی بیم

می دهم).

الله تعالی قرآن را به موعظه و پندی بر انسانها توصیف می نماید. و

می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ﴾ [یونس: ۵۷] (ای

انسانها، به راستی پندی از جانب پروردگارتان به شما رسیده است).

تصویری از زندگی معاصر و مشاهدات اجتماعی روزمره بر مولف کتاب گذشته است. این امور و مشاهدات، با تأمل در نور قرآن و انتقال بین آیات و نیز توجه به معانی آیات مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده تا هدایت‌های قرآن با توجه به این انفاقات و محیطها بیان شود. خلاصه‌ی این تأملات در فصل‌های جداگانه و زمان‌های متفاوت بیان شده است.

این تأملات مرا به شگفتی وادشته! این که چگونه اسرار قرآن سبب نرم کردن قلبها و رقت دادن به آن و تزکیه نفس می‌شود، و برایم چیزی جز زیبایی اخلاق و تعبد به همراه نداشته است.

کتابی که در پیشگاه شماست، حاصل بعضی از این تأملات است. این کتاب در ذات خود بر اساس مشاهدات اجتماعی است که از کنار آنها عبور شده و با نور قرآن درباره‌ی آنها سخن به میان آمده است. در آن از

بعضی معانی پرده برداشته شده که توجه به آنها سبب رقت، نرمی، تزکیه و پاک شدن قلب می‌شود. و این بازگشتی به مسیر طبیعی خود می‌باشد. خلاصه‌ای از این نتایج و تأملات در فصل‌هایی از این کتاب بیان خواهد شد.

الله عالمترین است و صلوات الله بر پیامبر ما و بر آتش و اصحابش باشد.

ابو عمر - ذی القعدة ۱۴۳۳ هـ قـ

iosakran@yahoo.com



دستپاچی در برابر حقایق

در روز چهارشنبه، دوم ماهِ محرم، سال ۱۴۳۳ هـ ف، یکی از نزدیکانم به ریاض آمد. کتیه‌ی او ابو عبدالکریم می‌باشد. سن او چهل و اندی سال بود و بین من و ایشان، دوستی بسیار نزدیکی برقرار بود. تا به حال کسی را مانند وی ندیده‌ام که در برابر مردم قلبی رئوف داشته باشد و به مستضعفان از جمله کارگران، افراد بی‌خانمان، کودکان، و مانند اینها نیکی نماید. او دارای فضیلتی خاص بود که تا زنده‌ام آن را فراموش نخواهم کرد...

وقتی به خانه‌ام رسید، آثار گرد و غبار بر روی چهره‌اش نمایان بود. زیراندازی طلب نمود و ساعتی در همان جا خوابید...

وقتی زمان صرف نهار فرا رسید، او را بیدار کردم و با هم غذا خوردیم، سپس درباره‌ی موضوع «نماز جماعت مسافر» با یکدیگر بحث نمودیم. او از من درباره‌ی این موضوع کتابی درخواست کرد.

به کتابخانه‌ام مراجعه کرده و بخش نماز از فتاوی ابن باز که در (برنامه‌ی) نور علی الدرب تهیه شده بود و نیز فتاوی ابن عثیمین که شیخ فهد سلیمان آن را جمع آوری کرده بود، برایش آوردم.

موضوعی را که وی خواهان آن بود مطالعه کرده، سپس اجازه خواست و رفت.

بعد از گذشت آن روز، در جمعه همان هفته مادرم با من تماس گرفت و خبری را برایم بازگو کرد. به من گفت: ای فرزندم!، تقدیر خداوند صورت گرفته و برای ابو عبدالکریم اتفاقی افتاده است. در پس آن سکوت نمودم.

از او پرسیدم: حالا در کدام بیمارستان است؟ به من گفت: او وفات یافته. الله تعالی او را رحمت نماید. مدتی ساکت ماندم، با مادرم خداحافظی کرده و گوشی را گذاشتم. آنچه در ذهنم می‌گذشت فقط این بود: ابو عبدالکریم قطعاً نمرده و مادرم خبر اشتباهی به من داده است.

مدتی صبر کردم، سپس دوباره تماس گرفته و از مادرم پرسیدم: آیا از این خبر که به من دادی مطمئن هستی؟ گفت: ای فرزندم! این خانواده‌ی او هستند که گریه می‌کنند. الله او را رحمت نماید.

یک بار دیگر از مادرم خداحافظی کردم و گوشی را گذاشتم. خشکم زده بود و نمی‌دانستم چه کار باید بکنم.

سپس با برادر او تماس گرفتم، صدای لرزانش را شنیدم و به یقین رسیدم. (که ابو عبدالکریم وفات یافته است).

از او پرسیدم: ابو عبدالکریم...؟ صحبت مرا قطع کرد و باصدایی شکسته گفت: ابو عبدالکریم از تو حلالیت می‌طلبد.

ماشینم را روشن کردم و به سوی خانه‌ی او که در خارج از ریاض بود راهی شدم. به همراه افرادی از خانواده‌ی وی به سوی غسلخانه‌ای رفتیم که در آن قرار بود غسل داده شود.

مدت اندکی منتظر ماندیم. وقتی غسل او تمام شد، به ما اجازه‌ی ورود دادند. به او سلام دادم و پیشانی او را بوسه زدم و برای او دعا نمودم. نتوانستم خود را کنترل کنم و گفتم: ای ابو عبدالکریم! زنده و مرده‌ات بوی خوب می‌دهد.

در منزل او نشستیم و افرادی آمدند که عزادار بودند. به خاطر مصیبتی که به من وارد شده بود، توانایی هیچ کاری را نداشتم.

به ریاض برگشتم. شبهایی را در آنجا سپری کردم، اما چهره‌ی او از ذهنم پاک نمی‌شد. سعی کردم لحظاتی از روز چهارشنبه‌ی قبل از مرگش که مهمان من بود را به یاد بیاورم. به همان جایی که در آن زیرانداز انداخت و خوابید رفتم و گله و شکایتم را به نزد الله تعالی بیان داشتم و در حد توانم، جوششی که در درونم بود را خاموش نمودم.

حوادث و اتفاقات بسیاری را مرور کردم. این اولین باری بود که نزدیک بودن مرگ را حس کرده و اجل خود را تا به این حد نزدیک دانستم.

وقتی در منزل نزدیکان و عزاداران او بودم، به چهره‌های آنان می‌نگریستم. خود را در بین آنها می‌دیدم و می‌گفتم: ما همگی برای عزا آمده‌ایم. بیشتر ما فکر می‌کنیم آنچه واقع شده فقط برای دیگران است. فراموش کرده‌ایم زمانی فرا خواهد رسید که هر کدام از ما این زندگی را ترک کرده و غسل داده می‌شویم و ما را کفن می‌کنند و سنگ لحد ما را می‌چینند و بعد خشت‌های بالای آن را می‌گذارند. سپس خاک روی آن خواهند ریخت و بعد از آن مردم دور می‌شوند.

بعضی از انسانها در این ماه وفات می‌یابند و بعضی دیگر، قبل از رمضان این ماه می‌میرند و به آن نمی‌رسند و بعضی از ما یک یا دو سال بعد و یا چیزی اضافه‌تر از آن مرگش فرا می‌رسد، ولی پایان این زندگی امری حتمی می‌باشد.

برای هر کدام از ما زمانی نه چندان دور برای ترک این زندگی مقرر شده است.

این تقدیری است که پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین مشخص و نوشته شده است. ملائکه‌ای گرامی که در تقدیر عمر نوشته‌اند: شخص در زمان جنین بودن می‌میرد و یا چهار ماه عمر می‌کند و ما به سوی این مرگ در حال حرکت هستیم و زمان حیات ما دائماً کمتر می‌شود.

ممکن است در سال گذشته، سه سال [یا بیشتر] با مرگ فاصله داشتیم و امروز یکسال از آن کم شده و ما هر دقیقه به آن نزدیکتر می‌شویم، تا آن که به سرای آخرت رفته و به مسکن ابدی خود قدم بگذاریم...

این حقیقتی است بزرگ! چگونه در این سالها از آن غفلت داشته‌ایم؟ چگونه بسیاری از انسانها از آن غافل می‌باشند؟

بسیاری از مردم این حقیقت را به شکلی نظری و عقلی محض می‌شناسند، ولی با یقین به آن زندگی نمی‌کنند تا سزاوار و درخورِ تفکر درباره‌ی آن شوند...

از عجایب نفس انسان این است تنها به امور تجربی توجه می‌کند. بعضی از انسانها یاد مرگ را ناپسند دانسته و در ذهن خود این گونه تصور می‌کنند که فاصله‌ی زیادی با آن دارند. وقتی نزدیک شدن آن را می‌بینند، به امور مشروع و غیر مشروعی متوسل می‌شوند تا آنها را از

مرگ حفظ نماید. این فرارِ درونی از مرگ است که قرآن آن را سرزنش می‌نماید. آنجا که الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَلِيمِ الْعَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾﴾ [الجمعة: ۸] (بگو: مرگی که از آن فرار می‌کنید، به دیدار شما خواهد آمد، سپس به سوی دانای غیب و آشکار بازگردانده می‌شوید و شما را از آنچه انجام می‌دهید، باخبر خواهد ساخت).

به فرض محال، فرار کردی و از خطری از خطرهای رهایی یافتی؛ ولیکن باید بدانی که زمانی محدود در این وضعیت خواهی بود. الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۶﴾﴾ [الأحزاب: ۱۶] (بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن [در جهاد] فرار کنید، فرار شما سودی به شما نمی‌رساند و در این صورت جز اندکی [از زندگی دنیوی] بهره‌مند نخواهید شد).

حتی اگر از خطری معین سالم بمانم، بعد از آن در سایه‌ی متاعی اندک خواهم بود و به زودی خطری فرا می‌رسد که هرگز نمی‌توانم از آن فرار کنم...

قرآن تصویری دیگر از فرار را به نمایش می‌گذارد و آن «التحاید» است...

«الفرار» دور شدن و کنار رفتن از جای خطر است، اما «التحاید» شبیه کوشش فرد برای فرار از تیرباران است، در حالی که جهت تیرها به سوی اوست.

الله تعالی می فرماید:

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹]

(سختی مرگ فرا رسیده است. این همان چیزی است که از آن «تحاید» داشتی).

نه فرار سودی می‌رساند و نه تحاید منفعتی به همراه دارد، زمانی فرا می‌رسد که به سوی سرزمین ابدی خواهی رفت. اما باید در امر عجیب‌تر از آن نیز تأمل نمود! و آن شخصی است که با پاهای خود به سوی مکانی می‌رود که الله تعالی وفاتش را در آنجا تقدیر نموده و این در حالی است که او هیچ آگاهی به تقدیر پنهان ندارد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۴] (بگو: «اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده بود؛ قطعاً به قتلگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند).

بسیاری از انسانها را می‌یابی که سال‌های متوالی از یک راه یا اتاق یا بیمارستان یا دیگر جاها عبور کرده و اصلاً به ذهنشان خطور نمی‌کند که احتمال داشته باشد این همان جایی است که بعد از گذشت چند دقیقه یا ساعت، الله تعالی وفاتشان را در آنجا تقدیر نماید...

ای برادر گرمی! منظور همان لحظه‌ای است که در انتظار من و تو می‌باشد. لحظه‌ای که در آن درنگی نیست و همان زمانی است که خداوند جل جلاله آن را تقدیر نموده است.

همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَحْزِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [النحل: ۶۱] (ولی [عذاب آنها] را تا اجلی مشخص عقب می‌اندازد. وقتی اجلشان برسد، نه لحظه‌ای به پیش می‌آید و نه [لحظه‌ای] پس می‌رود).

تعلق به مادیات و امور مادی سبب شده تا بسیاری از سیاستمداران و ثروتمندان، بر این باور باشند که آنها در قصرهای برافراشته‌ای خواهند بود و از خطرات مرگ در امان می‌باشند. آنها در ساختمان‌های بلند و محله‌های امن زندگی می‌کنند و قرآن از این احساس ساختگی آنها پرده بر می‌دارد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ [النساء: ۷۸] (هر کجا که باشید، مرگ به سراغ شما می‌آید، حتی اگر در قصرهای برافراشته باشید).

به همین دلیل است که گروهی از انسانها از فریضه‌ی جهاد کراهت دارند؛ زیرا می‌پندارند که آنها را به مرگ نزدیک می‌نماید و فراموش می‌کنند که مرگ برای آنها در زمانی معلوم قبل از آن که آفریده شود، مقرر شده است.

قرآن درباره‌ی این تصور سخن می‌گوید و از زبان آنان می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾ [النساء: ۷۷] (و می‌گویند: «ای پروردگاران! برای چه جنگ را برای ما واجب نمودی؟ ای کاش تا زمانی نزدیک آن را عقب می‌انداختی»).

به همین خاطر است که بسیاری از جنگجویان را می‌بینی که در تیررس و بمباران هوایی قرار می‌گیرند، ولی با این وجود جانشان حفظ شده و به سرزمین‌هایشان باز می‌گردند و سال‌های متمادی زندگی می‌کنند.

در نقطه مقابل، کسانی را مشاهده می‌نمایم که در سالم‌تی کامل هستند و به ناگاه مرگ به سراغشان می‌آید و در بین خانواده‌ی خود وفات می‌نمایند...

برای چه؟ زیرا این اجل، قبل از آفرینش انسانها حتمی شده است؛ نه فرار از آن فایده‌ای دارد، نه تحاید از آن و نه از روی جهل و فراموشی این لحظه‌ی جدایی از دنیا از بین خواهد رفت...

بعضی از نابخردان هستند که وقتی گفته می‌شود: مردی در راه الله تعالی وفات نموده است، اینگونه به فکرشان خطور می‌کند که سالم ماندن آنها از این مرگ، نعمتی از جانب الله تعالی می‌باشد! این نظر، فکر عبدالله بن ابی بود که الله تعالی درباره‌ی او می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبْتَئِنَ فِإِنْ أَصَبْتَكُمْ مُصِيبَةً قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۷۲] (در بین شما کسی وجود دارد که [در جهاد] درنگ می‌کند و اگر پیشامد ناگواری به شما برسد، می‌گوید: الله به من لطف نموده است که در بین آنها نبوده‌ام).

بعد وفات دوست نزدیکم، تصمیم گرفتم تا دوستان و نزدیکانم را به این امر متذکر شوم که زمان مرگ آنها نیز نزدیک و مقدر شده و در سال‌های آتی ما را فراخواهد گرفت...

دوستانی که در دبیرستان با آنها بودم، دوستانی که در دانشگاه به همراه من بودند و همچنین نزدیکانی که به صورت دوره‌ای با آنها در رفت و آمد بودم را به این امر متذکر شدم...

بزرگان و علمایی را برای آنان یادآور شدم که اکنون فقط خبرهای آنان را بین خودمان دست به دست می‌کنیم. ابن باز، ابن عثیمین، ابن جبرین و ابن غدیان و دیگران را برایشان برشمردم.

رسول الله ﷺ را یاد نمودم که در راه‌های مدینه گام می‌نهادند و برای مردم در مسجد نبوی امامت می‌نمود و بعد از نماز صبح با اصحابش ﷺ مجالست می‌نمود...

همه‌ی آنها دنیا را وداع گفته‌اند. پس تو ای انسان! آیا خودت را در امنیت می‌بینی و از مرگ و کم شدن افراد در اطرافت غافل هستی؟ قسم به الله، این رازی از رازهای نفس بشری است...

زمانی که انسان این حقیقت بزرگ، یعنی حقیقت مرگ را خوار و حقیر می‌داند؛ به سلسله سؤال و جواب‌هایی وارد نمی‌شود که درباره‌ی جدا شدن ما از این زندگی روزمره است. منظورم مغایرتی است که در عقیده و سلوک وجود دارد...

اگر ما ایمان داشته باشیم که لحظه‌ی جدایی ما از این دنیا نزدیک و بلکه ملموس است و افراد زیادی که با ما سکونت دارند، به همراه ما می‌خورند، با ما در تعامل هستند و یا به ما آموزش می‌دهند را در بر می‌گیرد، پس چگونه ممکن است این چیزها را ببینیم و دائماً خبر مرگ دیگران به ما برسد، ولی از آن در غفلت باشیم؟!

قرآن اشاره به این جدایی و نزدیک بودن این اجل در مقابل استمرار غفلت در بین انسانها دارد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۱]
 (حساب و کتاب انسانها به آنها نزدیک شده است و آنان غافلانه از آن روی گردان هستند).

علت این مشکل را در کتاب الله تعالی جستجو نمودم. به دنبال آن بودم که نظر قرآن درباره‌ی این رابطه چیست؟ در آن سه منظره را یافتم که از راز این مشکل پرده بر می‌داشت و آن به تأخیر انداختن [و دور انگاشتن این مسأله] می‌باشد.

خطاهایی که از ما سر می‌زند، از روی است که غالباً فکر می‌کنیم این دنیا استمرار دارد. نزد خودمان می‌گوییم، زمان باقی است و اوضاع ما درست خواهد شد و در این هنگام است که وقت از دست می‌رود، در حالی که آن را حس نمی‌کنیم؛ تا آن که ناگهان با فرشته‌ی مرگ روبرو می‌شویم و در آن زمان که تقدیر شده است، جان ما را می‌ستانند...

نظر شما چیست؟ آیا دستپاچگی در برابر این حقیقت بزرگ، دلیل دیگری جز دور انگاشتن این مسأله دارد؟

کتاب الله تعالی به ما خبر می‌دهد که گروهی از انسان هنگام مرگشان، از خداوند می‌خواهند تا آنها را از مرگ بازگرداند و با او پیمان می‌بندند که اگر اجل آنها عقب بیافتد، عمل صالح انجام می‌دهند. ولی هرگز اجابت نخواهند شده و وقت تمام شده است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰] (وقتی مرگ به یکی از آنها می‌رسد، می‌گوید: «ای پروردگارم! مرا بازگردانید * تا آن که [در آن سرزمینی که] ترک نمودم، عمل صالح انجام دهم. نه، چه بسا که این فقط سخنی است که او می‌گوید و تا روزی که برانگیخته می‌شوند، برزخی در پیش رویشان است).

اکنون فرصت انجام عمل صالح برای ما وجود دارد و این فرصت قبل از زمان نزدیکی است (زمان مرگ) که یکباره به ما می‌رسد. همان زمانی که درخواست بازگشت به زمان قبل از آن و مهیا شدن جهت انجام عمل صالح، دیگر سودی به همراه ندارد...

همچنین کتاب الله تعالی از مردمی به ما خبر می‌دهد که هنگام مرگشان می‌گویند: خداوندا زمانی کوتاه به ما فرصت دهید تا صدقه دهیم. ولی

افسوس! بعد از تمام شدن وقت! الله تعالی می فرماید:

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰﴾ وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [المنافقون: ۱۰-۱۱]

(از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید، قبل از آن که مرگ به یکی از شما برسد و بگوید: «ای پروردگارم! ای کاش اجل مرا کمی به تأخیر می انداختی تا صدقه دهم و از صالحان گردم» * الله وقتی اجل شخصی فرا می رسد، هرگز آن را به تأخیر نمی اندازد و الله به آنچه انجام می دهید، کاملاً آگاه است).

اکنون امکان صدقه دادن برای ما وجود دارد. آیا درست است این انفاق و صدقه کردن را تا زمانی که مهیای این امر شویم به تأخیر بیندازیم؟ در حالی که دیگر وقتی برای ما نمانده؟

کتاب الله تعالی به ما خبر می دهد که بسیاری از مردم در هنگام مرگ، توبه‌ی خود را اعلام می کنند و از الله تعالی طلب آمرزش می نمایند. ولی آیا وقتی برای توبه و استغفار مانده؟ الله تعالی می فرماید:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْعَنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا

أَلِيمًا ﴿۱۸﴾ [النساء: ۱۸] (توبه برای کسانی نیست که به بدی‌ها مرتکب می شوند تا جایی که وقتی زمان مرگ یکی از آنها فرا می رسد، می گوید: «حالا توبه نمودم» [همچنین برای کسانی نیست] که در حالت کفر می میرند. برای آنها عذابی دردناک آماده نموده ایم).

ما هنوز در ساعاتی هستیم که درهای توبه باز است. توبه نمودن به درگاه الله تعالی، امر فوری و سریع است که به تأخیر انداختنش جایز نیست و این کار باید قبل از اتمام فرصتش صورت گیرد.

این شواهدی که قرآن بیان داشت و حال و احوال کسانی که در شُرُفِ مرگ هستند را ترسیم نمود، از بارزترین شواهدی است که احساسات شخص مؤمن و معتقد به مرگ و نزدیکی آن را به شدت بر می‌انگیزند. مخصوصاً وقتی خودشان را در چنین وضعیتی حاضر می‌بینند. در ذهن چنین شخصی درخواست از الله تعالی نقش می‌بندد که از او می‌خواهد به دنیا برگردد و عمل صالح انجام دهد! یا از او می‌خواهد تا به دنیا برگردد و صدقه بدهد و از صالحان گردد! یا در حالت مرگ از او می‌خواهد که توبه‌ی وی را بپذیرد و او را بیامرزد!

در تمامی این آرزوها با جواب منفی مواجه می‌شود. زیرا زمان پذیرش این درخواستها به اتمام رسیده! بنابراین خود را بر آن می‌دارد که قبل از رسیدن این لحظه، به عمل صالح و توبه و صدقه مبادرت ورزد...

آنچه در واقعیت امروز مشاهده می‌کنیم، این است که پرده‌ی غفلتی بر روابط اجتماعی دنیا قرار گرفته که شخص دائماً مشغول به خودستایی است و به آن گردن می‌نهد و چیزی جز مرگ و به قبر وارد شدن، او را بیدار نمی‌کند.

انسان امروزی مانند سواره‌ای است که دائماً برای منصب، مسکن، ماشین و پوشیدن در حال سبقت گرفتن است و نزدیک است که یکی از ما در این رقابت‌های اجتماعی به مانند دنیا فنا شود...

قرآن با معنایی وسیع، کمترین عبارات و به بلیغ‌ترین شکل ممکن به این امر هشدار می‌دهد. شما را به خدا قسم می‌دهم تا در این سخن او تدبر نمایید:

﴿أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ ۝ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۝﴾ [التكاثر: ۱-۲] (زیاده‌طلبی شما را به بیهودگی کشاند * تا آن که به دیدار قبرها رسیدید [و مرید و کار از کار گذشت]).

آیا می‌بینید که انتهای این افزون طلبی کجا است؟ در شب اول قبر به انتها می‌رسد. در آن هنگام هر کدام از ما می‌فهمد که زندگی آینده و حقیقی خود را از دست داده است. ولی چه هنگام متوجه این زیان می‌شویم؟! بعد از پایان زمان‌های محدودی که الله جل و علا آن را تعیین نموده است.

این افزون طلبی که در سوره‌ی تکاثر مطرح می‌شود، در آیه‌ای دیگر در سوره‌ی حدید به آن رجوع می‌شود. آنجا که الله تعالی می‌فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ [الحدید: ۲۰] (بدانید که زندگی دنیوی فقط بازی، بیهودگی، زیور و تفاخر بین شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان می‌باشد).

وقتی که الله تعالی به انسان این توفیق را دهد که از آنچه مردم کسب می‌کنند و برای آن خود را به زحمت می‌اندازند خود را رهایی دهد و رقابت در این مسائل، شامل منصب، مسکن، اتومبیل، برجها و پاداش‌های دنیوی و به مانند این موارد را به آتش بکشد و به چیزی روی نماید که به مراتب عظیم‌تر از اینها می‌باشد، (همان ساخت آینده‌ای ابدی و بنا نمودن نفس بر آنچه الله تعالی خواهان آن است) برای وی زندگی دنیوی معنایی دیگر می‌یابد و این موارد در نظر او فناشدنی، کوچک و موقت می‌باشد.

هرگاه که خود را در غفلت و دستپاچگی از این حقیقت بزرگ می‌بینم، توجه خود را به مسأله‌ی مهم‌تر معطوف می‌نمایم و آن پژوهش و توجه به دائمی بودن افزون طلبی است!

با صراحت بیان می‌دارم که فرد با ایمان چگونه زندگی ابدی در آخرت را با موقت بودن زندگی دنیوی مقایسه می‌کند.

مقایسه موقت بودن و ابدیت، سبب می‌گردد که دنیا آنقدر کوچک به نظر آید که اصلاً قابل ذکر نباشد. ابدیت صد سال و هزار سال نمی‌باشد. نه میلیون سال و نه میلیارد سال، بلکه نهایتی برای آن وجود ندارد...!

چه کسی می‌تواند آن را تصور کند؟!

زندگی ابدی را با دنیایی مقایسه کنید که سال‌های محدودی می‌باشد...! صرف تأمل کردن در مفهوم ابدیت، نفس را به بزرگترین مراتب همت و اراده وادار می‌سازد.

در این مثال تأمل نمایید! اگر به شخصی گفته شود: تو در این سرزمین پنج سال ساکن خواهی بود و بعد از آن به سرزمین مجاور نقل مکان خواهی کرد و در آن صد سال زندگی خواهی کرد. چنین شخصی چه کاری انجام خواهد داد؟

بدون شک وی آنچه دارد از مایملک و اموال و دارایی، به سرزمین دوم انتقال خواهد داد، همان سرزمینی که زمانی طولانی در آن زندگی خواهد کرد. در سرزمین اول در حد توان صرفه جویی می‌کند، زیرا او زندگی طولانی را در سرزمین دومی پیش روی خود دارد که به زودی به آنجا منتقل می‌شود.

زمانی که چنین مقایسه‌ای بین جایگاه پنج ساله و صد سال وجود دارد، شما را به الله قسم می‌دهم، مقایسه‌ی بین منزل موقت و منزلی ابدی که انتهای برای آن وجود ندارد، چگونه خواهد بود؟!

این امر فقط به ابدی و پایدار بودن آن بر نمی‌گردد؛ بلکه ابدی بودن به همراه بالاترین درجات خوشبختی در قصرهای بهشت و نعمت‌های آن، و در نقطه‌ی مقابل ابدی بودن در پایین‌ترین درجات عذاب جسمانی در رودخانه‌ای از آتش و شعله‌های آن. هر کدام از آن دو تا ابد وجود خواهند داشت...!

برای پند گرفتن چه مفهومی در ابدیت وجود دارد؟! بسیاری از کتاب‌های فکری معاصر را ملاحظه نمودم. بیشتر آنها تَهی از یاد مرگ، سرزمین آخرت و عمل برای زندگی آینده‌ی ابدی بوده و آن را یک امر مهم نپنداشته و در حد لازم به آن توجه نکرده‌اند. به عنوان مثال، یکی از جوانانی که این کتاب‌ها را می‌خواند، به من گفت: این موارد انسان را از سعادت باز می‌دارد.

به او گفتم: آن چه سعادت است؟
 به من گفت: «یاد مرگ و آخرت انسان را از تمدن و پیشرفت باز می‌دارد. واجب است که به مرگ و آخرت ایمان بیاوریم، سپس آن را کنار گذاشته تا بتوانیم تمدنی برپا کرده و به پیشرفت برسیم. چرا که فکر و توجه به مرگ و آخرت ما را از این مهم باز می‌دارد!» این خلاصه‌ی سخن او بود که بخشی با همان عبارات خود او آورده شده و برخی دیگر مضمون و معنای سخن وی بود.

حقیقت این است که چنین فمهی به طور کل نادرست است. این سخن را کسی نگفته که کتاب الله تعالی را می‌خواند و به صادق بودن معانی آن یقین دارد. به راستی یاد مرگ و آخرت انسان را به عمل صالح و می‌دارد که بسیار سودمند بوده و نتایج حاصل از آن خواست الله تعالی می‌باشد...

هنگامی که الله تعالی از نماز که در رأس عبادات است سخن به میان می‌آورد، بیان می‌دارد کسی توانایی و توان آن را ندارد، مگر آن که به مرگ و دیدار الله تعالی یقین داشته باشد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [البقرة: ۴۵ - ۴۶] (به

وسیله‌ی صبر و نماز [از الله تعالی] کمک بطلبید و آن [نماز] بس سنگین است، مگر برای فروتنان * کسانی که در این یقین هستند که به دیدار پروردگارشان می‌رسند و آنها فقط به سوی وی بازگشت می‌نمایند).

با وجود این بنگرید چگونه نماز برای کسی که قلبش به دیدار الله تعالی یقین دارد، گوارا و آسان می‌باشد...

وقتی الله تعالی ضعف سربازان طالوت را یاد می‌کند، بیان می‌دارد اشخاصی که قلبهایشان پر از یقین به دیدار الله تعالی می‌باشد، ثابت قدم گردیدند و در کنار او ایستادند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾﴾ [البقرة: ۲۴۹] (هنگامی که

او [طالوت] و کسانی که به همراه او بودند، از آن [رودخانه] گذشتند، گفتند: امروز هیچ توانی برای ما در برابر جالوت و سربازان او برای ما وجود ندارد. کسی که یقین داشتند به دیدار الله می‌رسند، گفتند: چه بسا گروه اندکی به اجازه و خواست الله بر گروهی بسیار غلبه نمایند و الله با صبرکنندگان است).

بنگرید چگونه در برابر جهاد صبر نکردند، مگر کسانی که جانهایشان را با حقیقت مرگ و آخرت آباد نموده بودند...

امثال این متفکران غرب‌زده و یا کسانی که آثاری از غرب زدگی در آنها نمایان است، از یاد و ذکر مرگ ایراد گرفته و آن را «عقیده‌ی انتظار مرگ» نام گذاری می‌کنند که این ناشی از اهانت و ایراد وارد کردن آنها است. در حالی که انتظار مرگ بر اساس کتاب الله تعالی، شعبه‌ای از شعب ایمان می‌باشد. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳] (در بین مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با الله پیمان بسته بودند، صادقانه عمل کردند. بعضی از آنها پیمانشان را به انجام رساندند و برخی از آنها انتظار می‌کشند و [در پیمانشان] هیچ دگرگونی و تغییر نداده‌اند).

لبریز شدن قلب به یقین و نیز نزدیک بودن زمان مرگ و بازخواست، امری است که قرآن به آن آگاهی می‌دهد:

﴿أُولَٰئِكَ يَنْظُرُونَ فِي مَلَكَاتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ﴾ [الأعراف: ۱۸۵] (آیا در توانایی الله در آسمانها و زمین و آنچه الله آفریده است و این که ممکن است اجل آنها نزدیک باشد، نیاندیشیده‌اند؟).

به این معنا در ابتدای سوره‌ی انبیاء نیز اشاره شده، آنجا که الله تعالی و می‌فرماید:

﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۱] (حساب و کتاب انسانها به آنها نزدیک شده است و آنان غافلانه از آن روی گردان هستند).

امامان و اولیاء دائماً نزدیک بودن اجل و مرگ را یاد می‌نمودند. در رأس اولیای این امت، ابوبکر صدیق رضوان الله علیه وجود دارد که مرگ

را بسیار یاد می نمود. بخاری (بخارایی) در صحیحش داستانی تأثیرگذار از ابوبکر رضی الله عنه یاد می نماید. آمده است که: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، ابوبکر و بلال تب کردند. وقتی ابوبکر گرفتار تب می شد، می گفت:

کل امرئ مصبح فی أهله والموت أدنی من شراک نعله

هر کس در بین خانواده اش شب را به پایان می رساند و این در حالی است که مرگ از بند کفشش به او نزدیکتر است.^۱

مراد این است که اشکالی وجود ندارد قلب و عقل یقین داشته باشند که اجل و حساب و کتاب نزدیک است. این یکی از شعب ایمان است که در قرآن به بزرگی از آن یاد شده و کوتاهی و خلل در آن باعث از بین رفتن عمل و سستی در دعوت و اصلاح می شود...

کتاب الله تعالی به وضوح نشان می دهد که یقین داشتن به دیدار پروردگار باعث افزایش عمل شده و به مؤمن قدرت و صبر را ارزانی می دارد. این برخلاف توهم بسیاری از غرب زدگان یا متأثران از غرب است.

یاد نمودن حقایق بزرگ مانند مرگ و دیدار الله تعالی، باعث از بین رفتن دستپاچگی و سردرگمی می شود؛ و برای شخص اصلاح مسیر علمی، دعوی و اجتماعی را به ارمغان دارد. به شکلی بنیادی دیدگاه او را درباره بسیاری از مسائل تغییر می دهد. او با هر چیزی که روبرو می شود، این سؤال برایش پیش می آید: آیا سبب تقرب به الله تعالی می باشد و آیا در آخرت منفعتی ایجاد می کند یا خیر؟

^۱ - صحیح بخاری، (۱۸۸۹).

این سؤال در شخص ترس و واهمه ایجاد کرده و او را بر آن می‌دارد که عاقبت هر چیزی را بنگرد و نظریات و دیدگاه دیگران، وی را از ظاهر امور و کوچک شمردن آنها دور کند...

این سؤالات سبب راهنمایی او می‌شود و مسیری را پیش رویش قرار خواهد داد که در هنگام دیدار الله تعالی، برای عاقبت نیک خود شکرگزاری می‌کند:

﴿قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿۲۶﴾ فَمَنْ لِلَّهِ عَلَيْنَا وَقَدْنَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿۲۷﴾﴾ [الطور: ۲۶-۲۷] (می‌گویند: ما در قبل در بین اهلمان بیمناک

بودیم * و الله بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سوزان حفظ نمود).

از بزرگترین آثار این سؤالات این است که ترس و اضطراب از بین رفتن وقت و عمر را کاهش می‌دهد. انسانی که از یاد مرگ غافل است، اوقات و ساعات خود را به گونه‌ای می‌گذارند که هوشیاری و سؤالی نسبت به نتیجه‌ی آنچه انجام می‌دهد ندارد...

ولی مؤمنی که دائماً مرگ و نزدیک بودن اجل و نزدیک بودن دیدار الله تعالی را یاد می‌کند، نسبت به مجالس و ارتباطات اجتماعی که بیهوده می‌باشند و در آنها وقت تلف می‌شود و قهقهه در آنها بالا می‌رود و مردم به سخنانی مشغول می‌شوند که شخص را از الله تعالی دور می‌کند، بی‌ربط است، حتی اگر در این مجالس افرادی که ظاهراً اهل صلاح و طلب آگاهی و عبرت گرفتن از حقایق‌اند حضور داشته باشند.

افسوس! بسیاریند مجالسی که در آنها به اموری مشغول می‌شوند که نزدیکی خداوند را به همراه ندارند...

مؤمنی که حقیقت مرگ و نزدیک بودن اجل را دریافته، وقت خود را با سخنان بی‌ارزش و فیلمهایی که انسان را به خود مشغول می‌کند و مطالب

بی‌ارزشی که در صفحات اجتماعی مثل فیسبوک و تویتر یا تالارهای گفتگو مردم به آن مشغول می‌شوند، تلف نمی‌کند... نظرات طالب علم و آگاهی، همان کسی حقیقت مرگ را خوبی درک کرده، در مورد تألیفات و کتابها فرق می‌کند. او نسبت به آسودگی نظری بی‌ربط است و هدف او در هنگام استفاده‌ی کتب، شناخت هدایت با دلایل آن می‌باشد. او اشتیاق خود به علم را پنهان می‌دارد و در پی نکته‌ها و ریزه‌کاری‌های جانبی آن است. در واقع او از چیزهایی که هدف انسان نیستند دوری می‌کند و هدف او فقط شناخت معانی کلام الله تعالی و رسول او و انفعال نسبت به آنها و تأثیر گرفتن از آنها و نشر دادن آن در بین مردم می‌باشد...

مجاهدی که علیه بدعت و انحراف از دین در حال جهاد است، وقتی که قلبش از حقیقت مرگ و نزدیک بودن حساب و کتاب مملو می‌گردد، به شخصی تبدیل می‌شود که هدف او از یاد نمودن مردم، به اندازه‌ای است که حق روشن شود و آن را آشکار نماید. چقدر نیکوست عبارتی که از امام حافظ عبدالله بن عون شیخ شعبه و ابن مبارک نقل شده است. او گفته است: «یاد مردم بیماری می‌باشد و یاد الله تعالی درمان»^۱.

مؤمنی که قلبش به لحظه‌ی مرگ یقین دارد، نمی‌گذارد اوقاتش در سالن‌های انتظار و در مسیر رفت او آمد و نشستن در مسیر عبور تلف شود. او تنها خود را به ذکر و یاد الله تعالی مشغول می‌کند. چه چیزی زیباتر از آن که در هر حالتی نام و یاد خداوند تداعی گردد. ایستاده، نشسته و یا دراز کشیده، همان چیزی که خداوند در کتاب خود به زیبایی توصیف می‌کند:

^۱ - سیر اعلام النبلاء، ۱۱ / ۴۴۸.

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۱]

کسانی که الله را ایستاده و نشسته و دراز کشیده بر پهلوهایشان یاد می‌کنند).

تأمل نمایید که چه چیزی عجیب‌تر از آن است! الله تعالی به نمازی امر می‌نماید که تمامی آن ذکر و یاد الله تعالی است، سپس امر می‌نماید که بعد از نماز، ذکر گفتن در همان حالت ادامه یابد. الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ﴾ [النساء: ۱۰۳] (وقتی نماز را به پایان رساندید، الله را ایستاده و نشسته و بر پهلو دراز کشیده یاد کنید).

شما را به خداوند سوگند می‌دهم از این مثال پند بگیرید، در ساعاتی که در ظهر یا عصر امروز یا وقتی که تا صبح بیدار ماندید، تأمل نمایید. این موارد ساعت‌هایی بوده‌اند که گذشته‌اند. برای من و شما تلف شده‌اند. این ساعات از عمر ما کم شده‌اند و هرگز باز نمی‌گردد؛ ولی اگر عمر خود را با ذکر سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر می‌گذرانیدیم یا در سجده بودیم و عمر و وقت خود را صرف آموختن علم یا مصلحت اندیشی برای مسلمانان می‌نمودیم، ثمره‌ای بسیار بهتر در پرونده‌ی اعمالمان ثبت می‌نمودیم. چهره‌های ما سفید و نورانی می‌شود و ما را در روزی سخت، خوشحال و راضی می‌نماید. ولی اگر این ساعات روز و شب را تلف کنیم و از آن استفاده‌ی لازم را نبریم، حسرت و پشیمانی برای ما به دنبال خواهد داشت.

ساعاتی که از دست رفته دیگر باز نمی‌گردد و فرصت به انتها رسیده است...!

هرگاه در این امر تأمل می‌نمایم، از ساعاتی که در حال گذشتن است و توقف نمی‌نماید، دچار هراس می‌شوم.

به الله تعالی پناه می‌برم از شیطان رانده شده:

﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ
الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرْتَنِي عَلَى مَا فَرَطْتُ

فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتَ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿٥٦﴾﴾ [الزمر: ۵۵-۵۶] (از بهترین

چیزهایی که از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده است تبعیت کنید. این باید قبل از آن باشد که عذاب ناگهانی به شما برسد، در حالی که توجهی به آن ندارید * از آن که مبدا شخصی بگوید: ای وای بر من به خاطر آنچه در حق الله کوتاهی نمودم و [ای کاش] از مسخره کنندگان نبودم).



لحظه‌ی فدا کردن

مدتی قبل منظره‌ای تأثیرگذار دیدم که در نتیجه‌ی آن احساس کردم که دیگر نمی‌توانم نفس بکشم. در مدت زمان کوتاهی، هر آنچه از داستان‌های بسیاری که شنیده بودم به یاد آوردم. منظره‌ای که دیدم به مانند آتشی بود که بر حافظه‌ی من وارد شد. تمامی آن داستان‌هایی که با آن امر ارتباط داشت، در مقابل چشمانم نمایان شد...

نخستین خاطرات و داستان‌ها که در آن لحظات کوتاه به ذهنم هجوم آورد و دیگر چیزهایی که در آن منظره‌ی تأثیرگذار مشاهده کردم برایتان نقل می‌کنم. همان چیزی که باعث از بین رفتن غفلت می‌شود...

یکی از این خاطرات، داستان برادری بود که رابطه‌ی خاصی با من داشت. برای من تعریف نمود که یکبار در طبقه‌ی دوم بود و دختر کوچکش را در بغل داشت که چهار سال او تمام شده بود...

دوست من گفت: در وسط راه پله در حال پایین آمدن بودم که پایم به ناگاه لغزید و در حالی که دخترم را در آغوش داشتم، بر روی پله‌ها افتادم. در آن هنگام خودم را چرخاندنم تا از افتادن دخترم بر روی زمین جلوگیری کنم. چون با دو دستم او را گرفته بودم، دیگر نتوانستم تعادلم را حفظ کنم و به همین دلیل دارای کوفتگی‌های شدیدی شدم. دخترم را

بردم تا بازی خود را به پایان برساند و در آن حال او نمی‌دانست چه بلایی بر سر من آمده است؟!!

با خودم درباره‌ی داستان دوستم تأمل کردم و از احساسات پدرانه‌ی او، شدیداً تعجب نمودم. همان چیزی که او را به سرعت بر آن داشت خودش دچار درد شود تا دخترش سالم بماند! او از حفظ جان خودش کوتاهی کرد و به فکر نتیجه‌ی آن نبود، بلکه بدون فکر کردن و در کسری از ثانیه از خودش عکس‌العمل نشان داد...!

داستان دیگری که در آن حادثه به یاد آوردم، خاطره‌ی دوستی است که خودش برایم بازگو کرد. او در کودکی در یک شب بیمار شد و بیماریش تا انتهای آن شب به درازا کشید. مادرش در کنار او نشست و به او نگاه می‌کرد. نفس کشیدن برای او سخت شده بود و به همراه هر ناله‌ی او مادرش نیز آه می‌کشید. مادرش دردمند شده بود تا آنجا که نزدیک بود از شدت درد، روحش از بدنش بیرون بیاید...

این تمامی مهربانی او نبود. دوستم می‌گفت: از مادرم شنیدم که دعا می‌نمود و می‌گفت: «ای کاش آنچه در تو وجود دارد در من وجود داشت ... ای کاش آنچه در تو وجود داشت، در من وجود داشت و من مادر تو هستم».

به شدت تعجب نمودم که آن مادر از روی دلسوزی آرزو می‌نمود که کاش آن بیماری در وی وجود داشته باشد و در فرزندش نباشد؟! چه احساس مادرانه‌ای که در فکر نمی‌گنجد! چگونه می‌خواست خود را فدای جگرگوشه‌ی خود نماید!!

داستان دیگری که در آن منظره یاد نمودم، شبیه مواردی است که در قبل بیان داشتیم. دوستم به من گفت: یکبار که که بسیار گرسنه بودم به خانه آمدم و از همسرم غذا خواستم. او غذایی را به من داد که من بیشتر

از هر غذای دیگر دوستش داشتم. خودم را مشغول نمودم و انتظار کشیدم تا آن غذا حاضر شود.

بعد از انتظار و حاضر شدن غذا، فرزند کوچکم کنارم نشست و شروع به اشاره نمودن به بشقاب و به دهان من نمود و به من نگاه می‌کرد! آن کودک به اندازه‌ی پدر گرسنه نبود؛ ولی با این وجود پدر شروع به لقمه گرفتن برای کودک نمود و خودش را فراموش کرد...

شگفتا؟! چگونه انسان خودش را فراموش می‌کند و به کودک کوچکش توجه می‌نماید؟! این همان احساس پدارنه است...

بهرتر از این داستان‌هایی که گذشت و شریف‌تر و بزرگتر از آن، داستان دیگری است که در آن منظره‌ی تأثیر گذاری به ذهنم خطور کرد، همان داستانی است که برای پیامبر ﷺ و اصحابش ﷺ در سال هشتم هجری اتفاق افتاد. در آن هنگام اسیران «هوازن» آورده شدند. در این بین دلسوزی و مهربانی شدیدی در بین یکی از زنان اسیر نسبت به فرزندش دیده شد. عمر بن خطاب ﷺ داستان را این گونه روایت نموده است: «اسیرانی برای پیامبر ﷺ آورده شدند. در آن هنگام زنی از اسیران، وقتی کودک خود را دید به سرعت به سوی او شتافت و او را در آغوش گرفت و شروع به شیر دادن به او نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «أَتَرُونَ هَذِهِ الْمَرْأَةَ طَارِحَةً وَكَلْدَهَا فِي النَّارِ» (آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش بیاندازد؟) گفتیم: نه، قسم به الله، او توانایی چنین کاری را ندارد. رسول الله ﷺ فرمود: «اللَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بَوْلِدِهَا» (الله نسبت به بندگانش مهربانتر است از این [زن] به فرزندش است).^۱

^۱ - بخاری (بخارایی): ۵۹۹۹، مسلم: ۷۱۵۴.

پیامبر ﷺ از شدت دلسوزی این مادر به کودکش تعجب نمود تا آن که او را در بین کودکان اسیر برداشت و به سینه‌ی خود چسباند!

سبحان الله! احساس مادرانه و پدرانه نسبت به فرزندان چقدر باشکوه و بزرگ است! این عاطفه فقط مخصوص انسانها نیست، بلکه حتی حیوانات بی‌زبان دارای احساساتی مادرانه و دلسوزانه نسبت به فرزندانشان هستند که نشأت گرفته از غرایز و احساسات درونی و مسائل پنهان موجود در جانهاست. در سنن ابوداود از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است: به همراه رسول الله ﷺ در سفری بودیم. او برای حاجتش به راه افتاد و در آن هنگام سرهای (نوعی پرنده) را به همراه دو جوجه دیدم. جوجه‌های او را برداشتیم و آن سره شروع به پرواز بالای سر ما نمود. پیامبر ﷺ آمد و فرمود: «مَنْ فَجَعَ هَذِهِ بَوْلِدَهَا؟ رُدُّوا وَلَدَهَا إِلَيْهَا» (چه کسی این [پرنده] را با برداشتن فرزندانش [دردمند کرده است؟ فرزند او را به وی بازگردانید)!

بنگرید این پرنده به علت نگرانی از جوجه‌هایش، چگونه شروع به بال گشودن و نزدیک شدن به زمین نمود. پس احساس انسانها نسبت به فرزندانشان چگونه است!؟

در صحیح بخاری نیز آمده است: هنگامی که پیامبر ﷺ از رحمت الله تعالی که آن را بر روی زمین نازل نموده است تا مخلوقات به یکدیگر نیکی کنند، سخن به میان می‌آورد، درباره‌ی حیوانات فرمود: «حَتَّى تَرْفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةً أَنْ تُصِيبَهُ» (تا آنجا که حتی اسبی سم خود را از ترس آن که بر فرزندش بیافتد، بالا می‌برد)!

۱- سنن ابی داود: ۲۶۷۷.

۲- بخاری: ۶۰۰۰.

آنچه شایان ذکر است، رابطه مشترک و موضوعی یکسان این داستان‌های عجیب است که با دیدن آن منظره، به صورت غمگینی در مقابل چشمانم ایجاد شد. بر کسی پوشیده نیست که این دلسوزی و شفقت پدران و مادران نسبت به جگرگوشه‌هایشان می‌باشد...

این داستان‌های قبلی را که به یاد می‌آوردم، مجدد به منظره‌ای بازگشتم که احساسات مرا برانگیخته بود. همان منظره‌ای که این داستانها را به خاطرم آورده بود...

ای برادرم! آیا می‌دانی آن منظره‌ای که سبب خطور و یادآوری تمامی این داستانها در ذهن من شد، چه بود؟

«آیه‌ای از کلام الله». وقتی آن را خواندم، نزدیک بود، هوش و حواسم را از دست دهم. آنچه از مهربانی پدران و مادران در ذهن داشتم، با تصور لحظه‌ای از آتش جهنم از یادم رفت. دیدم که پدر مهربان و مادر دلسوز وقتی این آتش را می‌بینند، برای رهایی از آن آرزو می‌کند تا به جای خودشان، جگرگوشه‌های در آن فرستاده شوند. خداوند حق تبارک و تعالی در منظره‌ای ترسناک می‌فرماید:

﴿ **يَوْمَذُ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِذِهِ بِبَنِيهِ** ﴾ [المعارج: ۱۱]
 مجرم دوست دارد، در آن روز، برای رهایی از عذاب پسرش را فديه دهد).

آیا در ذهن ما می‌گنجد و قابل تصور است که با انجام بدعتها، در برابر آتشی قرار گیریم که فریاد آن آتش عقل را از سر بیرون می‌کند، تا آنجا که شخص آرزو می‌کند به جای خودش، پسران و دخترانش را به سوی آتش بفرستد؟ الله سبحانه می‌فرماید:

﴿لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ﴾ [المعارج: ۱۱] (در آن روز،

برای رهایی از عذاب پسرش را فدیة دهد)!

پروردگارا! ای کسی که گشایش ما در هنگام بسته شدن دربها هستی! الهی... ما را از این آتش سلامت بدار. آن هنگام که والدینمان با مشاهده‌ی این آتش، عقل خود را از دست داده تا آنجا که با ارزش‌ترین افراد نزد خودشان را فراموش می‌کنند. بلکه دوست دارند تا فرزندانمان به جای آنان باشند و از آن عذاب رهایی یابند!

همان کودکانی که روزی خود را فدای آنها می‌کردند و آنان را بر خود ترجیح می‌دادند. لحظه‌ی فدای بزرگتر به زودی خواهد آمد، همان چیزی که انسانها از شدت ترس از آن بیهوش می‌شوند، آن هنگام که آتش در روز قیامت فَوْران می‌کند و نعره‌ی زبانه‌های آن بلند می‌شود و انسانها و سنگها را می‌بلعد...

در آن روز صحنه‌ای مقابل چشمانت حاضر می‌شود؛ پدر دوست دارد به جای عذاب خود، پسرش را فدیة دهد!

پناه بر الله، این درجه‌ای از ترس و هراس است که در آن هنگام گناهکار دوست دارد برای رهایی از عذاب، پسرش را فدیة دهد...!

در پیشگاه این ترس و هراس شدید است که آن احساس‌های مهربانانه از بین می‌روند. چه ترسی بزرگتر از این که در نتیجه‌ی آن، والدین احساسات پدران و مادران خود را فراموش می‌کنند؟! چه منظره‌ای ترسناک‌تر از این که والدین جگر گوشه‌های خود را فراموش می‌کنند؟!

﴿يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ﴾ [المعارج: ۱۱] (مجرم

دوست دارد، در آن روز، برای رهایی از عذاب پسرش را فدیة دهد)...

ای پروردگاران سلامت بدار، سلامت بدار...



ساکت ماندن آخر

علی‌رغم اینکه انسان در دوره و زمانی از تاریخ قرار دارد که اشفنگی‌های شهری و اختراعات ارتباطی وجود دارد، ولی مؤمن در این شرایط، آنچه بین زمان او و زمان بعدی در این سریال پشت سرهم وجود دارد را مدّ نظر قرار می‌دهد. در نتیجه از چیزهای بی‌ارزش دوری کرده و خود را محیای شنیدن حقایق بزرگ می‌نماید...

هرگاه مصیبتی بر مؤمن وارد می‌شود، او لحظه‌ی دیدار الله تعالی و نزدیک بودن آن لحظه را به یاد می‌آورد. قرآن به جدا شدنی دردناک اشاره می‌نماید که همان سختی نزدیک شدن به دیدار خداوند است و حال این که انسان به شدت از این واقعه در غفلت می‌باشد.

دیدار الله تعالی نزدیک است و ما همچنان از این دیدار غافلیم. الله تعالی می‌فرماید:

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۱]

(حساب و کتاب انسانها به آنها نزدیک شده است و آنان غافلانه از آن روی گردان هستند).

قرآن به طرق مختلف از قیامت خبر می‌دهد. باور ندارم پژوهشگری بتواند تمامی آیات قرآنی که صحنه‌های قیامت را شرح داده‌اند جمع‌آوری

نماید. این آیات دارای سنگینی هولناکی است و عقل را بر آن وا می‌دارد که آخرت عبث و بیهوده نیست و اینکه ازدیاد آنها اتفاقی و بدون سبب نمی‌باشد؛ بلکه دارای هدف‌هایی است. این اهداف بر شخصی که از سخن الله تعالی، رازهای قرآن و رسالت‌های قابل قبول آن مطلع است، پنهان نمی‌ماند...

بین آیاتی که در باره‌ی آخرت است، ارتباطی هشدار دهنده وجود دارد. بسیاری از این آیات، لحظه‌ی بیرون آمدن انسان از قبر را به تصویر می‌کشند...

این آیات صحنه‌های را به تصویر می‌کشند که بیانگر دستپاچه شدن انسان در آن رویداد است. شما را به الله قسم می‌دهم، بنگرید چگونه قرآن احوال گناهکاران در روز قیامت را به تصویر می‌کشد:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفَدَتْهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾﴾ [إبراهيم: ٤٢-٤٣] (هرگز مپندار که الله از آنچه ستمگران انجام می‌دهند، غافل است [بلکه مجازات آنها را] فقط تا روزی عقب می‌اندازد که چشمها در آن خیره می‌شوند * شتاب زده بوده و سرهایشان را رو به بالا گرفته‌اند و چشمانشان خیره و بدون پلک زدن می‌باشد و دل‌های آنها خالی است).

بنگر در آن روز چگونه از قبرهایمان برانگیخته می‌شویم! در حالی که چشم‌هایمان خیره شده و سرهایمان به دلیل ترس و هراس و شتاب‌زدگی رو به بالا است، و چنان خیره می‌شویم که چشم‌ها پلک نمی‌زنند. قرآن اینگونه توصیفش می‌نماید: «لایرتد إلیهم طرفهم» (چشمانشان چنان باز است که بر هم نهاده نمی‌شوند). از شدت ترس و

هراس، قلبهای آنان این گونه توصیف شده: «وَأَفْنَدْتَهُمْ هَوَاءً» (و دل‌های آن هوا می‌باشد)...

از جمله تصاویر دردناک قیامت، تصویر گناهکاری است که خوار و شکسته و ذلیل شده. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمَجْرُمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٤﴾﴾ [السجدة: ١٢] (ای کاش مجرمان را می‌دیدید که نزد پروردگارشان سرهایشان را پایین انداخته‌اند [و می‌گویند: «ای پروردگاران! [حقیقت را] دیدیم و شنیدیم، پس ما را بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم. ما یقین نموده‌ایم»).

شما را به خدا سوگند! آن روز را در ذهنتان تصور کنید که سرهایتان پایین است و آرزو دارید که ای کاش به سرزمین عمل باز گردید. چقدر هولناک و اسف‌بار است!!!

الله تعالی این ذلت و خواری روز قیامت را به شکل دیگر توصیف می‌نماید؛ آن روز که انسان زیرچشمی نگاه می‌کند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَتَرْنَهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا حَدِيعِينَ مِّنَ الْأَدْلِ يَنْظُرُونَ مِّنْ طَرْفِ حَفِيٍّ ﴿٤٥﴾﴾ [الشوری: ٤٥] (آنها را با خفت و خواری می‌بینی که به آن [آتش جهنم] عرضه می‌شوند و زیرچشمی [به آن] می‌نگرند).

انسان خوار گشته و می‌ترسد و چهره‌اش سیاه می‌شود. سیاهی او به مانند شبی تاریک و سیاه است که زندگی او را تباہ می‌سازد. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا﴾ [یونس: ٢٧] (آن چنان است که گویی چهره‌هایشان را قطعه‌ای از شب تاریک پوشانده است).

آیا صورتی را دیده‌اید که به مانند سیاهی شب باشد؟! در آن روز چه ذلت و خواری وجود دارد!!

یکی دیگر از مناظری که قرآن به وصف آن می‌پردازد و سبب تھی شدن قلبها می‌گردد، تصویر به زانو در آمدن انسانها در آن روز است. انسانها زانو زده و برای آنها نصیبی از زمین وجود ندارد، مگر به اندازه‌ی زانوهایشان و اطراف پاهایشان. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۹﴾﴾ [الجاثیه: ۲۸ - ۲۹] (هر امتی را به زانو درآمده می‌بینی. هر

امتی به سوی پرونده‌ی اعمالش خوانده می‌شود. امروز سزا و مجازات آنچه را انجام می‌دادید، به شما می‌رسد * این نوشته‌ی ماست که از روی حق با شما سخن می‌گوید. ما از آنچه انجام می‌دادید، نسخه برداری می‌نمودیم).

همان گونه که الله تعالی قلبها را از شدت ترس در آن روز به دل‌های خالی توصیف نموده است، الله تعالی در جایی و در وصفی دیگر، قلبها را از شدت ترس بدین گونه‌ای توصیف می‌نماید: گویی قلبها از شدت تپش به حنجره‌های رسیده‌اند و این به همراه خاموشی زبان است:

﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبِ لَدَىٰ الْحَنَاجِرِ كَظِيمِينَ﴾ [غافر: ۱۸] (و آنان را از روز نزدیک (قیامت) بترسان، در آن هنگام که قلبها به گلو می‌رسند و تمام وجودشان مملو از خشم و اندوه می‌باشد).

همچنین آیات بسیاری وجود دارند که توصیف‌گر شدت ترس و دستپاچگی مردم در آن روز هستند...

هیچ چیز تپش قلب را به مانند علم داشتن به احوالاتی که خداوند به وصف آن پرداخته قطع نمی‌کند. آنگاه که بدانیم فاصله‌ی ما با آنها، به اندازه‌ی آمدن فرشته‌ی مرگ در روزی معلوم می‌باشد. یا امروز است و یا فردا؛ ولی با این وجود نسبت به آن غفلتی وجود دارد که ما را به بند کشیده است!...

الله متعال چنین روزی را به «بغته» (ناگهان) توصیف نموده است که در شش مورد از قرآن کریم به آن اشاره شده. الله سبحانه می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً﴾ [الأنعام: ۳۱] (تا آن که قیامت ناگهان

فرا برسد). همچنین می فرماید:

﴿لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾ [الأعراف: ۱۸۷] (آن جز ناگهانی به شما

نمی رسد)،

الله تعالی می فرماید:

﴿أَوْ تَأْتِيهِمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۷] (یا آن

که در حالی که توجهی ندارند، قیامت به یکباره به آنها می رسد)،

همچنین می فرماید:

﴿بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبَهِتُهُمْ﴾ [الأنبياء: ۴۰] (بلکه ناگهان به آنها می رسد و

آنها را مات و مبهوت می نماید) و به مانند این موارد...

ای کاش می دانستم، کدام حالت ما را در آن روز غافلگیر می کند؟!

علمای اسلامی تأکید دارند توجه و یادآوری قرآن نسبت به آخرت، بیشتر از هر کتاب آسمانی دیگر است. همان گونه که ابوالعباس ابن تیمیه گفته است: «در قرآن به شرح معاد پرداخته شده. همچنین توصیف بهشت، جهنم، نعمت و عذاب آمده است. به شیوه‌ای که در تورات و انجیل این گونه یافت نمی شود»^۱.

الله تعالی عظمتش در القای وحی بر رسولان را ستایش می نماید تا بدین وسیله انسانها در برابر آخرت بیدار شوند. خداوند بزرگترین ثمره‌ی و وظیفه‌ی وحی را یادآوری لحظه‌ی دیدار الله متعال بیان می دارد. همان گونه که می فرماید:

۱- الجواب الصحيح: ۲ / ۷۹.

﴿رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ ﴿غافر: ۱۵﴾ (دارای درجات بسیار بالا می‌باشد و او صاحب عرش است و وحی را به امر خود، بر کسی از بندگان که بخواهد، نازل می‌نماید تا از روز ملاقات بترسانند).

به خداوند سوگند، بسیار سنگین است که الله تعالی هدف وحی را بیدار کردن انسانها در برابر دیدار او می‌داند! حال آن که ما در برابر این هدف بزرگ قرآنی در غفلت هستیم.

آیا ما در حین تلاوت قرآن، متوجه اهدافش می‌شویم، که همان زنده کردن یاد آخرت در جانهاست؟ آیا از تصاویر روز قیامت آن گونه که قرآن به تصویر می‌کشد، بهره‌ی لازم را برده‌ایم؟

اگر به امور دنیوی مشغول هستیم و نسبت به روزی که فرا خواهد رسید غافل هستیم، باید بدانیم که این غفلان متوجه یک روز عادی و معمولی نیست، بلکه غفلت از روزی است که کتاب الله تعالی آن را این گونه توصیف می‌نماید:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَجَلَةَ وَيَذَرُونَ وراءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾ ﴿[الإنسان: ۲۷]﴾ (به راستی آنها [زندگی] نزدیک را دوست می‌دارند و پشت سرشان روزی سنگین را رها نموده‌اند).

اما سؤال اینجاست: سکوت و ذلت در چشمان و پایین انداختن سرها و خالی شدن قلب از شدت ترس و به زانو افتادن در آن روز سخت، ناشی از چه دلیلی است؟

برای چه عصبها خشک می‌گردند و چشمها بی‌حرکت می‌شوند؟ هیچ شکی وجود ندارد که این ترس، ناشی از عذاب و خجل شدن نسبت به اعمال است. ولی امر دیگر نیز وجود دارد که از تمامی این

موارد بزرگتر است و آن جلال و هیبت الله تعالی است که در چنین روزی ظاهر می‌گردد.

دلیل دیگر این سکوت، درک جامعی است که از عظمت الله تعالی حاصل می‌شود. صداها در آن روز ترسناک، در برابر [خداوند] رحمتگر جل و علا خاشع می‌گردند:

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ [طه: ۱۰۸] (در آن روز همه در پی دعوتگری هستند که هیچ انحرافی ندارد. صداها در برابر [خداوند] بسیار رحمتگر خاشع می‌شوند و جز صدایی آهسته و زیرلپی را نمی‌شنوی).

الله تعالی درباره‌ی آن روز می‌فرماید:

﴿وَعَنْتِ الْأُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ [طه: ۱۱۱] (چهره‌ها در برابر [خداوند] زنده و برپا و برپا دارنده، خاشع و خاضعند و کسی که بار ظلمی بر دوش دارد، بدبخت و ناامید است).

معنای «عنت» آنگونه که اهل تفسیر گفته‌اند یعنی: خشوع می‌یابند، ذلیل می‌شوند، تسلیم می‌گردند.

درست است، هر گاه مسلمان بتواند خود را از سرگرم شدن به دنیا که باعث هلاک شدن او می‌شود، رهایی دهد و به دور از این امور، لحظه‌ی صفا و نزدیکی دیدار الله تعالی را یاد کند، ناگهان به زندگی جدیدی وارد می‌شود که در جان او جاری می‌شود. او چنین احساس می‌کند که قلبش به وسیله‌ی ایمان، از ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها پاک می‌شود و دیدگاه او درباره‌ی بسیاری از امور تغییر پیدا می‌کند...

از مهمترین فواید حاضر بودن یاد و دیدار الله تعالی در جانها، بی‌اعتنائی به امور نابجاست. بدون دلیل نگاه کردن، شنیدن، سخن گفتن، معاشرت نمودن، خوابیدن و در اینترنت جستجو نمودن و مانند این موارد.

او به شخصی مبدل می‌شود که دیدن، شنیدن و وقت خود را صرف چیزی نمی‌نماید، مگر بر حسب نیاز...

اگر یاد و دیدار الهه تعالی دائماً در ذهن باشد، سبب رو آوردن شخص به قرآن می‌شود و بر فرهنگ، شخصیت و فکر مسلمان تأثیر بسزایی دارد. زیرا در این دیدار سخت، الله تعالی ما را در باره‌ی نور قرآن مورد بازخواست قرار می‌دهد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَقَدْ آتَيْنَكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿۹۹﴾ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿۱۰۰﴾﴾ [طه: ۹۹-۱۰۰] (از جانب ما پند و یادی به تو رسیده است * کسی که از آن روی گرداند، روز قیامت باری [از گناه] را به دوش حمل می‌کند).

همچنین می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۶۵﴾ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿۶۶﴾﴾ [القصص: ۶۵-۶۶] (روزی که [الله تعالی] آنها را ندا می‌دهد و می‌فرماید: «چه پاسخی به پیامبران دادید؟» * در آن روز خبرها از آنان پوشیده می‌ماند [و نمی‌توانند جوابی بدهند] و از یکدیگر نیز نمی‌پرسند).

قسم به الله، مسلمانی که شخصیتش توسط کتاب‌های فکری منحرف بنا شود، بسیار زیانکار است. آیا زیانکارتر از شخصی که چشمه را رها کرده و از آبگیرها آب می‌نوشد، وجود دارد؟!

از دیگر موارد تأثیر یاد دیدار خداوند در جانها، مشغول شدن مسلمان به اموری است که به دین و دنیای برادران مسلمان خود نفع برساند. نفع رساندن در دینشان، مانند: آموزش دادن معانی سخن الله تعالی و رسولش به مردم.

نفع رساندن به دنیایشان مانند: برطرف کردن نیازهای پزشکی، مهندسی، سیاسی و اقتصادی و به مانند آنها.

چه چیزی بزرگتر و باعظمت‌تر از نفع رساندن به مسلمانان است. پیامبر ﷺ در صحیح مسلم فرموده است: «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ يَسَّرَ عَلَىٰ مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ» (کسی که اندوه و بلائی از بلائی دنیای را از مؤمنی بردارد. الله بلائی از بلائی آخرت او را بر می‌دارد. کسی که بر فقیر آسان بگیرد، الله برای او در دنیا و آخرت آسان می‌گیرد و کسی که [عیب یا عورت] مسلمانی را بپوشاند، الله [عیب و عورت] او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند. الله در کمک به بنده‌اش می‌باشد، مادامی که بنده در کمک برادرش باشد).^۱

خداوند یاری رسان تو خواهد بود، مادامی که یاری رسان برادرت باشی. آیا می‌بینی چگونه کمک الله تعالی جلب می‌شود؟! کسی که در فکر دیدار الله تعالی است، آیا می‌تواند نسبت به ریختن خون برادرانش در سرزمین‌های اسلامی بی‌تفاوت باشد؟ آیا می‌توانید مسئولیت خود در پیشگاه الله تعالی را فراموش کنید؟ آیا می‌توانید فریادخواهی و بی‌فرزند شدن و ناله‌ی کودکان را در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی فراموش کنید؟!

توجه دائم به دیدار الله تعالی، سبب بی‌ارزش شدن جاه و مقام در نظر مخلوقات و مشروط کردن آن به آنچه نزد الله ﷻ است، می‌شود. ستایش مردم تو را از چه چیزی بی‌نیاز می‌کند؟ در حالی که اگر خطاهای تو را بدانند، دشنامت می‌دهند؟!

^۱ - صحیح مسلم، ۷۰۲۸.

کسی که در انتظار دیدار الله تعالی است و منزلت را در نزد الله تعالی می‌داند، چگونه ممکن است آخرت خود را با منزلتی که انسانها به او می‌دهند، تعویض نماید. همان گونه که الله تعالی درباره‌ی آخرت می‌فرماید:

﴿خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ﴾ [الواقعه: ۳] (پایین آورنده و بالا برنده می‌باشد)، کسی که این موارد را در قلب خود حاضر ببیند؛ می‌داند که شهرت، بالانشینی و ریاست در این دنیا هیچ ارزشی ندارد و قلبش معطوف این امور نمی‌شود. او به یقین رسیده که این اهداف بی‌ارزش هستند، به گونه‌ای که شایسته نیست تا وقتش را با آن تلف کند، چه رسد به اینکه که شخص سالها در طلب علم و عملی باشد تا مردم او را مدح و ستایش کنند...!

جای شگفی است! چگونه انسان خداوند مسلط بر آسمانها و زمین را فراموش کرده و قلبش متوجه مخلوقی ضعیف شده و خواهان ستایش و مدح چنین مخلوق ضعیفی است؟!

منزلت الله تعالی نسبت به انسانها چگونه است؟!

سفارشم به خود و خواننده‌ی این مطلب این است: هرگاه خواستن امری، سبب توجه انسان به مخلوقات شود، مستقیماً این سخن الله تعالی را به یاد آورید: ﴿ءَاَللّٰهُ خَيْرٌ اَمَّا يُشْرِكُوْنَ﴾ [النمل: ۵۹] (آیا الله بهتر است یا آنچه شرک می‌ورزند؟!).



برتری سنگها بر [بعضی] قلبها

از خلال تجربه‌های روزمره می‌توان به خوبی دریافت که ایمان در قلبهایمان درجات متفاوتی دارد و حتی تغییرات آن شدید است. گاهی اوقات احساس می‌کنیم که ایمان در قلبهایمان فزونی یافته و قلب رقیق، نرم و خاشع می‌گردد و در آن گشایش حاصل می‌شود و جانها توبه می‌کنند و گردن می‌نهند تا آنجا که در جانهایمان حرکتی قوی در عمل صالح می‌یابیم و از گناه نفرت پیدا می‌کنیم. و گاه نیز احساس می‌کنی ایمان در جانهایمان می‌پوسد و ضعیف می‌گردد تا آنجا که انجام طاعات برایمان سنگینی کرده و کسالتی به ما روی می‌آورد که گویی غافگیر شده‌ایم و به مانند آن است که در بندها قدم می‌گذاریم و گام‌های ما ضعیف می‌باشند.

آنچه ذکر شد، حالاتی هستند که ممکن است بر هر کدام از ما وارد شوند. ولی در چه حالتی است که قلب قسوت (سنگدلی) پیدا کرده و ایمان در آن خشک می‌شود؟ و کوچکترین مراحل خشک شدن قلب چیست؟

مراحل و صفاتی که سبب قسوت و سنگینی قلب می‌شود را در ذهن متصور شوید، سپس به تصویری که قرآن به شکلی غمگین و ترسناک از

این حالات قسوت قلب بیان می‌کند، گوش دهید. الله جل و علا می‌فرماید:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ [البقرة: ۷۴] (سپس [شما ای یهودیان] قلبهایتان بعد از آن قسوت پیدا کرد و آنها به مانند سنگ یا با قسوتی شدیدتر شدند).

این قسوت فقط به مانند سنگ نیست، بلکه همان گونه که آیه به تصویر می‌کشد، سخت‌تر و شدیدتر است!

شما را به الله سوگند، آیا در فکر می‌کنید که قلبی سخت‌تر از سنگ وجود داشته باشد؟

بلکه حتی الله تعالی یاد می‌نماید که سنگ بر بعضی قلبها برتری دارد. آن را به شکلی به تصویر می‌کشد که مؤمن را در فشار قرار می‌دهد! آیه تصویر را این گونه تکمیل می‌نماید:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۷۴] (سپس [شما ای یهودیان]

قلبهایتان بعد از آن قسوت پیدا کرد و آنها به مانند سنگ یا با قسوتی شدیدتر شدند. سنگهایی هستند که نهرها از آن جاری می‌شوند و از آنها مواردی هستند که شکاف می‌خورند و آب از آنها بیرون می‌آید و از آنها مواردی هستند که از روی ترس از ابهت و عظمت از الله می‌افتند).

مقایسه‌ی دردآوری است! الله تعالی فضیلت و برتری سنگ را بر قلب بعضی از خاندان آدم، بیان می‌دارد! بیان می‌فرماید که سنگها به علت نرمی و طبیعت آنها شکاف می‌خورند و از آنها آب جاری می‌شود یا آن که می‌افتند و پایین می‌آیند که گویی از خشوع و ترس است...

امام تفسیر در زمان خود، قتاده بن دعامه سدوسی (ت ۱۱۸ هـ) این مقایسه‌ی قرآنی بین سنگها و بعضی از قلبهای خاندان آدم را ملاحظه و دیدگاهی بدیع درباره‌ی آن نوشته است: «الله تعالی برای سنگ عذر آورده ولی برای خاندان بدبخت آدم عذری نیاورده است!»

وقتی قلب دچار قسوت شد چه اتفاقی می‌افتد؟ و آثاری که در پی قسوت قلب ایجاد می‌شوند، چیست؟

وقتی که قلب دچار قسوت شد، در قدرت خود برای نزدیکی به پروردگار و مناجات با وی و تشریف یافتن به پیشگاهش دچار ضعف و زیان می‌شود.

لحظاتی که قلب در پیشگاه الله تعالی منقلب می‌شوند، از بالاترین و زیباترین و لذت بخش‌ترین لحظات دنیا می‌باشند...

الله تعالی برای بندگان مصیبت‌های مربوط به عالم وجود را ایجاد می‌نماید و از آنها می‌خواهد برای دفع این موارد، به او رجوع کنند و با او مناجات نمایند و به نزد وی زاری نمایند. ولی کسی که دچار قسوت قلب شده، از رسیدن به این لحظات والا و شریف باز می‌ماند. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ
يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ
لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [الأنعام: ۴۲-۴۳] (به سوی امتهای قبل

از تو [رسالات را] فرستادیم و آنها را به رنجهای بیرونی و درونی مبتلا نمودیم، تا زاری کنند * ای کاش وقتی رنج ما به آنها می‌رسید، زاری می‌کردند؛ ولی قلبهایشان قسوت پیدا کرد و شیطان آنچه را انجام می‌دادند، برایشان زینت دارد).

به این معنا که شوم قسوت قلب، سبب مخالفت آنان با امر الله تعالی می‌شود!

خداوند بیماری، گرسنگی، جنگها و فقر را تقدیر می‌نماید و از بنده می‌خواهد در برابر این موارد، خود را در پناه الله تعالی قرار دهد و به سوی او زاری نماید و خود را در خاک عبودیت قرار داده و صورتش را در برابر او متواضع گرداند؛ ولی قسوت قلب، بنده را در غفلت قرار می‌دهد و در نتیجه‌ی به سوی این منزلت والا حرکت نمی‌کند.
باری دیگر در این آیه‌ی گرامی تأمل نمایید:

﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ (انعام/۴۳)
(ای کاش وقتی رنج ما به آنها می‌رسید، زاری می‌کردند؛ ولی قلبهایشان قسوت پیدا کرد).

آیا قسوت قلب تنها سبب از دست رفتن مقامات ایمانی مانند تضرع و زاری در پیشگاه خداوند است، یا مشکلاتی دیگر نیز به همراه دارد؟
طبیعتاً خیر، بلکه به پلیدی بیشتری نیز می‌گراید. وقتی شخص قسوت قلب پیدا می‌کند، در اطاعت از الله تعالی کوتاهی کرده و از نصوص شرعی برداشتی می‌نماید که موافق با هوای نفس او باشد. او را در مسائل اختلافی به دنبال قولی می‌گردد که موافق با کوتاهی او بوده و از نصوصی که بر علیه اوست، دوری می‌کند یا گردنش را با افتخار بالا می‌گیرد. الله تعالی درباره‌ی تأثیر قسوت قلب بر تحریف متون می‌فرماید:
﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَّةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَٰضِعِهِ﴾ [المائدة: ۱۳] (و قلبهایشان را قسوت یافته قرار دادیم. سخن را از جاهای خود تحریف می‌کردند).

به همین دلیل خداوند از روی حکمت زیبایش، متون را در مواردی متشابه قرار داده و در نتیجه شیطان برای گمراه کردن در جهان و از روی تقدیر، از آنها استفاده می‌کند. شیطان در قلب انسان لذاتِ شُبُهات را القاء کرده و از فریب و مکر استفاده می‌کند. اگر کسی قلبش از روی ایمان، رقت و نرمی نداشته باشد، در برابر این متون صبر نمی‌نماید و تسلیم می‌شود و به بی‌راهه می‌رود. همچنین اگر قسوت قلب وجود داشته باشد، عقل در برابر این متون به اشتباه می‌افتد و پشتوانه‌ای برای کوتاهی می‌یابد. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ [الحج: ۵۳] (تا آنچه را که شیطان القاء می‌کند، فتنه‌ای برای

کسانی قرار دهد که قلبهایشان بیمار است و دارای قسوت قلب هستند). بسیاری تصور می‌کنند که قسوت قلب سبب گناه می‌شود، غافل از اینکه قسوت قلب، خود نتیجه و مجازاتِ گناه است. وقتی بنده‌ای از الله تعالی نافرمانی می‌کند، قسوت قلب را بر او مسلط می‌شود. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾ [المائدة: ۱۳] (از روی پیمان شکنی‌شان، آنان را لعنت نمودیم و قلبهایشان را دچار قسوت کردیم).

این گونه است که خداوند گناهی را با گناهی دیگر مجازات می‌نماید و خطا و لغزشی را سبب برای گناه و خطای دیگر می‌داند. به مانند این امر در کتاب الله تعالی بدین شکل آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَمَى الْجُمُعَانِ إِنَّمَا أَسْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل

عمران: ۱۵۵] (کسانی از شما که در روز تلاقی دو گروه [از جنگ] روی برگرداندند، فقط شیطان آنان را به علت بعضی از چیزهایی که کسب کرده بودند، دچار لغزش نمود. الله آنان را بخشید. الله بسیار آمرزنده و بسیار بردبار می‌باشد).

همچنین الله سبحانه می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ۗ ﴾ [الصف: ۵] (وقتی منحرف شدند، الله قلبهایشان را منحرف نمود).

همچنین الله عز و جل می‌فرماید:

﴿ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ۗ ﴾ [البقرة: ۱۰] (در قلبهایشان بیماری وجود دارد و الله بر بیماری آنها می‌افزاید).

بنگرید که چگونه الله تعالی، انحراف را با انحرافی شدیدتر پاسخ می‌دهد. کسی که قلبش مریض است، با ازدیاد آن مریضی عذابش می‌دهد. بنده‌ای که در عبادات آسان ضعف نشان می‌دهد، او را گرفتار گناهان سخت‌تر می‌نماید! به همین ترتیب کسی که به قسوت قلب دچار شده باشد، با فزون شدن قسوت قلب مجازاتش می‌کند. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَتُهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً ۗ ﴾ [المائدة: ۱۳] (از روی پیمان شکنی‌شان، آنان را لعنت نمودیم و قلبهایشان را دچار قسوت کردیم).

گاهی مسلمان خواهان قسوت قلب نیست؛ ولی سوالی اینجاست: چه پیش آمده که دلیل بر قسوت قلب او شده است؟ چگونه قلب، ایمان خود را از دست داده و خشک می‌گردد و در حالت مریضی قرار می‌گیرد؟

به صورت عام، قسوت قلب نتیجه‌ی طبیعی نافرمانی‌ها و خطاهاست. ولی قسوت قلب یک عامل اصلی دارد: «دور شدن از پیمانی که باید بر اساس آن الله تعالی یاد شود»...

غفلت از یاد الله تعالی، مهمترین سبب خشک شدن قلب و قسوت آن است. همچنین یاد و ذکر الله تعالی، مهمترین عامل زنده شدن قلب و نورانی شدن آن است. در کتاب الله تعالی به رابطه‌ی دور شدن از ذکر و قسوت قلب اشاره شده است.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ

وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۱۶﴾ [الحديد: ۱۶] (آیا زمان آن نرسیده است که قلبهای کسانی که ایمان آورده‌اند با یاد الله و آنچه به حق نازل شده است، نرم گردد و به مانند کسانی نباشند که به آنها در قبل کتاب داده شد و زمان [دور بودن از یاد الله تعالی] بر آنان طولانی گشت و در نتیجه قلبهایشان قسوت پیدا کرد و بسیاری از آنان فاسق می‌باشند).

دوری از عهدی که در کتاب الله تعالی وجود داشت و نیز زمان طولانی آن، باعث قسوت قلب آنها گردید. هشدار دادن قرآن به این واقعیت که در امت‌های گذشته نیز اتفاق افتاد، جهت تفریح و داستان سرائی تاریخی نیست، بلکه هدف عبرت و درس گرفتن از آن است.

همچنین به رابطه‌ی دیگر بین دور شدن از یاد الله تعالی و قسوت قلب توجه کنید، آنجا که الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَلْسِيَّةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۲۲] (وای به حال کسانی که قلبهایشان در برابر یاد الله، قسوت پیدا کرده است).

بر اساس قول راجحی که شیخ المفسرین ابن جریر طبری رحمه الله بیان کرده، علت دوری آنها از یاد الله تعالی، قلبهای قسوت یافته است. ابن جریر گفته است: «الله تعالی می‌فرماید: وای بر کسانی که قلبهایشان خشک شده و از یاد الله دور گشته‌اند و از آن رویگردان می‌باشند»^۱. اکنون عناصری را که سبب قسوت قلب می‌شود و قرآن به آنها اشاره کرده بیان می‌کنیم. خداوند به ما خبر می‌دهد که شدت و قسوت بعضی از قلبها از سنگ بیشتر است:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ [البقره: ۷۴] (سپس [شما ای یهودیان] قلبهایتان بعد از آن قسوت پیدا کرد و آنها به مانند سنگ یا با قسوتی شدیدتر شدند).

همچنین قسوت قلب، مجازات و مایه‌ی عبرتی است که الله تعالی آن را بر کسانی که از نافرمانی می‌کنند، مستولی می‌نماید:

﴿فِيمَا نَقُصُّهُمْ مِّثْلَهُمْ لَعْنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَّةً﴾ [المائدة: ۱۳] (از روی پیمان شکنی‌شان، آنان را لعنت نمودیم و قلبهایشان را دچار قسوت کردیم).

قسوت قلب سبب قطع شدن زاری و تضرع در پیشگاه الله تعالی می‌شود:

﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الأنعام: ۴۳] (ای کاش وقتی رنج ما به آنها می‌رسید، زاری می‌کردند؛ ولی قلبهایشان قسوت پیدا کرد).

^۱ - تفسیر طبری: ۱۹۰ / ۲۰.

قلبهای قسوت یافته در برابر فتنه‌ها در امان نخواهند بود:

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ [الحج: ۵۳] (تا آنچه را که شیطان القاء می‌کند، فتنه‌ای برای کسانی قرار دهد که قلبهانشان بیمار است و دارای قسوت قلب هستند).
 همچنین دوری از ذکر و یاد الله تعالی، سبب قسوت قلب می‌گردد:
 ﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الحديد: ۱۶] (و زمان [دور بودن از یاد الله تعالی] بر آنان طولانی گشت و در نتیجه قلبهانشان قسوت پیدا کرد).

این منظره را به تهدید الهی و ایجاد ترس، برای کسی که قلبش در برابر یاد الله تعالی قسوت پیدا کرده است، به پایان می‌رسانم:

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۲۲] (وای به حال کسانی که قلبهانشان در برابر یاد الله، قسوت پیدا کرده است).

اگر پژوهشگر به آنچه که قرآن درباره‌ی قسوت قلب بیان داشته توجه نماید، فوراً درک می‌کند که قسوت قلب را نباید در حاشیه‌ی زندگی مان قرار دهیم. زیرا قرآن به شکلی واضح توجه خاصی به آن نموده و آثار و دلایل آن را ذکر کرده و کسی را که به آن گرفتار شده باشد، به صراحت تهدید کرده است.

قرآن با قدرت درباره‌ی قسوت قلب و آثار ویران‌کننده‌ی آن سخن به میان آورده، بنابراین شایسته نیست که چنین موضوع مهمی کم اهمیت پنداشته شود و به عنوان مسأله‌ای جزئی به آن نگاه شود. لذا باید از وقوع و قدرت گرفتن آن (قسوت قلب) جلوگیری نمود؟!!

هر کدام از ما آشکارا و به وفور درحالاتی از قسوت قلب قرار گرفته‌ایم و اگر بدون بخشش الله تعالی وفات یابیم، وضعیت ما چگونه خواهد

بود؟ چگونه به دیدار آفریننده‌ی آسمان و زمین برویم، در حالی که دچار قسوت قلب شده‌ایم؟ همان قسوت قلبی که درباره‌ی آن می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَلْسِيَّةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۲۲] (وای به حال کسانی که قلبهایشان در برابر یاد الله، قسوت پیدا کرده است).

آن فاجعه چقدر بزرگ خواهد بود!

تنها راه چاره، مداوای قلبهایمان از قسوت است، قسوتی که آن را در بند گرفته. از روی تجربه ثابت شده که سریع‌ترین و مؤثرترین دارو جهت معالجه‌ی قسوت قلب، همان خواندن و تدبر در سخن الله سبحانه و تعالی می‌باشد... همان گونه که الله تعالی در این آیه‌ی گرامی می‌فرماید:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَهُوَ بِغَيْرِ مُّحْسِنِينَ﴾ [الزمر: ۲۳] (الله بهترین سخن را نازل نموده است. کتابی است با [آیات] همگون و مکرر. از آن پوست کسانی که از پروردگارشان ترس از ابهت و عظمت دارند، می‌لرزد، سپس پوستهایشان و قلبهایشان با یاد الله نرم می‌گردد).

خداوند از پیامبران به ما خبر می‌دهد که چگونه از سخن الله تعالی تأثیر می‌گیرند و از آن متذکر می‌شوند:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ ﴿۵۸﴾ [مریم: ۵۸] (آنان کسانی هستند که الله به ایشان نعمت داد و شامل پیامبرانی از فرزندان آدم و از [فرزندان] کسانی که به همراه نوح [بر کشتی] آنان را سوار نمودیم و از فرزندان ابراهیم و یعقوب بودند. از کسانی بودند که [آنها را] هدایت نمودیم و [و

آنها] را برگزیدیم. وقتی آیات [خداوند] بسیار رحمتگر بر آنها خوانده می‌شود به سجده و گریه می‌افتند).

الله تعالی از بعضی صالحان اهل کتاب به ما خبر می‌دهد که وقتی قرآن بر آنها خوانده می‌شد، اشک‌های آنان جاری می‌شود:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾
[المائدة: ۸۳] (وقتی آنچه را که بر رسول نازل شده است را می‌شنوند، چشمان آنها را می‌بینی که اشک از آن جاری می‌شود).

وقتی تدبر کننده می‌بیند که الله تعالی قرآن را به چه شکل توصیف می‌نماید، پوست مؤمنان به لرزه می‌افتد و صالحانی از اهل کتاب را یاد می‌نماید که چگونه از آن پند می‌گیرند و صورت‌های آنان از ترس ابهت و عظمت پروردگار، خیس از اشک می‌شود، چنین تدبر کننده‌ای می‌فهمد که این قرآن گواراترین وسیله برای به حرکت آوردن قلبها و پاک نمودن آن از پلیدی‌های قسوت و غارهای تاریک می‌باشد...



ساعات پنج و هفت صبح

آن منظره و آن صحنه به شکلی است که آرزوی تأمل در آن را در خود نمی‌بینم و دوست ندارم آن را برای دوستان و برادرانم، بازگو نمایم. منظره‌ای زیبا و دل‌رُبا نیست، بلکه قسم به الله، وقتی از آن یاد می‌کنم غم و اندوه وجودم را فرا می‌گیرد...

خلاصه‌ی این منظره به طور اختصار، بین ساعات پنج و هفت صبح در شهری که زندگی می‌کنم، یعنی ریاض است. حالت اجتماع در این دو زمان فرق می‌کند و فاصله‌ی آنها درخشندگی است که فقط صد دقیقه می‌باشد...

در ساعت پنج صبح وقت نماز صبح می‌رسد. گروهی از مردم را می‌بینی که وضو گرفته و به سوی خانه‌های الله تعالی روی نموده‌اند تا با آرامش نماز صبح را بجا آورند. در مسیر گاهی تسبیح (سبحان الله) می‌گویند و گاهی مسواک می‌زنند و گاهی تکبیر (الله اکبر) می‌گویند:

﴿ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ ﴾ [النور: ۳۶] (در

خانه‌هایی که الله اجازه داده است تا اسم او در آنها بالا رود و یاد گردد).

اما در آن هنگام گروهی از مسلمانان ضعف نشان می‌دهند و هنوز در رختخوابشان هستند، تا آنجا که پدر و مادری را می‌بینی که نماز

می‌خوانند و جوانان خود را فرا می‌خوانند، ولی آنها در سفر دوری می‌باشند...

حال به پایان منظره‌ی ساعت پنج رسیدیم و به سراغ منظره‌ی ساعت هفت می‌رویم...

حال به سراغ ساعت هفت می‌رویم - همان ساعتی که وقت نماز صبح تمام شده است - وقت آموختن و استمرار فرا می‌رسد. در آن ساعت ریاض به شکل دیگری در می‌آید. گویی در خانه‌ها صدای زنگها بلند شده و حرکتی سریع ایجاد شده است، راه‌ها پر شده‌اند و تاجران از هر سو چه در داخل و چه در خارج مورد توجه قرار می‌گیرند، مردم به سوی آنها می‌روند تا نیازهایی که در شب گذشته برای آنها ایجاد شده بود را برطرف سازند. در قهوه‌خانه‌ها مردم در انتظار قهوه‌ی صبح می‌باشند که قبل از کار آن را بنوشند...

بسیاری از پدران و مادران را می‌شناسم که دوست دارند فرزندانشان نماز صبح را در وقت خود بخوانند؛ ولی این فقط یک دوست داشتن است و چیزی اضافه‌تر از آن وجود ندارد.

بدین معنا که اگر دوستار چنین چیزی هم نبودند، تغییری حاصل نمی‌شد؛ ولی اگر فرزندانشان فقط چند دقیقه دیر کنند - من در آنچه می‌گویم راستگو هستم - بله اگر فقط چند دقیقه در زمان رفتن او به مدرسه تأخیر ایجاد شود، با پدر و مادرشان درگیری پیدا می‌کند و بر سر آنها آوار می‌شوند. وقتی در رختخوابشان هستند و زمان مدرسه فرا می‌رسد، به سرعت از آن خارج شده و فریاد می‌زنند و برای دیر مدرسه رفتن از هر لفظی استفاده می‌کنند.

آیا کسی که چنین فرزندی دارد، مورد سرزنش و عتاب قرار می‌گیرد؟ آیا می‌توان چنین کسانی را متهم ساخت که فرزندانشان در پی مدرک هستند و بر اساس آن فعالیت می‌کنند؟

نه، طبیعتاً این گونه نیست، بلکه ممکن است ستودنی نیز باشد. عیب آن است که انسان بار سنگینی‌اش بر دوش دیگری باشد...

ولی آیا ممکن است که ممارست و تلاش در راه درس و گرفتن مدرک، بزرگتر از نماز در قلب انسان باشد؟!

خواهش می‌کنم به این مسأله توجه نمایید: من در مورد نماز جماعت صحبت نمی‌کنم که البته درباره‌ی واجب بودن آن اختلاف نظر وجود دارد و قول راجح مبنی بر وجوب است. من در مورد مسأله‌ای اختلافی در امت محمد ﷺ صحبت نمی‌کنم، بلکه سخن از امری است که بعد از پانزده قرن، در آن اختلاف نظر وجود ندارد. هیچ عالم مسلمانی نماز بعد از وقت را جایز نمی‌داند. علمای مسلمان بر این اعتقادند که خارج شدن نماز از وقت خود، از بزرگترین گناهان کبیره است و بعضی دیگر آن را باطل کننده‌ی اسلام دانسته‌اند...

شما را به الله قسم، بازهم توجه شما را به این حالت معطوف می‌دارم؛ آنگاه که نزدیک به اتمام نماز صبح، پدر و مادر فرزندش را مورد خطاب قرار می‌دهد و این الفاظ را بر زبان می‌آورد: «فلانی! بلند شو... نماز بخوان... الله تعالی تو را هدایت دهد!»، و در این حالت بسیار سبک برخورد می‌کنند. اما هنگامی که وقت مدرسه می‌رسد، عبارات با خشم و غضب همراه می‌شوند تا مدرسه‌اش دیر نشود و به کارهایش برسد...

بردار گرامی‌ام! یکی از کارمندان به من می‌گفت: تقریباً ده سال است که نماز صبح را نخوانده، جز در وقت انجام کار. او این عبارات را به راحتی بر زبان می‌آورد، در حالی که ده سال از نماز صبح غافل بود...!

جوانی به من گفت: ما تعدادی دوست معلم هستیم که یک روز در حین استراحت، این سؤال در میانمان مطرح شد؛ چه کسی نماز صبح را در وقت خودش می‌خواند؟ در بین این افراد، فقط یک نفر نمازش را در وقت خود می‌خواند.

او گفت: همسرم در انتظار نماز صبح است و به موقع بیدار می‌شود. سپس مرا نیز برای نماز بیدار می‌کند. این همان همسری است که برای شوهر و برای خانه‌اش پر برکت است...

خداوند! آیا در قلبهای ما جایگاه مدرسه و مدرک تحصیلی، والاتر و مهمتر از ستون اسلام است؟!

آیا به موقع سر کار حاضر شدن و جلب رضایت رئیس و کارفرما، دارای ارزشی رفیعت‌تر است یا رکنی از ارکان اسلام؟ رکنی که عدم انجامش سبب خروج از اسلام می‌شود!!!

این مقایسه‌ی دردناک بین ساعات پنج و هفت صبح، پرده‌ی غفلت از چشمانمان بر می‌دارد و عیان می‌سازد که چگونه دنیا در جانمان بزرگتر از دینمان شده است...

بلکه به عجیب‌تر از آن بنگرید. بسیاری از کسانی که نماز صبح را به علت شغلشان در وقت خود نمی‌خوانند، وقتی مشکلی مادی برای آنها ایجاد می‌شود، حسرت بیشتری را بر خود در برابر خواندن نماز در غیر زمان آن، متحمل می‌شوند!

هرگاه فاجعه‌ی ساعات پنج و هفت صبح را به یاد می‌آورم، این احساس در من ایجاد می‌شود که چقدر نسبت به دنیا اشتیاق داریم و آن را بالاتر از اشتیاق به الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ و سرزمین آخرت قرار می‌دهیم. احساس من برانگیخته می‌شود و گویی کسی از مکان دور، سخن الله تعالی از سوره‌ی توبه را می‌خواند:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾ [التوبة: ۲۴] (بگو: اگر پدرانتان، پسرانتان، برادرنتان، همسرانتان و خانواده‌تان و اموالی که بدست می‌آورید و تجارتي که از کساد شدن آن می‌ترسید و مساکینی که از آن راضی می‌شوید، نزد شما از الله و فرستاده‌اش و جهاد در راهش دوست داشتنی‌تر هستند، پس کنار بکشید تا آن که الله امرش را بیاورد).

در شمولیت این آیه با عظمت، چه امری از منزلت دنیا ذکر نشده است؟! آیا حالتی که این آیه توصیف می‌کند، شامل حال ما می‌شود؟! آیا اموالی که کسب می‌کنیم و تجارتي که از کساد آن می‌ترسیم، در جانهای ما بزرگتر از الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ و سرزمین آخرت نیستند؟!

چگونه وعده‌ی پروردگاران در سوره‌ی نحل، اشتیاق ایجاد نمی‌کند! آن گاه که می‌فرماید:

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ [النحل: ۹۶] (آنچه نزد شما است فنا می‌شود و آنچه نزد الله است، باقی می‌ماند).

با صراحت تمام، وقتی صدای اذان صبح در ساعت پنج، و صدای بیدار باش در ساعت هفت را به یاد می‌آورید و مقایسه می‌کنید، آیا جز این است که ذهن به دنبال خواسته‌ی الله تعالی نرفته است؟ خداوند در سوره‌ی اعلی می‌فرماید:

﴿بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ﴿۱۶﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿۱۷﴾﴾ [الأعلى: ۱۶-

۱۷] (بلکه زندگی دنیوی را انتخاب کرده‌اید * و این در حالی است که آخرت بهتر و باقی‌تر می‌باشد).

آنگاه که منظره‌ی خوابیده‌گان در هنگام نماز صبح و حرکت کنندگان در راه‌ها برای شروع زمان کار مقایسه می‌شوند، آیا این سخن الله تعالی به شما نمایان نمی‌شود:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿۲۷﴾﴾ [الإنسان:

۲۷] (آنان [زندگی] نزدیک را دوست دارند و در پشتشان روزی سنگین را رها کرده‌اند).

وقتی در اشتیاق به چیزهای بی‌ارزش دنیا و کوتاهی در بزرگترین امور آخرت، تأمل می‌نمایم، نصیحت اهل علمی را به یاد می‌آورم که قرآن نقل می‌کند تا بدین وسیله ارزش آن شناخته شود و منزلت آن بالا رود. آن هنگام که به قومشان می‌گفتند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ

صَالِحًا﴾ [القصص: ۸۰] (کسانی که علم به آنها داده شده بود، می‌گفتند:

«وای بر شما! ثواب الله برای کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، بهتر [از این زندگی دنیوی] می‌باشد»).

در کوتاهی پدر و مادری بنگرید که نسبت به نماز صبح فرزندان‌شان کم‌اهمیت هستند. همچنین کوتاهی زن و شوهری که یکدیگر را برای نماز صبح بیدار نمی‌کند...

سپس این منظره‌ی عظیم اجتماعی را که الله تعالی در ستایش پیامبرش اسماعیل عليه السلام بیان می‌کند مورد توجه قرار دهید. می‌فرماید:

﴿وَأَذَكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ وَكَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿۵۴﴾
 وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿۵۵﴾﴾ [مریم: ۵۴-۵۵]
 (در این کتاب (قرآن) از اسماعیل یاد کن. او در وعده‌اش صادق بود و فرستاده و پیام‌آوری می‌بود * او اهلش را به نماز و زکات امر می‌نمود و نزد پروردگارش مورد رضایت بود).

تأمل نماید که الله تعالی، چگونه پیامبرش (حضرت اسماعیل علیه السلام) را توصیف می‌نماید: «اهلش را به نماز امر می‌نمود». این عمل حضرت اسماعیل را با اهل خانه‌ای در این زمان مقایسه کنید؛ چگونه با هم در یک خانه زندگی می‌کنند و کسی که نماز می‌خواند، به دیگران که بی‌اعتنا به نماز هستند، امر نمی‌کند تا آنان نیز نماز بخوانند! بنگرید که چگونه الله تعالی امر حضرت لقمان به پسرش، مبنی بر خواندن نماز را نقل می‌کند:

﴿يَبْنَئُ أَقِيمَ الصَّلَاةِ﴾ [لقمان: ۱۷] (ای پسر! نماز را برپای دار).
 تا بدانجا که الله تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله امر می‌کند تا اهلش را به نماز امر نماید. می‌فرماید:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲] (اهلش را به نماز امر کن و بر آن به شدت شکیبائی نما).

- این موارد را به یکدیگر پیوند کن؛
- ستایش الله تعالی از اسماعیل علیه السلام به خاطر اینکه اهلش را به نماز امر می‌نمود.
 - امر لقمان به پسرش، مبنی بر نماز خواندن.
 - امر الله تعالی به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله تا اهلش را به نماز امر نماید.
- سپس بی‌توجهی به نماز را در خانه‌های ما به یاد آور!!!

از شخصی که به غریب‌زدگی تمایل داشت، شنیدم که می‌گفت: «علماء سعی می‌کنند از خللی دینی که در جامعه‌ی امروزی وجود دارد، نوعی ترس و ارباب ایجاد کنند. ولی اگر متوجه‌ی امور بزرگ باشند و بر آن تمرکز کنند، خواهند دانست که امور دینی ما نیکوست و مشکل فقط ناشی از دنیای مسلمانان است»...

ولی هنگامی که این عبارت را در یک کفهی ترازو می‌گذارم و وضعیت ساعات پنج و هفت صبح را بر کفهای دیگر، سخنان چنین اشخاصی به کلی محو و نابود می‌گردد و عبارتی که بیان داشته است، ادعای خود را نیست می‌کند...

مقایسه‌ی ساعات پنج و هفت صبح، کلیدی است که می‌خواهد منزلت دنیا در قلب ما، و منزلت دین الله تعالی را مقایسه کند و آن را بشناسد... صحبت از ریش و ساز و آواز نیست - به رغم آن که آنان نیز امور مهمی هستند - بلکه فقط از بالاترین امر در شعائر اسلام سخن می‌گویم و آن نماز است! امری که رسول الله ﷺ در هنگام قبض روح، امتش را به آن سفارش می‌نمود و دائماً آن را تکرار می‌کرد: «الصلاة .. الصلاة!!». این آخرین فرموده‌ی رسول الله ﷺ بود، همان گونه که راوی از صحابه آن را نقل کرده است...

آیا می‌دانید تلختر از تمامی این موارد چیست...؟ کسانی که سخن گفتن درباره‌ی نماز را کار واعظان، درویش و مبلغان می‌دانند. جنبش فکری و جنگ فکری، مرتبه‌ی بالایی نزد آنها دارد. اما حقیقت امر این است که بیشتر چرت و پرتی‌هایی که می‌گویند، در قهوه‌خانه‌ها یا سالن‌های نویسندگی یاد می‌گیرند...

ایجاد شبهات، تحریف متون دینی و بی‌احترامی به امامان اهل سنت را جنبش فکری نامگذاری می‌کنند!

نمازی را که الله تعالی عظیم شمرده و آن را در نود و اندی از جاهای مختلف آورده است، کم اهمیت جلو داده و آن را امری در حاشیه و در درجه‌ی دوم قرار می‌دهند و این امر را در بسیاری از خطبه‌های هشداری و مایه‌ی رشد و اصلاح خواهانه خود بیان می‌کنند. آگاه باشید که الله تعالی حرکت و اصلاحی را که در آن نماز در اولویت قرار نگیرد، هیچ وقت پیروز نمی‌گرداند...

به موضوع خودمان بر می‌گردیم. کسی که می‌خواهد منزلت دنیا و دین الله تعالی را در قلبش مقایسه کند، احتیاجی ندارد که نظریات، کتابها و نوشته‌ها را بخواند، بلکه کافی است تا بین دو ساعت پنج و هفت صبح، مقایسه نماید. به محکمی خواهد فهمید، چگونه دنیا در جانهای ما از الله جل جلاله بزرگتر شده است...

ای برادر گرامی در این سخن الله تعالی تأمل نما:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾ [مریم: ۵۹] (بعد از آنان جانشینانی جایگزین آنها شدند که نماز را هدر دادند و از شهوات تبعیت کردند. آنها در شرّ [و عذاب] گرفتار خواهند آمد).

در مجازاتی تأمل نمایید که سبب آن، خواندن نماز در وقت غیر خودش است. جمهور فقهای مسلمانان بر این مجازات تأکید دارند. این نظر را امام ابن تیمیه بیان کرده. همان گونه که در فتاوی او آمده است: «از شیخ الاسلام ابن تیمیه سوال شد: گروه‌هایی هستند که نماز عشاء را به تأخیر می‌اندازند و در روز آنان را می‌خوانند و علت این امر اشتغال آنان به زراعت یا کشاورزی یا جنب شدن یا خدمت به استاد می‌باشد. آیا چنین کاری برای آنها جایز است؟» ایشان در جواب گفتند: «برای هیچ کسی جایز نیست که نماز روز را به تأخیر انداخته و در شب آن را بخواند و

همچنین نماز عشاء را به تأخیر بیاندازد و در روز بخواند، خواه به هر امری مشغول باشد. نه در هنگام درو و نه در کشاورزی و نه در صنعتگری و نه در حالت جنب بودن و نه در هنگام خدمت نمودن به استاد و نه دیگر موارد؛ کسی که نماز را برای صنعتگری یا صید یا خدمت به استاد یا دیگر موارد به تأخیر بیاندازد تا خورشید غروب کند، مجازات بر او واجب می‌شود و بلکه نزد جمهور علماء بعد از آن که از او خواسته شد تا توبه نماید، قتل او واجب می‌باشد. اگر توبه نمود و نماز را در وقت خود خواند، مشکل بر طرف می‌شود و اگر گفت: نماز نمی‌خوانم تا خورشید غروب کند و این ناشی از اشتغال به صنعتگری یا دیگر موارد می‌باشد، قتلش واجب است^۱.

با این وجود، سخن کسی که می‌گوید: «مشکل ما این است که دین را بزرگ شمرده‌ایم و دنیای مسلمانان را اهمال کرده‌ایم» هنوز می‌تواند به قوت خود باشد؟؟

آیا گوینده‌ی چنین سخنی فردی نیک است؟! پس کدام دین است که بدون ستون اسلام باقی بماند؟!

هرگاه کسی از اهل این جریانات فکری معاصر به شما گفت: «مشکل مسلمانان در دُنیایشان است و نه در دینشان» فقط به او بگویید: بین ساعات پنج و هفت صبح را مقایسه کن و حقیقت را خواهی دانست.

۱- فتاوی این تیمه: ۲۲/۲۸.



سجده نمودن در حالتی که شخص در معرض تیراندازی است

در فصل گذشته به منظره‌ی ساعات پنج و هفت صبح پرداختیم. اینک موضوع را به شکلی وسیع‌تر در مسائلی اجتماعی بررسی می‌کنیم که شبیه این منظره می‌باشد. کوشش می‌کنیم بعضی از تصاویری که در زندگی به صورت تکراری ایجاد می‌شود را با انواع گوناگون آن، مورد ملاحظه قرار دهیم و بعد به سراغ تحلیل این قضایا با نور قرآن می‌رویم...

داستان‌های مختلفی را برای شما نقل می‌کنم. بعضی از آنها برای من نقل شده‌اند و بعضی دیگر را خود دیده‌ام. سپس این داستان‌ها را به نور قرآن ارجاع می‌دهم، همان گونه که هدف از این نوشته‌ای که در پیشگاه شماست، همین است...

دانشجویی در دانشگاه ملک سعود به دیدار من آمد که در ترم سوم از تحصیلش بود. او دارای چندین اشکال بود و می‌خواست آنها را بر طرف نماید. در حین سخنانش به او گفتم: می‌خواهم از تو سؤالی بپرسم: اشکالات فکری که در بین دانشجویان دانشگاه وجود دارد کدامند که درباره‌ی آن سؤال می‌کنند و آنها را به خود مشغول می‌نمایند؟

جوان تبسمی نمود و به من گفت: آیا می‌خواهی با صراحت درباره‌ی آن سخن بگویم؟
گفتم: بله.

گفت: در بین دانشجویان دانشگاه که من آنها را دیده‌ام، توجه به اشکالات فکری که مربوط به شما باشد، وجود ندارد! آنان به قضایایی که نخبگان در آنها اختلاف نظر دارند توجه نمی‌کنند. کسانی که من مشاهده کرده‌ام، باید با تمام صراحت بگویم که سستی در نماز برای آنها ایجاد شده است!

سپس این جوان شروع به سخن گفتن نمود و ناتوان و شرمسار شد و صورتش در هم فرو رفت. قسم به الله، او از سخن گفتن دست کشید؛ زیرا عبارتی کافی نمی‌یافت تا با آن احساساتش را بروز دهد...

کمی قبل یکی از نزدیکانم به من گفت: به دفتر بنگاه املاک رفتم تا به معامله‌ای در آن پردازم. وقتی زمان نماز فرا رسید، شخصی که دارای چهره‌ای متدین بود جلو رفت و سجاده‌ای بزرگ را پهن کرد و نماز خواند. کسانی که در آن دفتر بودند، جمع شدند و پشت سر او نماز خواندند؛ ولی متوجه شدم که پنج یا شش نفر که در گوشه‌ی سالن بودند، به همراه ما نماز نخواندند!

دوست دیگری داشتم که برای من اینگونه بازگو کرد: در بازار مرکزی بزرگی بودم که به آن هایپرمارکت گفته می‌شد. گفت: وقت نماز فرا رسید و عجله نمودم تا از بازار خارج شوم [و به مسجد بروم]. دربهای آن فروشگاه بر روی خریداران بسته شد و عده‌ی زیادی از خریداران را دیدم که در سالن باقی ماندند و به کار خود مشغول شدند. گویی هیچ اتفاقی نیفتاده بود و آنان اشتیاقی به خارج شدن از بازار، برای خواندن نماز نداشتند. متوجه شدم که این امری طبیعی [و همیشگی] است. در هر

نماز، آن سالن بسته می‌شود و بعضی از خریداران و فروشندگان در آن باقی می‌مانند و به راحتی هر چه تمام مشغول خرید و فروش می‌شوند! این اتفاق نیز برای خودم پیش آمد. در هواپیما بودم و به عربستان سعودی - الله تعالی آن را حفظ نماید - باز می‌گشتم. هواپیما دارای سرنشینانی بود که از چهره‌ی آنها معلوم بود که اهل این سرزمین هستند. وقت نماز صبح رسید. چیزی نمانده بود که وقت نماز به اتمام برسد و خورشید طلوع نماید. تعدادی از مسافران جمع شدند و نماز صبح را با هم خواندیم. اما مشاهده یک صحنه مرا به شگفت وا داشت؛ ده‌ها مسافر برای نماز از صندلی‌هایشان بلند نشدند؟!!

و این در حالی بود که در کنار آنها نمازخانه وجود داشت و آنها مشغول هیچ ارتباط یا امر مهمی نبودند. نزدیک بود که وقت نماز تمام شود! ولی با این وجود تعداد زیادی از مسافران بر صندلی‌هایشان نشسته بودند به گونه‌ای که هیچ اتفاقی نیافتاده است...

درباره‌ی این اتفاقات دردآور با یکی از نزدیکانم شروع به صحبت کردیم. بعضی از اتفاقاتی که در ذهنم بود را برای او بیان داشتم. گفت: بگذار تا برای تو اتفاقی مشابه را بیان کنم. گفت: برای تماشای یک مسابقه‌ی مهم به ورزشگاه رفتم. در ورزشگاه بیشتر از پنجاه هزار تماشاچی وجود داشت. بعضی از عصر آمده بودند تا برای خود صندلی رزرو داشته باشند. وقت نماز مغرب و عشاء فرا رسید، عده‌ای محدود نماز خواندند و هزاران نفر در صندلی‌هایشان باقی ماندند...

آنچه بیان شد، نمونه‌هایی از اتفاقات ظاهری دردناک اجتماعی است که بیانگر عکس العمل ما در مقابل ستون اسلام است!

بگذارید به تحلیل این منظره‌ها با استفاده از نور قرآن بازگردیم. به منزلتی پردازیم که الله تعالی آن را برای نماز اختصاص داده. الله تعالی در

چه منزلتی نماز را نازل کرده است؟ در اینجا از شواهد شرعی که در مورد این مسأله وجود دارد، سخن می‌گوییم:

بنگرید چگونه الله تعالی به مجاهدان امر می‌نماید تا نماز خود را به جماعت بخوانند. در حالی که در خط آتش و در خطر مرگ بودند. قرآن شرح می‌دهد که آنها چگونه نماز خود را بخوانند، در حالی که به آنها اجازه داده شده تا بعضی از شروط نماز عادی را ترک نمایند و این در حالتی است که شدت جنگ بالا گرفته و باید به دشمن توجه داشت؛ اما با این وجود به آنها اجازه نداد که نماز جماعت را ترک کنند!

آنها در زیر سُم اسبها نماز جماعت را می‌خوانند و همان موقع در معرض تیراندازی دشمن هستند. پس چگونه امکان دارد که الله تعالی ترک نماز را برای فردی که بر روی تخت و فرش و زیر هوای تهویه یافته است مباح بداند؟ به کدامین منطق چنین چیزی جایز است؟

الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ﴾ [النساء: ۱۰۲] (و هنگامی که در میانشان بودی و برایشان

نماز برپا نمودی، باید گروهی از آنان سلاح‌هایشان را بردارند و با تو به نماز بایستند و چون سجده کردند باید [گروهی دیگر] پشت سرشان باشند [و وقتی سجده‌ی آنان تمام شد] باید گروهی دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و به همراه تو نماز بخوانند. آنان باید احتیاط نمایند و اسلحه‌هایشان

را بگیرند. کسانی که کفر می‌ورزند دوست دارند که از اسلحه‌هایتان و کالیتان غافل شوید تا به یکباره بر شما یورش برند. برای شما مشکلی وجود ندارد که اگر از باران در اذیت بودید و یا آن که بیمار بودید، اسلحه‌هایتان را زمین بگذارید).

همچنین امر به نماز در آیه‌ای دیگر هم آمده است که برای ترک آن شدیداً ترس ایجاد نموده است. این آیه بیان می‌دارد که ترک نماز - در حالی که مسلمان به آن امر شده است - عملی بر ضد اسلام است. تا آنجا که ابن حجر در فتح الباری درباره‌ی آیه‌ی مورد نظر می‌گوید: از بزرگترین چیزهایی که درباره‌ی فضیلت نماز آمده، ترسی است که با این آیه همراه شده است. آنجا که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الروم: ۳۱] (و نماز

برپای دارید و از مشرکان نباشید).

وقتی که الله تعالی ترک نماز را عمل مشرکان می‌داند، چگونه مسلمان با ترک نماز در چنین منزلتی قرار می‌گیرد؟!

بسیاری از مسلمانان بر این باورند که صرف نماز خواندن، حتی اگر بعد از وقتش باشد و آن را با سنگینی انجام دهند، سبب خواهد شد تا وعده و تهدیدی که در قرآن آمده، از آنها برداشته می‌شود. آنها نمی‌دانند که فریب خورده‌اند؛ زیرا الله تعالی بیان می‌دارد که منافقان نیز این گونه نماز می‌خوانند. شما را به الله قسم می‌دهم، ببینید الله تعالی نماز منافقان را چگونه توصیف می‌نماید:

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى﴾ [النساء: ۱۴۲] (و وقتی برای نماز

می‌ایستند با کسالت می‌ایستند).

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَى﴾ [التوبة: ۵۴] (و جز در حالت کسالت به نماز نمی آیند).

پیامبر ﷺ سلوک و روش منافقان در برابر نماز را این گونه توصیف می نماید: «تِلْكَ صَلَاةُ الْمُنَافِقِ يَجْلِسُ يَرْقُبُ الشَّمْسَ حَتَّى إِذَا كَانَتْ بَيْنَ قَرْنَيْ الشَّيْطَانِ قَامَ فَتَقْرَهَا أَرْبَعًا لَا يَذْكُرُ اللَّهَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (این نماز منافق است. در انتظار خورشید می نشیند تا آن که وقتی بین دو شاخ شیطان (لحظه‌ی غروب) می رسد، می ایستد و چهار رکعت به سرعت می خواند و جز اندکی الله را در آن یاد نمی کند).^۱

به دو آیه‌ی قبل بنگرید، الله تعالی منافق را این گونه توصیف می نماید: آنها به نماز می آیند ولی در حالت کسالت و بی انگیزگی! رسول الله ﷺ نیز اینگونه منافق را توصیف می نماید: او نماز می خواند ولی نماز خود را به تأخیر می اندازد و در آخرین وقت آن را به سرعت می خواند.

امام ابن تیمیه گفته است: «پیامبر ﷺ فرموده که منافق نمازش را با تأخیر می اندازد و این که نام الله سبحانه را کم یاد می نماید».^۲ همچنین ابن تیمیه گفته است: «نماز منافقان به تأخیر می افتد و به سرعت خوانده می شود».^۳

آیا مسلمانی که در نماز خواندن تنبل است و این امر برایش سنگینی دارد و آن را دائماً با عجله می خواند، نمی ترسد که در راه نماز خواندن، همان روش منافق را دنبال می کند؟ چقدر زیانکار است؛ در هنگام دیدار

^۱ - صحیح مسلم ۱۴۴۳.

^۲ - الفتاوی، ۲۴ / ۲۲.

^۳ - الفتاوی، ۶۱۵ / ۷.

الله تعالی نمازش مانند نماز منافقان محسوب می‌شود که برای او بسیار سنگین و ناخوشایند است، در حالی که می‌پنداشت نجات می‌یابد؟! کافران به سوی جهنم سوق داده می‌شوند - پناه بر الله - و آن مجازاتی برای ترک نماز است. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَلْتَمَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿۲۹﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿۳۰﴾ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿۳۱﴾ وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿۳۲﴾﴾ [القیامه: ۲۹ - ۳۲] (و [از سختی جان کندن] ساقها به یکدیگر می‌پیچند * بازگشت در آن روز به سوی پروردگار توست * [شخص کافر] نه [پیامبر ﷺ] را تصدیق نمود و نه نمازگزار * بلکه تکذیب کرد و رویگرداند).

بنگرید چگونه الله تعالی نماز را وسیله‌ای برای آراستن اخلاق ما قرار داده است!

نماز فقط حرکات و سکنت و الفاظ نیستند، بلکه برنامه‌ی تربیت ما هستند و توسط آن راه و روش ما پاکیزه می‌گردد. همان گونه که الله تعالی نماز را این چنین توصیف می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵] (و نماز برپای دار که نماز از فحشاء و بدی ممانعت به عمل می‌آورد). به همین دلیل اگر شخصی اخلاقش نیک نیست، باید بداند حقیقتاً نماز نخوانده است، حتی اگر به پندار خود نماز خوانده باشد. امام ابن تیمیه گفته است: «اگر نماز به همان شکلی که بدان امر شده، خوانده شود، از فحشاء و بدی باز می‌دارد. اگر این موارد از بین نرفت، این دلیل بر ضایع نمودن حقوق نماز است!»^۱

۱- الفتاوی، ۶/۲۲.

از عجایب عبودیت پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم این است که فقط به برپا داشتن نماز توجه نمی‌کردند، بلکه به خداوند پناه می‌بردند و به درگاه او زاری می‌نمودند تا آنها را در نماز یاری نماید و برای نماز قوی بگرداند.

بسیاری از ما در هنگام دعا، از الله تعالی می‌خواهیم که آرزوهای معینی را در دنیا و آخرت برایمان بر آورده سازد؛ ولی عده‌ی کمی هستند که از خداوند طلب یاری در این عبادت بزرگ را دارند.

به پناه بردن و زاری ابراهیم خلیل الله علیه السلام توجه نمایید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿۳۹﴾ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿۴۰﴾﴾ [ابراهیم: ۳۹-۴۰]

(ستایش شکرگونه برای الله است همان ذاتی که در

پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگارم شنونده‌ی دعا می‌باشد * ای پروردگارم! مرا برپای دارنده‌ی نماز قرار بده و همچنین از فرزندانم. ای پروردگارمان! دعای مرا قبول بفرما).

از عجایب نماز این است که تمامی عبادات از طریق وحی فرض و واجب شد، مگر نماز! این فریضه‌ی الهی در معارج پیامبر صلی الله علیه و آله که سه سال قبل از هجرت بود، به طور مستقیم از جانب الله جل جلاله واجب شد. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را این گونه روایت می‌نماید: «ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَرِيحَ الْأَقْلَامِ. فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلَاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَيَّ أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلَاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَارْجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ فَرَاغَتْ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَارْجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ،

وَهِيَ خَمْسُونَ، لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي» (سپس مرا عروج داد و به جای رسیدم که صدای خش خش قلم‌های فرشتگان را که مشغول نوشتن بودند، شنیدم. علیه السلام در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانید. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا این که به موسی علیه السلام رسیدم. ایشان پرسید: الله بر امت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسی علیه السلام گفت: دوباره نزد پروردگارت برو. زیرا امت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد او برگشتم. حق تعالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی علیه السلام آمدم، گفتم: بخشی از نمازها را معاف نمود. موسی علیه السلام گفت: باز هم به سوی پروردگارت برگرد زیرا امت توانایی این را هم نخواهد داشت. من بار دیگر نزد پروردگار رفتم. او این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. باز چون نزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگر از نمازها را بخشیده است، موسی علیه السلام باز همان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، او فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعده عمل نمی‌کنم. من به سوی موسی بازگشتم. گفت: بار دیگر به پروردگارت مراجعه کن. [این بار نپذیرفتم و] گفتم: از الله شرم می‌کنم).^۱

در روایت بخاری آمده است که الله تعالی می‌فرماید: «إِنِّي قَدْ أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي وَأَجْزِي الْحَسَنَةَ عَشْرًا» (فریضه‌ام را قطعی نمودم و به بندگانم تخفیف دادم و پاداش نیکی ده برابر آن می‌باشد).^۲

۱- بخاری: ۳۴۹، مسلم: ۴۳۳.

۲- بخاری: ۳۲۰۷.

ملاحظه می‌کنید که الله تعالی خود به ذاته، فرض بودن نماز را امر نموده است. امام ابن تیمیه گفته است: «الله تعالی نمازهای پنجگانه را با مخاطب قرار دادن رسولش در شب معراج واجب نمود»^۱.

الله تعالی هر امری را با واسطه بر پیامبرش ﷺ فرض و واجب نمود، مگر نماز؟! اما چرا؟

وضعیتی که الله تعالی برای واجب و فرض نمودن نماز انتخاب نموده است؛ بدین شکل که همه‌ی عبادات را بر روی زمین و از طریق وحی واجب و فرض نمود، مگر نماز. برای نماز رسولش را به جایی عروج داد که صدای قلمها را می‌شنید؛ آیا این دلالتی عمیق بر منزلت نماز و شرف آن نزد الله تعالی ندارد...

«الصریف» به معنای صدای قلم بر روی لوح است. قلم‌هایی که ملائک توسط آنها، آنچه را که الله سبحانه و تعالی قضاء و قدر نموده است را می‌نوشتند. که شامل تقدیرهای روزانه می‌باشد:

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن:

۲۹] (از او می‌پرسد: چه کسی در آسمانها و زمین در هر روزی مشغولیت دارد)، همچنین تقدیری که به صورت سالانه نوشته می‌شود:

﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ [الدخان: ۴] (در آن [شب قدر برای

یکسال] هر امر استواری فیصله می‌افتد)، همچنین تقدیری که برای یک عمر نوشته می‌شود: «ثُمَّ يُبْعَثُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيُؤَدِّنُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ فَيَكْتُبُ رِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَعَمَلَهُ وَشَقِيَّتِي أُمَّ سَعِيدٍ» (سپس فرشته‌ای به سوی او فرستاده می‌شود

۱- فتاوی ابن تیمیه: ۳/ ۴۲۸.

و به چهار چیز اجازه داده می‌شد. رزق و روزی آن [جنین]، اجلس و عملش و بدبخت یا خوشبخت بودن او را می‌نویسد).^۱

وقتی انسان در حالت مرگ قرار می‌گیرد، برای این دنیا مهمترین امور را بیان می‌دارد. این پیامبر ﷺ بوده است که با وجود اشتیاق شدید او بر هدایت این امت و در حالی که در رختخواب خود در حال وفات بود - همان گونه که ابوداود با سند جید از علی رضی الله عنه - آورده است: آخرین سخنش این بود: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (نماز، نماز، در مورد ملک یمیتان از الله تقوا پیشه کنید).^۲

الله تعالی به ملائک امر می‌نماید که به سوی زمین نازل شوند و سپس به سوی آسمان بالا روند و بالعکس. این امر جهت انجام وظایفی است که خداوند به آنان محول کرده و شامل حساب اعمال بندگان و دیگر امور است. باید توجه داشت که زمان نزول و بالا رفتن ملائک، مرتبط به اوقات نماز است! همان گونه که در بخاری (بخارایی) از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «يَتَعَاقِبُونَ فِيكُمْ مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَصَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ» (ملائک شب و ملائک روز، به نوبت، با شما به سر می‌برند. هنگام نماز صبح و عصر، با هم جمع می‌شوند. سپس، آنهایی که شب را نزد شما سپری کرده‌اند، [به سوی عرش الهی] بالا می‌روند. [خداوند متعال] با وجودی که حال بندگانش را بهتر می‌داند، از آنان می‌پرسد: وقتی آمدید؛ بندگان مرا در چه حالی دیدید؟ [در جواب] می‌گویند:

۱- بخاری: ۷۴۵۴.

۲- ابوداود، ۵۱۵۸.

[پروردگارا!] هنگامی که نزد آنان رفتیم و زمانی که از آنها جدا شدیم، مشغول نماز خواندن بودند^۱.

شخصی را در نظر بگیرید که مشغول اعمال صالح است. روزه می‌گیرد، قربانی می‌کند، عمره می‌رود و صدقه می‌دهد و به مانند این اعمال را انجام می‌دهد. اما در نمازش کوتاهی می‌کند! این کوتاهی در نماز، تمامی اعمالش را باطل می‌کند و گویا که اصلاً چنین عباداتی را انجام نداده است.. اصحاب رسول الله ﷺ این معنا را به خوبی متوجه می‌شدند. همان گونه که بخاری از ابی ملیح آورده است: بریده ﷺ در یک روز ابری، گفت: نماز عصر را زود بخوانید زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبَطَ عَمَلَهُ» (هرکس، نماز عصر را ترک نماید، تمام اعمال نیکش از بین می‌رود)^۲.

تأمل نمائید که پیامبر ﷺ چگونه عزیزانش را برای نماز نافله در دل شب بیدار می‌نمود. پس برای نماز فرض و واجب چگونه بوده است؟! بخاری از علی بن ابی طالب ﷺ آورده است: رسول الله ﷺ شبی به خانه‌ی ما آمد و خطاب به من و فاطمه، فرمود: «أَلَا تُصَلِّيَانِ» (آیا نماز شب نمی‌خوانید؟)^۳.

طبری برای این واقعه تعلیقی زیبا آورده است. وی گفته: اگر پیامبر ﷺ بزرگی فضیلت نماز شب را نمی‌دانست؛ پس چرا دختر و پسر عمویش را در ساعاتی که الله تعالی آن را مایه‌ی آرامش قرار داده است، به سختی انداخت. این تنها از روی فضیلت نماز در آن زمان و همچنین اطاعتی از این سخن الله تعالی است:

۱- بخاری: ۵۵۵.

۲- بخاری: ۵۵۳.

۳- بخاری: ۷۴۶۵.

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾ [طه: ۱۳۲] (اهلت را به نماز امر نما)!

آنچه بیان کردیم، شواهد شرعی مبنی بر اهمیت مطلق نماز در ترازوی الله سبحانه و تعالی بود. و این را می‌رساند که نماز، مهمترین قضیه در طول زندگی ما است. وقتی پژوهشگری در این شواهد شرعی تدبر می‌نماید، سپس به میان اجتماعش بر می‌گردد و قصور و کوتاهی مردم در ادای نماز را می‌بیند، راهی جز این ندارد که حرکتی ایجاد کرده و در راه رشد ایمانی مردم به صورتی صحیح تلاش نماید تا نماز به جایگاه والایش در اجتماع دست یابد.



بیدار ماندنی تا صبح که نسبت به آن جهل وجود دارد

کتاب‌های روانشناسی، برنامه‌های تلویزیونی و نصیحت‌های پزشکی و ... از مشکل بیدار ماندن تا صبح سخن می‌گویند. درباره‌ی ضررهای آن و نیز راه‌های علاجش صحبت می‌کنند.

اما نوع دیگری از شب زنده‌داری وجود دارد که از ذکرش خوداری می‌نمایند. این شب زنده‌داری از نوع خاص است. شب زنده‌داری که قرآن آن را یاد کرده و درباره‌ی آن سخن زیادی به میان آورده است. هرگاه خود را در برابر آیاتی که موضوعشان این نوع شب زنده‌داری است قرار می‌دهم، از خود خجالت می‌کشم.

در اوایل سوره‌ی ذاریات وقتی الله تعالی ترس‌های روز قیامت را ذکر می‌نماید، سیاق قرآن می‌ایستد و سپس آیاتی شروع می‌شوند و گروهی را یاد می‌کنند که به خوشبختی و سعادت ابدی می‌رسند و به باغ‌ها و چشمه‌های بهشت دست می‌یابند. ولی چه دلیلی آنها را به این سعادت می‌رساند؟

این دلیل، «شب زنده‌داری» است که نسبت به آن جهل وجود دارد. بنگرید که چگونه آیات، سبب رسیدن این گروه را به باغ‌ها و چشمه‌های بهشت بیان می‌دارد:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۱۵﴾ عَاخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿۱۶﴾ كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿۱۷﴾﴾ [الذاریات: ۱۵-۱۷] (پرهیزگاران در باغها و چشمه‌ها خواهند بود * آنها آنچه را که پروردگارشان به ایشان می‌دهد را می‌گیرند. آنها قبل از آن نیکوکار بودند * آنان اندکی از شب را می‌خوابیدند).

آیا می‌بینید چگونه آن منظره بر شما غالب و چیره می‌شود؟ مشکلی وجود ندارد، این یک احساسی طبیعی است. ولی بنگرید آنچه سبب خوشبختی آنها می‌شود، خوابیدن اندک در شب است! بنابراین مابقی وقتشان در شب چگونه سپری می‌شود؟ این وقت صرف شب زنده‌داری همراه با یاد الله متعال می‌شود. نسبت به این نوع شب زنده‌داری جهل وجود دارد.

نام و یاد الله تعالی ذکر می‌شود و در پیشگاه او زاری و التماس انجام می‌گیرد تا الله سبحانه آنگونه که شایسته است عظمت داده شود و نسبت به بی‌نیازی مطلق او، اظهار فقر انجام گیرد. شخص به رکوع و سجده می‌رود و در قنوت دعا می‌نماید. آنها بیشتر شب را اینگونه می‌گذرانند و مقداری کمی از شب را می‌خوابند. مقدار کمی از شب که آیه به طور صریح بیان می‌کند:

﴿ كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿۱۷﴾﴾ [الذاریات: ۱۷] (آنان اندکی از شب را می‌خوابیدند).

در سوره‌ی زمر نیز وقتی خداوند تعدادی از آیات آفرینش را ذکر می‌نماید، این شب زنده‌داری ایمانی را به شکلی دیگر بیان می‌کند. در آن شرافتی قرار داده شده است که سبب فروتنی در جانها می‌شود. الله تعالی این بیدار ماندن ایمانی را یکی از معیارهای علم قرار می‌دهد!

بله، نماز شب یکی از معیارهای وجود علم بر اساس متن صریح قرآن است. اما عقل‌های مادی‌گرا و غرب زده نمی‌توانند این امر را درک کنند. زیرا از تأثیر جاهلیت غرب رهایی نیافته و این امر برای آنها عملی سالم نمی‌باشد.

ملاحظه نمایید که چگونه پایان این آیه، بزرگی این شب زنده‌داری را جهت علم و آگاهی شخص بیان می‌دارد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَنِيتٌ ءَأَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

﴿۹﴾ [الزمر: ۹] (آیا [چنین شخص مشرکی بهتر است یا] کسی که در پاسی از شب، سجده کننده و ایستاده مشغول فرمانبرداری است و از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسان هستند؟ فقط صاحبان خرد پند می‌گیرند).

به پایان این آیه دقت نمایید، الله تعالی عدم فرمانبرداری در شب را به جهل شخص نسبت می‌دهد. همچنین انجام این فرمانبرداری را مرتبط با علم کسی می‌داند که چنین فرمانبرداری را انجام می‌دهد؟! ممکن است کسی بگوید: هستند کسانی که شب را در فرمانبرداری سپری نمی‌کنند (شب زنده‌داری نمی‌کنند) اما با توجه به معیارهای مادی، دارای علم می‌باشند!

جواب این است: قرآن علم را با نتیجه‌اش معتبر می‌داند نا با وسیله‌اش. و نتیجه‌ی علم و آگاهی، عبودیت الله تعالی است. کسی که نتیجه را ضایع گرداند، وسیله‌ی آن سودی برایش نخواهد داشت. سپس ملاحظه کنید که آیات چگونه تنوع عبادت را توصیف می‌نمایند:

﴿سَاجِدًا وَقَائِمًا﴾ (در سجده و ایستاده).

این آیه، احساسات آن شب زنده‌دار را توصیف می‌نماید. از جهتی ترسش نسبت به آخرت را بیان می‌کند و از طرفی دیگر، امید به رحمت الهی را بیان می‌دارد:

﴿يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾ (الزمر/۹) (از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد).

این احساسات ایمانی در طول شب با او همراه هستند و این در حالی است که مردم در اطراف او خوابیده‌اند! این توصیف احساسات شخصی است که در پاسی از شب بیدار مانده و آرامشی داخلی به وی القاء شده که با آن زندگی می‌کند. وی به مراتب بالایی می‌رسد و به این مناجات فکر کرده و از آن لذت می‌برد. آیا ممکن است الله تعالی با وجود بزرگی و عظمتش، بدون هدف این منظره‌ی ایمانی را به تصویر بکشد؟ و هدفی برای رسیدن ما به این منظره نداشته باشد؟

آیا واضح نیست که الله تعالی برای ما این چنین خواسته است؟ از ما خواسته تا پاسی از شب را در سجده و ایستاده به عبادت پردازیم و از آخرت بترسیم و به رحمت پروردگاران امید داشته باشیم. همچنین به یاد آورید که الله تعالی آن را معیاری از معیارهای علم قرار داده است. آیا نمی‌خواهید معیار الله تعالی برای اهل علم، در ما وجود داشته باشد؟

در اواسط سوره‌ی سجده، الله تعالی مسائلی ظاهری را بیان می‌دارد که دلالت بر ایمان درونی دارند. سخن خود را این گونه آغاز می‌نماید: ﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا...﴾ [السجده: ۱۵] (فقط به آیات ما [کسانی] ایمان دارند که ...).

در خلال این مشخصات، آیات قرآن منظره‌ی آن مؤمن راستگو را به تصویر می‌کشد. بدین صورت که او در رختخواب است و در آن هنگام یاد آخرت بر او وارد می‌شود. در نتیجه نمی‌تواند پهلوی خود را برای خواب بر زمین بگذارد. در این سخن الله تعالی بنگرید:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [السجده]:

[۱۶] (شبانگاهان) پهلوهایشان از رختخوابها جدا می‌شود و پروردگارش را از روی ترس و طمع به دعائی می‌خوانند).

برادر بزرگوار! الله تعالی را شاهد می‌گیرم - و من به اهمیت شاهد گرفتن آن آگاه هستم - هر گاه به این آیه برخورد می‌کنم، احساس می‌کنم که چاقویی در بدنم فرو می‌رود.

سه دهه از عمرم سپری شده، ولی هنوز مقامی که این آیه به تصویر کشیده را نچشیده‌ام.

هرگاه که به این آیه برخورد می‌کنم، فردای را که مورد خطاب قرار می‌دهد در ذهنم ترسیم می‌کنم. گویی آنها را می‌بینم که از رختخواب خود جدا شده‌اند و از آن فاصله گرفته‌اند و دیدار الله تعالی را یاد می‌کنند. سپس طاقت نمی‌آورند و وضو گرفته و رو به سوی قبله می‌نمایند و در مناجات مولایشان او را تسبیح می‌گویند:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [السجده]:

[۱۶] (شبانگاهان) پهلوهایشان از رختخوابها جدا می‌شود و پروردگارش را از روی ترس و طمع به دعائی می‌خوانند).

آیات بسیاری شب زنده‌داری ایمانی را به تصویر می‌کشند. ولی این آیه به تنهایی حالت خاصی دارد. این تصور را ایجاد می‌کند که آنها گروهی هستند که در رختخوابشان بی‌تابی می‌کنند، سپس خود را در پیشگاه الله

تعالی حس می‌کنند و شروع به تضرع و زاری می‌نمایند. که از روی ترس از مجازات الله تعالی به دلیل خطاهایشان، و نیز امیدی به وسعت آمرزش الله تعالی می‌باشد. سپس احوال چنین افرادی را با شب‌هایی که ما می‌گذرانیم، مقایسه می‌کنم.

امر در نهایت سختی قرار می‌گیرد. آنها گروهی هستند که:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [السجده]:

[۱۶] ﴿[شبانگهان] پهلوهایشان از رختخوابها جدا می‌شود و پروردگارش را از روی ترس و طمع به دعائی می‌خوانند).

در بلاغت قرآن نگریسته شود که چگونه شب زنده‌داری را با حالت ایستادن توصیف می‌نماید... همان گونه که الله تعالی در توصیف عبادالرحمن در سوره‌ی فرقان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا﴾ [الفرقان: ۶۴] (و کسانی که

در حالت سجده و ایستاده شب را برای پروردگارشان به صبح می‌رسانند).
آنان شب زنده‌داری می‌کنند، ولی شب زنده‌داری که برای پروردگارشان و در حالت سجده و قیام است!

از نکات ریز شب زنده‌داری ایمانی این است که الله تعالی، آن را از مهمترین مسائل شروع دعوت قرار داد. الله سبحانه و تعالی شب زنده‌داری ایمانی را در پایان مسیر دعوت نبوت و بعد از مسائل دیگر قرار نداده است، بلکه آن را در ابتدای نبوت قرار داد! الله تعالی در آیاتی که شب را می‌شکافند، به پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الْمُرْمِلُ ﴿١﴾ فَمِ الْإِلِّ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾﴾ [المزمل: ۱-۲] (ای جامه به

خود پیچیده * شب را جز اندکی [به نماز] بایست).

خداوند متعال در آغاز دعوت نبوی، به پیامبر فرمود:

﴿تَصَفَّهُ رَوْ أَوْ أَنْقَضَ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿۳﴾ أَوْ زِدَّ عَلَيْهِ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿۴﴾﴾

[المزمل: ۲- ۴] (شب را جز اندکی [به نماز] بایست * نصف شب را [نماز بخوان] یا اندکی از آن [تا یک سوم] بکاه * یا [تا دو سوم] بر آن بیافزا).
 آیا انجام چنین عبادتی تنها مخصوص پیامبر ﷺ بوده است؟ خیر، بلکه اصحاب او ﷺ نیز در روزهای غربت دعوت، به همراه ایشان این نمازها را در شب می خواندند:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾ [المزمل: ۲۰] (پروردگارت می داند که تو دو سوم شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [برای نماز] می ایستی و گروهی که به همراه تو می باشند [را در نظر دارد]).

اصحاب رسول الله ﷺ، همان کسانی که بیشتر شب را مشغول به شب زنده داری بودند و خداوند در کتاب با عظمت خود، نامشان را جاودان نموده است. چه شرفی بزرگتر از این، که برای اصحاب رسول الله ﷺ یاد شده است؟!

ولی ما؛ در بین ما کسانی هستند که تمامی شب را می خوابد و صرف دقایقی محدود برای خواندن نماز تهجد در پیشگاه الله، برایشان سنگینی می کند.

در بین ما افرادی هستند که تمامی شب را بیدار می ماند؛ ولی مشغول به لهو و لعب می شوند و برایشان سنگین است که دقایقی را در پیشگاه الله تعالی بایستند.

در بین ما کسانی هستند که تمام شب را مشغول به اینترنت و شبکه های اجتماعی و فایل های یوتیوب می شوند، در حالی که هیچ کدام از آنها ما

را به الله تعالی نزدیکی نمی‌کنند، ولی با این وجود برای خواندن چند رکعت نماز در آخر شب، حساست می‌ورزند!

اما اسفبارتر از این موارد، هنگامی است که آنها شب را بیدار می‌مانند تا وقت نماز صبح می‌رسد، سپس نماز واجب را می‌خوانند در حالی که توجهی به نماز جماعت ندارند. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى﴾ [النساء: ۱۴۲] (و وقتی برای نماز می‌ایستند با کسالت می‌ایستند).

به یادم دارم یک بار به سخن کسی که به دعوت اسلامی منتسب بود، گوش می‌دادم. او درباره‌ی پیروزی و وقت و مدیریت آن سخن می‌گفت... وقتی مسأله خواب مطرح شد، کاملاً از دیدگاه یک انسان غربی به آن نگریست و بلکه درباره‌ی ارزش والای خوابیدن سخن گفت و آن را با معیارهای غربی بیان داشت؟!

پناه بر خدا! آیا دین به این مرحله از غربت رسیده است؟
حقایق قرآنی کجا رفته‌اند.

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾ [الذاریات: ۱۷] (جز اندکی از شب نمی‌خوابیدند).

﴿أَمَّنْهُوَ قَلِيلٌ مِّنَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا﴾ [الزمر: ۹] (آیا [چنین شخص مشرکی بهتر است یا] کسی که در پاسی از شب، سجده کننده و ایستاده مشغول فرمانبرداری است!؟).

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ [السجده: ۱۶] (شبانگاهان) پهلوهایشان از رختخوابها جدا می‌شود).

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ [الفرقان: ۶۴] (و کسانی که در حالت سجده و ایستاده شب را برای پروردگارشان به صبح می‌رسانند).

اگرچه این عبادت نافله و مستحب است، ولی چرا باید عمل به نافله و مستحب، در سفارشات ما جایی نداشته باشد؟

چرا باید شریعت فقط به حداقل‌ها معطوف شود؟

برای چه در برابر کتاب الله تعالی خجالت نمی‌کشیم؟

اگر خواب بر اساس معیارهای غربی، با منفعت‌ترین چیز برای انسان است؛ پس برای چه الله تعالی بر خلاف آنها، در بسیاری از آیات کتابش به آن توصیه نموده است؟

قسم به الله، اگر در قرآن تدبر نماییم و این سؤال را از خود بپرسیم که زندگی ما در طول شبانه روز به چه شکلی می‌گذرد؟ مطمئناً متوجه یک فرق می‌شویم: درک یک مؤمن نسبت به زندگی دنیوی، و درک فرد غربی که قطعاً در برابر آن بیچاره می‌شود!

جوانی می‌گفت: من نماز شب را نمی‌خوانم و قبلاً نیز تجربه‌ی آن را نداشته‌ام، ولی احساس می‌کنم که کار سختی است...

در جواب گفته می‌شود: ای برادرم!... از الله تعالی یاری بخواه. از همین امشب شروع کن و این امر دینی را هرگز معوق نکن. در شروع آن لذتی خواهی یافت که اگر نماز در نزد الله تعالی مقبول واقع شود، آن لذت را به تو می‌بخشد. این لذت و شادی است که اهل عبودیت از آن سخن می‌گویند.

ابن قیم گفته می‌گوید که جنید گفته است: «چه شوقی در ابتدا وجود دارد!» به معنای لذت لحظات شروع و جمع کردن اراده برای طلب و سیر به سوی الله تعالی^۱.

۱- مدارج السالکین، ۸۰۹.

ای برادر گرامی‌ام! لذت زمان شروع، به اذن الله تعالی گوارای وجودت باشد.

تمامی این آیاتی که نماز خواندن در شب را به تصویر می‌کشند، درباره‌ی دو امر هستند: نماز واجب به مانند نماز عشاء و نماز کامل کننده، به مانند نماز شب...

بعضی مفسران به اشتباه، این آیات را فقط در مورد یکی از این دو دسته قلمداد کرده‌اند، ولی درست آن است که هر دوی آنها را شامل می‌شود. بعضی از آنها یکی از دو احتمال را یاد کرده‌اند و آن بر اساس «تفسیر با مثال» آوردن است و نه «تفسیر به حصر و حد» که بیان شده است. و مورد اول نزد پیشینیان مشهور می‌باشد. بسیاری از علمای حاضر دچار خطا شده‌اند که نمونه آوردن توسط پیشینیان برای تفسیر آیه راه، حد و حصر دادن به آن آیه دانسته‌اند و فقط [مثال آوردن توسط پیشینیان] بر اساس مثال می‌باشد نه آن که آیه فقط بیانگر آن نوع مثال باشد. این قاعده را امام ابن عطیه (ت ۵۴۲ هـ) با عبارتی از عیون علوم القرآن این گونه آورده است: «علمای پیشین این عبارات را جهت مثال آورده‌اند، ولی متأخران برداشت کرده‌اند که آنها اقوال می‌باشند»^۱.

در تعامل با کتاب‌های متأخران در تفسیر، مانند زاد المسیر، ارزش عبارت ابن عطیه درک می‌شود. ابن تیمیه از آن تأثیر گرفته و از آن بهره برده است و بر اساس آن، قاعده کاملی را در قواعد تفسیر قرار داده و آن را در جاهای متعددی شرح داده است. به مانند این قول ابن تیمیه درباره‌ی تفسیر پیشینیان: «هر اسم عامی که مواردی برای آن بیان شده، به دلیل «مثال» بوده است تا شنونده از نوع آن باخبر شود، نه این که آن مثال

۱- المحرر الوجیز: ۱۴ / ۱۴.

باعث حد و محدودیتی در آن اسم عام به صورت عمومی یا خصوصی باشد»^۱.

به عنوان مثال: می‌بینیم بعضی از پیشینیان درباره‌ی این سخن الله تعالی: «والباقیات الصالحات» (اعمال صالحی که باقی می‌مانند) سخنانی گفته‌اند. یکی از آنان گفته: آن «لا إله إلا الله» است، دیگری گفته: آن «سبحان الله و الحمد لله» است، یکی دیگر گفته: نمازهای پنجگانه می‌باشد و تفاسیر دیگری بدین صورت. ولی بعضی از متأخران می‌پندارند که اینها قول هستند و بر اساس تفسیر آن صحابی به طور مثال در اینجا «الباقیات الصالحات» فقط آن موردی است که از آن یاد شده است، ولی باید به این مسأله توجه کرد که این موارد فقط مثالی از باقیات صالحات است!

کسی که این قاعده را بفهمد (قاعده‌ای که منظور از آن تفسیر تمثیل است) و به آن اشراف پیدا کند؛ در نتیجه‌ی آن اختلاف در بسیاری از تفاسیر برای او روشن می‌شود و اختلاف اقوال و اختلاف مثال‌ها، برای او مشخص می‌شود.

اما این مشغولیتی که در شب زنده‌داری به آن پرداخته می‌شود و در آیات قبل نیز آمد، چیست؟

در حقیقت مشغولیت‌های زیادی وجود دارد، ولی بزرگترین مشغولیت آن لحظات، همان «طلب یاری» است. آن هنگامی که مؤمن از رختخواب جدا می‌شود و وضو می‌گیرد و در پیشگاه پروردگارش می‌ایستد، سپس سجده می‌کند و دقایق کمک خواستن و طلب یاری شروع می‌شود.

او از خزینه‌های رحمت الهی کمک می‌طلبد، برای رزق و روزی، برای علم، برای توفیق یافتن و برای هدایت شدن. آن لحظاتی است که ابواب

۱- الفتاوی: ۱۳ / ۳۳۷.

استعانت و یاری گشوده می‌شود، وقتی ابواب رحمت الله تعالی باز شود، هیچ کس و چیزی نمی‌تواند آن را ببندد:

﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا﴾ [فاطر: ۲] (الله هر [درب] رحمتی را که برای انسانها باز نماید، مانعی برای آن وجود نخواهد داشت).

الهی! ای پروردگار شبهای تاریک! ما را از جمله کسانی قرار ده که پهلوهایمان از رختخواب جدا شود و تو را از روی ترس و طمع بخوانیم: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [السجده: ۱۶] (شبانگاهان) پهلوهایشان از رختخوابها جدا می‌شود و پروردگارشان را از روی ترس و طمع به دعائی می‌خوانند).



آیا جامعه‌ی ما بهتر از جامعه‌ی رسول الله ﷺ است؟

یکی از افراد تلاشگر را می‌شناسم که وقت دیدگاه و فکرش را در مقاله‌هایش بازگو می‌کند، حتماً به همراه آن می‌گوید: «به همراه التزام به ضوابط شرعی». از تکرار این جمله خسته نمی‌شود تا آن که خواننده اطمینان یابد که او چنین هدفی دارد. اما در یکی از مجالس فکری خصوصی، با صراحت بیان می‌دارد: «ای مرد! راه حلی جز لائیک بودن و سکولار بودن نداریم و دین باید یک چیزی محترم شخصی و خصوصی باشد. هیچ یک از اجتماعات امروزی پیشرفت نکرده‌اند، مگر با لائیک بودن و سکولار بودن. دین امری نیکو و با شرف است، ولی باید به صورت مسأله‌ای شخصی در بیاید».

بنگرید چگونه در مقالات عمومی به شکلی صحبت می‌کند، اما در مجالس خصوصی به شکلی دیگر. به یکی از آنها گفتم: ما شک نداریم که این نفاق فکری می‌باشد!

معترضانه به من گفت: چگونه او را به نفاق متهم می‌کنی در حالی که لا اله الا الله می‌گوید و نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و صدقه می‌دهد؟! انکار نمی‌کنم که کوتاه آمدم و ساکت شدم!

از این واقعه مدتی گذشت. بعد از آن تلاش نمودم تا دیدگاه قرآن را نسبت به شخصیت منافق بیابم و این که احساسات داخلی منافق به چه شکل است؟ و چگونه در اجتماع اسلامی به کوشش می پردازد؟ چقدر به حیرت افتادم، وقتی که دیدم قرآن درباره‌ی منافق صحبت می کند، در حالی که آنان نماز می خوانند و صدقه می دهند و الله تعالی را یاد می کنند!

قرآن اشاره می نماید که منافقان نماز می خوانند و آنها الله تعالی را یاد می کنند. همان گونه که الله متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿النساء: ۱۴۲﴾

(منافقان الله را فریب می دهند و او نیز آنها را [به شکلی مستمر] فریب می دهد. وقتی به سوی نماز می ایستند با کسالت می ایستند و در مقابل مردم ریا می نمایند و الله را جز اندکی یاد نمی نمایند).

خداوندا! جای شگفتی است! منافق نماز می خواند و الله تعالی را اندکی یاد می کند، ولی با این وجود به نفاق توصیف می شود! در آیه‌ای دیگر به نماز منافق اشاره می شود و الله تعالی می فرماید:

﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى﴾ ﴿التوبة: ۵۴﴾ (و جز در حالت کسالت به نماز نمی آیند).

همچنین قرآن اشاره می نماید که منافقان صدقه می دهند. همان گونه که الله تعالی می فرماید:

﴿قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ ﴿التوبة: ۵۳﴾ (بگو: خواسته یا از روی اجبار انفاق نمایید، از شما قبول نمی شود [زیرا] شما گروهی فاسق هستید).

پیامبر ﷺ بیان می‌دارد که وقتی الله تعالی، بنده‌ای را به نفاق در قلبش مبتلا می‌نماید، نماز به شدت برای او سخت می‌شود. به همین دلیل نماز را دائماً در آخر وقت می‌خواند. این حدیث را در فصل قبل، از صحیح مسلم و به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آوردیم که پیامبر ﷺ فرموده است: «تِلْكَ صَلَاةُ الْمُنَافِقِ يَجْلِسُ يَرْقُبُ الشَّمْسَ حَتَّى إِذَا كَانَتْ بَيْنَ قَرْنِي الشَّيْطَانِ قَامَ فَتَقْرَهَا أَرْبَعًا لَا يَذْكُرُ اللَّهَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (این نماز منافق است. در انتظار خورشید می‌نشیند تا آن که وقتی بین دو شاخ شیطان (لحظه‌ی غروب) می‌رسد، می‌ایستد و چهار رکعت به سرعت می‌خواند و جز اندکی الله را در آن یاد نمی‌کند).^۱

شما را به الله سوگند، آیا این حدیث مایه‌ی ترس شما نمی‌شود؟! قسم به الله، این سخن بسیار ترسناک است. پیامبر ﷺ به تأخیر انداختن نماز را، به نماز منافق تشبیه نموده. با وجود آن که تأخیر در نماز عصر و در وقت ضرورت جایز است و آن هنگامی است که خورشید به غروب نزدیک است.

پس وضعیت کسی که نمازهایش را در خارج از وقت آنها می‌خواند، به چه شکلی است؟

آیا این علامتی بزرگی مبنی بر نفاق پنهان قلب نیست؟! به امری بنگرید که دلالت بر تأکید موارد قبل دارد. گروهی از اصحاب، پیامبر ﷺ را به ریشخند گرفتند و الله تعالی از آسمان‌های هفتگانه آنان را تکفیر نمود. الله متعال درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولَنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَائِيَتِهِ
وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾

۱- صحیح مسلم ۱۴۴۳.

[التوبه: ۶۵-۶۶] (و اگر از آنها سوال کنی [چرا چنین چیزی را گفته‌اند] می‌گویند: «ما فقط شوخی و بازی کردیم» بگو: آیا الله و آیاتش و رسولش را به شوخی می‌گیرید * عذر نیاورید که بعد از ایمانتان کافر شدید).

به ذهنشان خطور نمی‌کرد که چنین موضوعی سبب کفر آنها می‌شود. زیرا آنان فقط جهت شوخی و خنده، چنین سخنانی را بر زبان آورده بودند. ولی باید توجه داشت که معیار قرآن در مواردی بسیار، با اوهام ما تفاوت دارد...

من تصور می‌کردم منافق شخصی است که حتماً می‌داند منافق است. عجب تصویری داشتم!

بعد فهمیدم که منافق گاهی به نفاق خود علم ندارد! و ممکن است آنچه که بر زبان آورده، جهت شوخی و خنده باشد!

پیشتر تصور می‌کردم نفاق چیزی است که شخص خود آن را انتخاب می‌کند. این گونه فکر می‌کردم که منافق، اسلام را آشکار می‌نماید و در درون برای آن توطئه می‌نماید!...

می‌پنداشتم نفاق توطئه‌ای بزرگ و از روی نقشه است. توقع نداشتم که نفاق به طور قطع وارد قلب می‌شود و تغییراتی ایجاد می‌کند که در نتیجه‌ی آن، امور مهم را امری در حاشیه قرار می‌دهیم!

شما را به الله قسم می‌دهم! قومی با خودشان پیمان ببندد که اگر الله تعالی مالی را به آنها روزی داد، آن را صدقه بدهند. ولی وقتی الله تعالی به آنان رزق و روزی داد، دچار حرص و آز نفس شدند و از انفاق خودداری کردند، سبب چنین امری نفاق آنها بوده است؟!

آیا چنین چیزی را تصور می‌نمایید؟!

بنگرید، الله تعالی چه می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَتَصَّدَّقَنَّ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۷۶﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۷۷﴾﴾ [التوبة: ۷۵-۷۷] (از آنها کسانی هستند که با الله پیمان بستند که اگر از فضل خودش به ما ببخشد، صدقه می‌دهیم و از صالحان می‌شویم * وقتی از فضل خودش به آنها بخشید، در برابر آن خساست ورزیدند و رویگردان شدند. اینان [از خیر و نیکی] رویگرداندند * در نتیجه برای آن که در پیمان با الله خلف وعده نمودند و برای آن که دروغ می‌گفتند، نفاق در قلبهای آنان تا روزی که به دیدار او می‌رسند را سرانجام آنها قرار داد).

بنگرید! آنها قومی بودند که به درجه‌ی پیمان با پروردگارشان رسیدند و تنها خساست در انفاق مالی که خداوند به آنان بخشیده بود، سبب شد تا نفاق به قلبهایشان هجوم آورد! این امر تأخیر نیافت و مطابق با عبارات قرآن، نفاق بر قلبهایشان وارد شد!

اگر در یکی از مواردی که خداوند آن را بزرگ داشته و دارای عظمت است کوتاهی کنیم، چه چیزی ما را از ورود نفاق به قلبهایمان ایمن می‌دارد؟ و هرگاه مرتکب کاری شویم، در حالی که از حرام بودنش نزد الله متعال آگاه هستیم، چه چیزی ما را از ورود نفاق به قلبهایمان ایمن می‌کند؟؟!

چگونه اقوامی ایمن می‌شوند در حالی که آیات الله تعالی درباره‌ی منحط بودن کفر آنها [در قرآن] خوانده می‌شود، ولی با این وجود عبارات

محترمانه‌ای را برای ملت‌های کفر به کار می‌برند و آنها را با اسلام مساوی می‌دانند؟!

آنان چگونه ایمن می‌شوند که در نتیجه‌ی آن، نفاق در قلبهایشان قرار نگیرد؟!

اقوامی که آیات الله تعالی درباره‌ی حفظ و صیانت رابطه‌ی بین مردان و زنان برای آنها خوانده می‌شود، ولی با وجود این، در ارتباط بین دو جنس جسارت می‌ورزند. آنان چگونه در برابر رهجوم نفاق به قلبهایشان ایمن می‌شوند؟

اقوامی که آیات الله تعالی درباره‌ی عظمت کامل پیشینیان برایشان خوانده می‌شود، ولی با این وجود عباراتی را با بی‌توجهی کامل به کار می‌برند؛ بدین صورت که تجربه‌ی پیشینیان برای ما لازم نمی‌باشد، آنان چگونه ایمن می‌شوند که نفاق در قلبهایشان جای نگیرد؟!

اقوامی که می‌بینند الله تعالی به صراحت در قرآن امر می‌نماید که اختلاف و برداشت‌های متفاوت را به متون دینی [که همان قرآن و سنت] ارجاع دهید، ولی با این وجود در مسائل اختلافی، نصوص شرعی را رها می‌کنند. همان گونه که وقتی به آنها گفته می‌شود: الله تعالی می‌فرماید و رسول الله ﷺ فرموده است، می‌گویند: این مسأله‌ای اختلافی می‌باشد!

اینان چگونه ایمن می‌شوند تا نفاق در قلبهایشان جای نگیرد؟! اقوامی که می‌بینند الله تعالی در قرآن به صراحت امر می‌نماید که با مصلحان دوستی شود و از گمراه کنندگان دوری شود. ولی آنها در صبح و شب هنگام، هر قضیه‌ای را فقط اختلاف درون وطنی می‌دانند و به بهانه‌ی ترک حزب‌گرایی و چند قطبی شدن، با آن مخالفت نمی‌کنند. چگونه آنان ایمن می‌شوند که نفاق قلبهای آنان را فرا نگیرد؟!

آنان می‌بینند که الله تعالی در مورد مردی سخن می‌گوید که پیمان بست تا در صورت دارا شدن انفاق نماید، اما بعد از این بخشش دچار حرص و طمع نفس گردید و پیمان خود مبنی بر صدقه دادن را شکست. چنین شخصی است که الله تعالی درباره‌ی او می‌فرماید:

﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ﴾ [التوبة: ۷۷] (نفاقی در

قلبهای آنان تا روزی که به دیدار او می‌رسند را سرانجام آنها قرار داد). در اینجاست که متوجه‌ی شدم چگونه اصحاب رسول الله ﷺ از نفاق اضطراب داشتند!

اکنون متوجه معنا و مضمون حدیث ابن ابی ملیکه می‌شوم. حدیثی که درباره‌ی اضطراب صحابه رضی الله عنهم نسبت به نفاق است. دلیل این اضطراب، فقط تقوای صحابه رضی الله عنهم بود. حدیثی که ابن ابی ملیکه در آن گفته است: «به دیدار سی تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و تمامی آنها از نفاق بر نفس خود هراس داشتند»^۱.

با خود می‌گفتم این اضطراب صحابه تنها ناشی از احتیاط مستحب است و فقط به این دلیل چنین رفتار می‌نمودند. ولی این آیه عجیب: ﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ (نفاقی در قلبهای آنان قرار داد).

آنچه که صحابه شاهد آن بودند و به چشم دیده بودند و نظیرش را درک کرده بودند، آنان را بر این داشت که بفهمند نفاق، یک «اثر» است که در تغییرهای معینی ایجاد می‌شود و در بسیاری از موارد، انجام دهنده‌ی آن توقع رسیدن به چنین نتیجه‌ای را نداشته و نفاق چیزی نیست که شخص برای خود مقرر نماید!

۱- صحیح بخاری (بخارایی)، ۴۸.

بدین معنا که انسان سخنانی بر زبان می‌آورد و افعالی انجام می‌دهد که در تضاد با کتاب خداوند است. این سخنان و افعال او را به سوی نفاق سوق می‌دهد، این در حالی است که او متوجه چنین چیزی نیست! همچنین ضروری نیست که نفاق خواست شخصی فرد باشد...

قرآن منافقان را چنین توصیف می‌نماید که نماز می‌خوانند و صدقه می‌دهند و الله تعالی را یاد می‌کنند، اما هیچ کدام از این موارد سبب نجات آنها از پرتگاه نفاق نمی‌شود، همان نفاقی که به سبب بعضی از کارهای آنها است، اما توقع چنین نتیجه‌ای از آن نداشتند...

- ولی آیا ممکن است که نفاق را بشناسیم؟
- آیا منافق شخصی پنهان کار است؟
- آیا نفاق حالتی قلبی نیست که اطلاع از آن غیر ممکن باشد؟
- کوشش می‌کنیم با استفاده از نور قرآن به این سؤالات جواب دهیم.
- الله تعالی به صراحت بیان می‌دارد که منافقان انواع گوناگونی دارند:
- بعضی از منافقان پنهان هستند و شناخته نمی‌شوند.
- بعضی از آنان کفر خود را برای برخی از مردم آشکار می‌کنند، ولی آن را در ملاء عام عملی نمی‌کنند.

- بعضی نفاقشان فقط در افکار و خطبه‌های آنان مشخص می‌شود. به این آیه بنگرید، چگونه از سخن گفتن منافقان پرده بر می‌دارد:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ ۚ وَتَعَرَّفْنَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾
 [محمد: ۳۰] (اگر می‌خواستیم آنها را به تو نشان می‌دادیم و آنها را از چهره‌شان می‌شناختی و آنها را از اسلوب سخن گفتن می‌شناسی).

آیا می‌بینید؟ چه بسیار خطابه‌های فکری معاصر وجود دارند که شنونده‌ی اسلوب، سخن گفتن خطاب کننده را در شعبی از نفاق می‌بیند که قابل شمارش نیستند!؟

به همین دلیل صحابه رضی الله عنهم، بعضی از منافقان را از افکار و لحن خطاب دادانشان می‌شناختند. همان گونه که کعب بن مالک با عبارتی زیبا و حدیثی طولانی در صحیح بخاری آن را بیان می‌دارد و می‌گوید: «پس از خروج رسول الله صلی الله علیه و آله [از مدینه به سوی تبوک]، هنگامی که به میان مردم می‌رفتم، آنچه مرا غمگین می‌ساخت، این بود که به جز منافقان و افراد ضعیفی که الله آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی‌دیدم»^۱.

ملاحظه شود که چگونه بعضی از کسانی که به اسلام منتسب می‌شدند و در اجتماع رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، به آنها طعنه‌ی نفاق زده می‌شد! اگر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بعضی از مردم را به نفاق متهم می‌ساختند، پس چگونه گفته می‌شود: نمی‌توان نفاق را به شخص معینی اطلاق کرد، زیرا آن حالتی قلبی و پنهانی می‌باشد؟!

همچنین در صحیح مسلم یکی از صحابه رضی الله عنهم درباره‌ی منزلت نماز جماعت گفته است: «ما این گونه می‌دیدیم که کسی از آن تخلف نمی‌نمود، مگر منافقی که نفاق او معلوم بود و یا شخصی که از روی بیماری [آن را انجام نمی‌داد]»^۲.

سخن او: «منافقی که نفاق او معلوم بود» نشان از این است که صحابه افراد و بزرگان منافقان را می‌شناختند. این دلیلی بر آن است که صحابه رضی الله عنهم نمی‌گفتند: «نفاق کاملاً حالتی قلبی دارد و پنهان است و شناخت آن ممکن نمی‌باشد»!

این سخن: نفاق کاملاً حالتی قلبی دارد و و پنهان است و شناخت آن به طور مطلق ممکن نمی‌باشد» باعث می‌شود تا تمامی احکام منافقان که

۱- بخاری: ۴۴۱۸.

۲- مسلم: ۱۵۱۹.

در قرآن وجود دارند، باطل گردند. در اینجا سعی می‌کنیم نمونه‌هایی از این احکام قرآنی را بیان داریم:

خداوند در دو جای قرآن، در سوره‌های توبه و تحریم به ما امر نموده تا با منافقان جهاد نماییم. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهَدُوا الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۷۳،

التحریم: ۹] (ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد نما و بر آنان سخت بگیر).

امر به جهاد با منافقان، نشان می‌دهد که بعضی از آنها به آشکارا شناخته می‌شوند و امکان شناسایی آنها وجود دارد. اگر منافق به طور مطلق قابل شناسایی نبود، این امر قرآنی بیهوده می‌بود و قرآن از این امر پاک می‌باشد!!

همچنین الله تعالی ما را از این که در برابر منافقان مواضع مختلفی داشته باشیم نهی کرده است. الله تعالی به ما امر نموده که در مواجهه با آنها وحدت کلمه داشته باشیم. چند دسته شدن غالباً بدین دلیل است که بعضی از افراد دوست دارند تا منافقان هدایت یابند و در نتیجه در جهاد

با آنها کوتاهی می‌کنند. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي

الْمُنَافِقِينَ فَعْتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ

اللَّهُ وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ ۗ﴾ [النساء: ۸۸] (شما را چه شده است که درباره‌ی

منافقان دو گروه می‌باشید؟ به واسطه‌ی آنچه کسب کرده‌اند، الله آنان را نگونسار نموده است. آیا می‌خواهید کسی را که الله گمراه نموده است، هدایت کنید؟!).

اگر منافقان قابل شناسایی نبودند، نهی قرآن از چند دستگی در برابر آنها عبث می‌بود و قرآن از این امر پاک می‌باشد!

همچنین قرآن از تمایل پیدا کردن به نصیحت‌های منافقان و تسلیم شدن در برابر فشار آنان نهی می‌نماید. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا اللَّيْئُ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكُفْرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ [الأحزاب: ۱]
 (ای پیامبر! از الله تقوا پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت نکن).
 الله تعالی ما را از خیر رسانی به آنها نهی نموده است. الله سبحانه می‌فرماید:

﴿وَفِيكُمْ سَمْعُونَ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۴۷] (در بین شما کسانی هستند که برای آنها خبر می‌برند).

از آنچه بیان شد، می‌توان فهمید که مجموعه‌ای از احکام قرآنی وجود دارد که راه و روش تعامل با منافقان را بیان می‌دارد. این سخن که به طور مطلق امکان مشخص کردن منافقان وجود ندارد، باعث بیهوده دانستن این احکام قرآنی می‌شود. به شخصی بنگرید که توهم می‌کند پرهیزگار است و از روی پرهیزگاری به کسی عبارت نفاق را خطاب نمی‌کند؛ چنین شخصی با این عمل، مجموعه‌ای از احکام قرآنی را که درباره‌ی تعامل با منافقان است باطل می‌گرداند!

اما چه رابطه‌ای بین این موارد فوق و نام این فصل «آیا جامعه‌ی ما بهتر است یا جامعه‌ی زمان رسول الله ﷺ» وجود دارد؟

حقیقت آن است که یکبار در صحیح بخاری (بخاری) به حدیثی از حذیفه رضی الله عنه برخورد نمودم. او به مجلسی رسید که مجموعه‌ای از تابعین در آنجا وجود داشتند. در صحیح بخاری آمده است: «اسود گفت: ما در حلقه‌ای نزد عبدالله بودیم. حذیفه آمد و در کنار ما ایستاد و سلام داد. سپس گفت: الله نفاق را در قومی که از شما بهتر بودند نازل نمود»^۱.

۱- بخاری: ۴۶۰۲.

حذیفه رضی الله عنه منظورش این بود که در اجتماع پیامبر ﷺ، همان اجتماعی که وحی در بین آنها نازل شد و معجزات به دست رسول الله ﷺ انجام گرفت، بعضی از مردم دچار نفاق شدند، پس اجتماع شما چگونه خواهد بود؟

وقتی چنین چیزی در زمان بعد از پیامبر ﷺ مطرح شده است، پس درباره‌ی زمان ما چه باید گفت؟

حقیقتاً حذیفه رضی الله عنه درست گفته بود. نفاق بر قومی نازل شد که از ما بهتر بوده‌اند، پس چگونه وجود منافق در بین خودمان را امری بعید می‌دانیم؟!



افراد رضایتمند

از جمله چیزهایی که مرا شاد می گرداند، شنیدن صدای پیره مردی بود که الله تعالی را یاد می نمود...

نمی دانم آن پیرمرد چگونه تسبیح می گفت که توسط او امیدواری در جان انسان، فزونی می یافت...

آرامشی زیبا را در آن مکان احساس می کردم که گویی هیاهو و ناراحتی از اطراف ما دور می شد...

این فقط صدای آهسته ی یک پیرمرد بود که به شکلی لرزان می گفت:

«سبحان الله، سبحان الله» (الله پاک و منزه است. الله پاک و منزه است)...

این گونه احساس کردم که لازم است برای بزرگداشت آن تسبیحی که به آرامی انجام می گیرد، سکوت ایجاد شود. زیرا سن زیاد او، برایش سنگین می نمود...

این زیبایی وقتی خاص می شود که افراد دارای سن و سال زیاد، در اواخر شب تسبیح می گویند و این در حالی است که آنها به سختی نماز شب می خوانند و گاهی قرآن تلاوت می نمایند و گاهی در تاریکی شب قدم می زنند تا صدای اذان صبح از مسجد فرا رسد. یا دیگر امور به این ترتیب.

از اموری که توجه مرا به خود جلب کرد، دیدن افراد پیر صالحی است که اشتیاق شدید به یاد الله تعالی دارند و اینکه آنها با رضایتمندی درونی به شکلی عجیب و حیرت آور زندگی می‌کنند...

آرامش خاطر و فراخی سینه و رضایتمندی ذاتی را در همه‌ی افراد مسنی که الله تعالی را یاد می‌کنند و من آنها را می‌شناسم، حس می‌کنم. با صراحت بگویم که «تسبیح گفتن» و «رضایت نفس» هیچ وقت در ذهن من به یکدیگر ربطی نداشته‌اند، تا آن که به آیه‌ای از کتاب الله تعالی رسیدم و گویی معنای آیه، این راز را برای من آشکار نمود. چگونه تسبیح (سبحان الله) گفتن در طول روز سببی از اسباب رضایتمندی نفس می‌شود.

الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ﴾ [طه: ۱۳۰] (قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن و پاسی از شب و در دو طرف روز، پروردگارت را تسبیح و حمد گوی تا آن که راضی گردی).

ابتدا توجه شود که در این آیه چگونه تمام روز بیان شده است، قبل از طلوع و قبل از غروب و ساعاتی از شب و اول و آخر روز. چه مقدار از روز مانده که این آیه در آن به تسبیح (سبحان الله) گفتن، تشویق نموده است؟!

به همین دلیل الله تعالی در این اوقات بزرگترین تسبیح را قرار داده است که همان نماز است. همچنین باید توجه داشت که رضایتمندی در این آیه عام می‌باشد و شامل دنیا و آخرت می‌شود.

یکبار درباره‌ی معنای این آیه با یکی از نزدیکانم صحبت می‌کردم. منظور رابطه‌ی بین تسبیح (سبحان الله) گفتن و رضایتمندی درونی است.

او به آیه‌ای دیگر در این رابطه اشاره داشت. آن سخن الله تعالی می‌باشد که در پایان سوره‌ی حجر می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿۹۷﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿۹۸﴾﴾ [الحجر: ۹۷-۹۸] (با راستی ما می‌دانیم که سینه‌ات در نتیجه‌ی آنچه می‌گویند، تنگ می‌شود * پس پروردگارت را تسبیح و حمد گوی و از سجده‌کنندگان باش).

بنگرید این آیه‌ی بزرگ چگونه به دارویی شفا بخش هدایت می‌کند که شفا دهنده‌ی تنگی سینه چیست؟! چه بسیار سینه‌هایی که در این دنیا وجود دارند و غم و اندوه آنان را دچار مشکل کرده است! و چه بسیار چهره‌هایی که به علت دردهای درونی پنهان تغییر شکل داده‌اند! بنگرید چگونه این آیه تسبیح را درمانی برای جانها قرار داده است و توسط آن غم‌ها درمان می‌شوند و غصه‌های درونی از بین می‌روند؟! هرگاه این سخن الله تعالی را می‌خوانم:

﴿وَمِنْ آيَاتِ الْآيِلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿۱۳۰﴾﴾ [طه: ۱۳۰] (پاسی از شب و در دو طرف روز، پروردگارت را تسبیح و حمد گوی تا آن که راضی گردی)، همچنین آن که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿۹۷﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ [الحجر: ۹۷-۹۸] (با راستی ما می‌دانیم که سینه‌ات در نتیجه‌ی آنچه می‌گویند، تنگ می‌شود * پس پروردگارت را تسبیح و حمد گوی).

با خودم می‌گویم: پاک و منزّه است ذاتی که جانها را چنین قرار داده که با چشمه‌های تسبیح (سبحان الله گفتن) به رضایتمندی دست می‌یابند! چقدر ما زیانکاریم! روزها و شبها می‌گذرند و ما عمر خود را بدون تسبیح نمودن در پاسی از شب و یا روز تلف می‌کنیم. چقدر در این

سال‌ها زیانکار شده‌ایم! چه ناخوشایند است لحظاتی که از عمر می‌گذرد و ما آنها را با تسبیح و یاد الله تعالی پر نمی‌کنیم. الله پاک و منزّه است و او را به تعداد مخلوقاتش، به اندازه‌ی رضایت نفسش، به وزن عرشش، و به اندازه‌ی آفرینشی که با سخن گفتن خود ایجاد می‌کند او را تسبیح و حمد می‌گوییم.

خداوند این دقایق عمر را به ما عطا کرده تا در آن وجود مبارکش را ذکر و یاد نماییم.. این لحظات هم اکنون در حال گذرند و هرگز باز نمی‌گردند و هرگز تا ابد تکرار نمی‌شوند! این ساعت است که عقربه‌های آن دائماً حرکت می‌کند و بدین شکل، گذشت هر دقیقه از عمر ما را بیان می‌دارد. آیا این دقایق گذران عمر، همراه با تسبیح الله تعالی یا انجام عمل صالح است یا دقایقی است که در اموری دیگر که ناکارآمد و اضافی است صرف می‌شود، مانند سخن اضافه، شنیدن‌های غیر لازم و یا در مشاهده‌ی کانال‌های ماهواره‌ای و یا جستجو در اینترنت؟!

از عجیب‌ترین معلوماتی که قرآن در اختیار ما می‌گذارد، تسبیح گفتن عالم موجود در اطرافمان می‌باشد، تمامی موجودات در این عالم تسبیح می‌گویند و این تصویری ترسناک است که قرآن آن را بیان می‌دارد.

بنگرید چگونه الله تعالی به ما خبر می‌دهد که رعد تسبیح می‌گوید: ﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ﴾ [الرعد: ۱۳] (و رعد تسبیح و حمد می‌گوید)، همچنین کوه‌ها و پرندگان تسبیح می‌گویند:

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ﴾ [الأنبياء: ۷۹] (به همراه داود، کوه‌ها و پرندگان را مسخر نمودیم تا تسبیح بگویند).

الله تعالی به صورت عام ما را آگاه می‌نماید که تمامی کائنات در حال تسبیح خداوند هستند. آسمان‌ها، زمین و آنچه از مخلوقات که در آنها

هستند، همگی الله تعالی را تسبیح می‌گویند؛ ولی تسبیح آنها به زبانی نیست که ما آن را متوجه شویم. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [الإسراء: ۴۴] (آسمانهای هفت گانه و زمین و آنچه در آنها وجود دارد، او را تسبیح می‌گویند. هیچ چیزی نیست مگر آن که او را تسبیح و حمد می‌گوید؛ ولی شما متوجهی تسبیح آنها نمی‌شوید).

قرآن بر این منظره‌ی بزرگ می‌افزاید و به ما خبر می‌دهد که هر چیزی از این کائنات دارای راه و روشی خاص در تسبیح الله تعالی می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَوَّاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾ [النور: ۴۱] (آیا نمی‌بینی که هر کسی در آسمانها و زمین و پرنده‌ای که بال گشوده است، الله را تسبیح می‌گویند. هر کدام نمازش و تسبیحش را می‌داند).

بعضی از مردم می‌پندارند که تسبیح کائنات، خبری مجازی است و آنها در حقیقت تسبیح نمی‌گویند! اما این یک رأی ضعیف بوده و صحیح این است که چنین تسبیحی حقیقی می‌باشد. تا آنجا که بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ این تسبیح را می‌شنیدند. بخاری در صحیحش از عبدالله بن مسعود آورده است: «ما صدای تسبیح غذا وقتی که خورده می‌شد را می‌شنیدیم»^۱.

۱- بخاری، ۳۵۷۹.

مثال این تسبیحی که صحابه رضی الله عنهم آن را می شنیدند، حالتی خاص در زمانی خاص بوده است. ولی تسبیح کائناتی که الله از آن خبر می دهد، به زبانی خاص می باشد، همان گونه که الله سبحانه می فرماید:

﴿وَأَلَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [الاسراء / ۴۴] (ولی متوجهی تسبیح آنان نمی شوید).

امام ابن تیمیه رحمه الله درباره‌ی این حالت خاص استثنائی در فهم زبان مخلوقات، گفته است: «الله متعال، جمادات را به زبانی وادار می کرد که آدمیان آن را می فهمیدند. همان گونه که درباره‌ی داود علیه السلام می فرماید: ﴿يَجِبَالُ أَوِيٍّ مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾ [سبأ: ۱۰] (ای کوهها و این پرندگان [در تسبیح و آواز] با او هم آواز شوید). همچنین می فرماید:

﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ وَيُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ [ص: ۱۸] (ما کوهها را به همراه او تسخیر نمودیم تا شبانگاه و در هنگام طلوع [خورشید] تسبیح بگویند). همچنین سنگ ریزه‌هایی در دست پیامبر صلی الله علیه و آله تسبیح می گفتند و ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: ما صدای تسبیح غذا در هنگام خورده شدن را می شنیدیم. ابودرداء و سلمان فارسی صدای تسبیح دیگران را می شنیدند و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿إِنِّي لَأَعْرِفُ حَجْرًا بِمَكَّةَ كَانَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ﴾ (من سنگی را در مکه می شناسم که قبل از مبعوث شدنم به من سلام می نمود و من اکنون آن سنگ را می شناسم) و این امر بسیار وسیع و گسترده بوده است.^۱

وقتی الله تعالی شرف و بزرگی یقین داشتن به قرآن را نصیب مؤمنی نماید، او با قرآن به گونه‌ای تعامل می کند که گویی تصاویر آن را با چشم

^۱ - بیان تلبیس الجهمیه: ۸ / ۴۵۹، چاپ مجمع الملك فهد، تحقیق: راشد طیار.

سِرِّ می بیند، در او حالتی ایجاد می شود که چشم او در جهان اطرافش نافذ می گردد و صورت او رو به آسمان قرار می گیرد و به دره هایی که بر روی زمین است می نگرند و درختان را می نگرند و در مورد پرنده ای که بالای سر او پرواز می کند و بال می گشاید و می بندد، تأمل می کند و درک می کند که این موجودات حیرت آوری که در اعماق اقیانوس ها زندگی می کنند، بر اساس کلام الله تعالی، همگی تسبیح الله را به جای می آورند. هر کدام نماز و تسبیحش را می داند ولی ما متوجه تسبیح آنها نمی شویم. در نتیجه ی آن، ترس و احساس عظمت الهی بر قلب مؤمن وارد می شود که زبان او را بند می آورد.

وقتی در قلب مؤمن منظره ی قبلی در مورد تسبیح الله تعالی توسط کائنات ایجاد می شود، این نیز بر آن افزوده می شود که الله تعالی شروع هفت سوره را با تسبیح انجام داده است و آن هفت سوره: اسراء، حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و سوره ی اعلی هستند.

همچنین این نیز بر درک مؤمن از تسبیح می افزاید که در نماز، همان بزرگترین شعائر اسلام، الله تعالی در رکوعش تسبیح قرار داده است: «سبحان ربی العظیم» (پاک و منزّه است پروردگار با عظمت من)، همچنین در سجده هایش تسبیح قرار داده است: «سبحان ربی الأعلی» (پاک و منزّه است پروردگار والاتر و بالاتر من).

همچنین تسبیح گفتن پیامبران، بر برداشت مؤمن از تسبیح می افزاید. به مانند آن که موسی علیه السلام در بیان وظیفه ی نبوت گفته است:

﴿وَأَجْعَلِ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِ ۙ هَارُونَ أَخِي ۙ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ۙ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ۙ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ۙ وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ۙ﴾ [طه: ۲۹-۳۴]

(از خانواده ام وزیری برای من قرار بده * برادرم هارون را * پشتم را

با او استوار ساز * و او را در کارم شریک نما * تا تو را بسیار به پاکی تسبیح گویم * و تو را بسیار یاد کنیم)

موسی علیه السلام طلب نمود تا در رسالت کسی به او یاری رساند و هدف این رسالت، این بود که آنها الله تعالی را بسیار تسبیح گویند و بسیار یاد نمایند!

یونس علیه السلام در لحظه‌ی هلاک خود به تسبیح روی آورد:

﴿وَدَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُعْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾﴾ [الأنبياء: ۸۷] (و یونس [را یادآور شو] که خشمگین [از میان قومش] رفت و او پنداشت که بر او سخت نمی‌گیریم. او در تاریکی‌های [شکم ماهی] ندا داد که هیچ معبود و پرستش شونده‌ی برحق جز تو وجود ندارد، پاک و منزّه هستی، من از ستمگران بودم).

همچنین الله سبحانه بیان می‌دارد که تسبیح یونس همان چیزی بود که باعث نجات او از شکم ماهی شد:

﴿فَلَوْلَا أَنَّهُوَ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۴۳﴾ لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۴۴﴾﴾ [الصفات: ۱۴۳-۱۴۴] (اگر او از تسبیح کنندگان نبود * در شکم آن [ماهی] تا روز مبعوث شدن، باقی می‌ماند).

همچنین ملائک از تسبیح کوتاهی نمی‌کنند، همان گونه که الله سبحانه درباره‌ی آنها می‌فرماید:

﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْترُونَ ﴿۲۰﴾﴾ [الأنبياء: ۲۰] (شب و روز تسبیح می‌گویند و سستی نمی‌کنند).

همچنین می‌فرماید:

﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾

[الزمر: ۷۵] (و ملائک را می بینی که حول عرش حلقه زده اند و پروردگارشان را تسبیح و حمد می گویند)، الله ﷻ می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾ [غافر: ۷]

(کسانی که عرش را حمل می کنند و کسانی که اطراف آن هستند، پروردگارشان را تسبیح و حمد می گویند).

الله تعالی ما را آگاهی می دهد که ورد زبان اهل بهشت (همان افراد خوشبخت)، تسبیح (سبحان الله گفتن) است. همان گونه که الله تعالی می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۹﴾ دَعَوْتُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ﴾ [یونس: ۹-۱۰]

(کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند، پروردگارشان به سبب ایمانشان آنها را به باغهای پر نعمتی هدایت می نماید که از زیر آنها نهرها جاری می باشند * دعایشان در آنجا این است: «پاک و منزّه هستی، یا الله»).

وقتی کسی در موارد ذیل تدبر می نماید و می بیند که چگونه:

- رعد، کوه، آسمان، زمین و تمامی کائنات، الله تعالی را تسبیح می گویند.
- الله متعال هفت سوره را با تسبیح شروع می نماید.
- الله سبحانه در رکوع و سجود که از مهمترین ارکان نماز هستند، تسبیح قرار داده است.
- منزلت تسبیحی که در بین پیامبران وجود داشته است.
- همراهی ملائک با تسبیح.

- تسبیحی که نزد اهل بهشت خواهد بود. با دیدن تمامی این منظره‌ها، دیدگاه او در مورد تسبیح نمودن به شدت تغییر می‌کند و به این درک می‌رسد که جایگاه و منزلت تسبیح (سبحان الله گفتن)، از آن چه که ما تصور می‌کردیم بالاتر است. مؤمن در منزلت تسبیح تأمل نمی‌نماید، مگر اینکه دردمندی و اندوهگینی لحظاتی از عمرش را تصور کند که بدون تسبیح گذشته است. در هنگام انتظار و حرکت در راه‌ها و جاده‌ها و در لحظات سکوت، چه چیزی زیباتر از تسبیح الله تعالی می‌باشد؟!



قوی ترین انسانها

زندگی ما همراه با امور مهم و لازم است و مسائلی در آن وجود دارد که گذرا هستند و به جسم ما باز می گردند. در این زندگی، آموختن و عمل کردن، ازدواج و مسکن، سفر و اقامت، سلامتی و بیماری... وجود دارد و برای تمامی این اموری که از ما خواسته شده، باید کوشش نماییم تا کسب سبب^۱ کنیم و آنچنان که الله تعالی به ما امر نموده، از قوانین دنیا پیروی نماییم. این امر در فطرت ما نیز به صورت یک اصل وجود دارد. این اتفاقات طبیعی بوده و به صورت مکرر در حال وقوع هستند. آنچه سزاوار تحقیق و تأمل است، همان احساسات و مسائل درونی می باشند که بر اساس رابطه‌ی بین نتایج و اسباب می باشند. آنچه در ذهن ما بسیار خطور می کند، قدرت ارتباط نتایج و کسب اسباب و مسائل مادی آن است. به همین دلیل جانها به کسب سبب تعلق می یابند [و از اصل موضوع فاصله می گیرند]. آنچه در اذهان ما می گذرد این است که قوی ترین انسانها، کسانی هستند که صاحب قوی ترین اسباب مادی باشند.

^۱ - «کسب سبب» کارهایی است که ما بر اساس قوانین مادی موجود در طبیعت انجام می دهیم و برای پیروزی حتماً باید با توکل و سپردن امور به الله تعالی همراه شوند. (مترجم)

اثری وجود دارد که به شکلی ریزبینانه از یکی از پیشینیان روایت شده است. این اثر تصورات مادی و منحصر دانستن کسب سبب برای موفقیت را به لرزه و می‌دارد. ابوالعباس ابن تیمیه چنین اثری را نقل کرده و در جاهای مختلف کتابهایش به آن پرداخته است.

ابن تیمیه در رساله‌ای به نام «التحفة العراقية» گفته است: «گروهی هستند که به امر، نهی، عبادت و طاعت می‌نگرند و آن را شاهد و دلیل بر معبودیت پروردگار می‌دانند، همان کسی که امر شده‌اند تا او را پرستش و بندگی نمایند، اما آنها به قضاء و قدر، توکل و کمک طلبیدن از الله تعالی توجه ندارند و این حالت بسیاری از فقیهان و عبادت کنندگان است. در نتیجه چنین افرادی با وجود داشتن نیت نیک و بزرگ دانستن حرام‌های الله تعالی و شعائر او، اغلب دچار ضعف، ناتوانی و شکست می‌شوند؛ زیرا کمک خواستن از الله تعالی، توکل نمودن به او، پناه آوردن به درگاهش، و دعا نمودن، همان چیزهایی است که بنده را قوی کرده و سبب تسهیل امور برای وی خواهد شد. به همین دلیل یکی از پیشینیان گفته است: اگر کسی از این که قوی‌ترین مردم باشد شاد می‌گردد، پس بر الله تعالی توکل نماید»^۱.

این اثر به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ نیز روایت شده، ولی ثبت نشده است و امام ابو جعفر عقیلی (ت ۳۲۲ هـ) آن را ضعیف دانسته است.^۲ این اثر پیشینیان بیان می‌دارد که قدرت حقیقی، مربوط به قدرت تعلق داشتن به الله تعالی است، نه تعلق داشتن به کسب سبب. قدرت توکل همان کمک حقیقی در برابر سختی‌های زندگی است و انسانها بر اساس قدرت توکل دینی در قلبهایشان با یکدیگر فرق می‌کنند. ولی قبل از این

۱- الفتاوی: ۱۰ / ۳۲

۲- الضعفاء الکبیر از عقیلی: ۴ / ۳۴۰.

که درباره‌ی این رابطه سخن بگوییم، باید بدانیم انگیزه‌ی توکل چه می‌باشد؟ به معنایی دیگر برای چه بر الله تعالی توکل می‌نماییم؟

ای برادر خواننده! در این مطلب، انگیزه‌ی توکل یا جواب این سؤال که برای چه به الله توکل می‌کنیم را با قرآن جواب می‌دهیم:

بر الله تعالی توکل می‌کنیم، زیرا توکل معیار ایمان است. توکل بر خداوند، همان لحظه‌ای است که از صدق ایمان به الله تعالی پرده بر می‌دارد. این سنجش را در این سخن الله تعالی ملاحظه کنید:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳] (پس اگر مؤمن

می‌باشید، فقط بر الله توکل نمایید).

به گفتگوی بنگرید که بین موسی عليه السلام و قومش درباره‌ی توکل و معیار آن برای ایمان و اسلامی بودن انجام گرفت:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَاقَوْمِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ﴾

﴿۸۱﴾ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا ﴿[یونس: ۸۴-۸۵] (و موسی گفت: «ای قوم من!

اگر به الله ایمان آورده‌اید، پس فقط بر او توکل نمایید، اگر مسلمان می‌باشید» * گفتند: فقط بر الله توکل می‌نماییم).

وقتی خواننده‌ی قرآن به منزلتِ اعتمادِ قلب به الله تعالی و پناه بردن و سپردن امور به او تدبّر نماید، نظر او به طور کلی درباره‌ی توکل در زندگی‌اش تغییر می‌کند...

بر خداوند توکل می‌نماییم، زیرا او بزرگترین نگهبان است. تا آنجا که الله سبحانه در پنج جای قرآن این جمله را تکرار نموده است:

﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ [النساء: ۸۱ و ۱۳۲ و ۱۷۱] [الأحزاب: ۳ و ۴۸] (و

الله برای نگهبان بودن کافی است)

الله سبحانه آن را در سوره‌ی نساء سه بار و در سوره‌ی احزاب دو بار آورده است. به مانند آن که الله سبحانه می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ [الأحزاب: ۳] (و بر الله توکل نما و الله برای نگهبان بودن کافی است).
همچنین الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ [النساء: ۱۳۲] (آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط برای الله می‌باشد و الله برای نگهبان بودن کافی است).

قرآن پنج بار این جمله را تکرار می‌کند: «وکفی بالله وکیلا» (و الله برای نگهبان بودن کافی است) پ آیا قلبهای ما از حقیقت این معنا سرشار شده است؟ آیا آن را در زندگی به کار می‌بریم؟ آیا برای خواسته‌ها تلاش می‌کنیم؟ آیا سختی را جرعه جرعه می‌نوشیم و خودمان را در ترس‌های جنگ گونه داخل می‌کنیم و قلبهایمان به آسمان تعلق می‌یابد تا این معنا در آن به گردش در آید: «وکفی بالله وکیلا» (و الله برای نگهبان بودن کافی است)؟

ای نفس! آیا برای تو کافی نیست که الله تعالی نگهبانت باشد؟ بلکه او نیک نگهبانی است، همان گونه که الله تعالی از زبان اهل ایمان می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] (و می‌گویند: الله برای ما کافی است و نیک نگهبانی می‌باشد).

بر الله تعالی توکل می‌نماییم زیرا او برای ما کافی است. چه کفایتی بزرگتر از کفایت الله تعالی می‌باشد؟!

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] (و کسی که بر الله توکل نماید، او برای وی کافی می‌باشد).

وقتی شخص می‌داند که فلانی از بین مسئولان، کفیل او در معامله‌اش می‌شود، در خود یقین حس می‌کند و قلب او از شک خالی می‌شود که خواسته‌اش به دست آمدنی است. پس چگونه کسی از این که الله تعالی خالق نیازها، خالق راه‌های وصول به آنها و خالق موانع آن، نگهبان امر او باشد یقین حاصل نمی‌کند؟! البته این در صورتی است که بر وی توکل نماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] (و کسی که بر الله توکل نماید، او برای وی کافی می‌باشد).

کسی که الله تعالی برای او کافی باشد، پس قدرت او در بین انسانها چگونه خواهد بود؟!

به همین دلیل یکی از پیشینیان گفته است: «اگر کسی از این که قوی‌ترین مردم باشد شاد می‌گردد، پس بر الله تعالی توکل نماید» به همین ترتیبی که ابن تیمیه آن را در قبل اقتباس نمود...

خداوند در این حقایق قرآنی از ذات مبارکش به ما خبر می‌هد و هنگامی که شخصی در آن تأمل می‌نماید، آنچه سبب تعجب و شگفتی می‌شود، این است که با وجود آگاهی از این حقایق در زندگی‌اش استفاده و بهره‌ای از آن نمی‌برد!

خالق متعال فرصتی برای بنده ایجاد کرده که اگر بر او توکل نماید او برایش کافی است، ولی با این وجود قلب در برابر گرایش به الله تعالی و تعلق پیدا کردن به او کوتاهی می‌کند، در نتیجه در برابر قدرت باعظمتی فرصت را از دست می‌دهد!

بر الله تعالی توکل می‌نماییم، زیرا توکل بر الله سبحانه ما را از سلطه‌ی شیطان حفظ می‌کند. همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [النحل]:

۹۹] (برای او) شیطان) قدرتی بر کسانی که ایمان آورده‌اند و فقط بر پروردگارشان توکل می‌کنند، وجود ندارد.

شیطان در مراحل مختلف زندگی مان حاضر می‌شود. از شیوه‌های گمراه کننده استفاده می‌کند تا آن که بشر را به مانند خودش در بازگشتی نگونسار قرار دهد.

شیطان در زندگی ما حاضر می‌شود و اشخاص را دچار لغزش می‌نماید و برای این هدف فعالیت می‌کند، وسوسه ایجاد می‌کند، به فتنه می‌اندازد، در دل شیطنت القاء می‌کند، طعنه وارد می‌نماید، فریب می‌دهد، شخص را به آرزوها مشغول می‌دارد، گمراه می‌کند، از راه الله تعالی ممانعت به عمل می‌آورد، عاشق می‌گرداند، موانعی در راه ما قرار می‌دهد تا دائماً بر خطاهایمان افزوده شود، هرگاه می‌خواهیم در راه الله تعالی انفاق کنیم ما را از فقر می‌ترساند، برای ما باطل را زینت می‌دهد تا آن را امری طبیعی و زیبا جلوه دهد. او برای این امور احتیاجی به مبالغه ندارد و این خطرناکترین اسلوب‌های شیطان در برابر ما است. شیطان اهل باطل را یاری می‌دهد و به آنها کمک می‌کند و هنگام دفاع نمودن در برابر آنها، سردرگمی ایجاد می‌نماید.

شیطان سعی می‌کند که ما در برابر امر الله دچار فراموشی شویم، خواه این فراموشی در اموری باشد که شخص علمی به آن ندارد و در آن عفو قرار دارد، و خواه فراموشی در اموری که نسبت به آن علم وجود دارد و سهواً انجام می‌شود. همان گونه که شاعر گفته است:

زوال ما غلیم قُلْ: نسیانُ والعلم فی السهو له اکتنانُ

اگر در چیزی ندانسته سهو صورت گیرد، بگو فراموشی است و اگر دانسته در آن سهو انجام گیرد، فروپوشیون می‌باشد.

یا فراموشی در چیزی که عفوئی برای آن [بدون توبه کردن] وجود ندارد و آن آگاهی داشتن به امری و عدم ترس از ابهت و عظمت از الله تعالی و خواست او می‌باشد. شیطان برای به وجود آمدن هر دو نوع فراموشی حریص می‌باشد: فراموش در نتیجه‌ی سردرگمی که امری عفو شده می‌باشد و فراموشی ناشی از غفلتی که نسبت به آن وعید وجود دارد...

هر دو نوع فراموشی در زبان عرب وجود دارد. همان گونه که حافظ مغرب ابو عمر ابن عبدالبر گفته است: «النسیان (فراموشی) در زبان عرب: برای ترک عمدی به کار می‌رود و متضاد یادآور شدن می‌باشد»^۱. هر دو وجه این کلمه در زبان عربی در قرآن آمده است. همان گونه که ابن قیم گفته است: «فراموشی در قرآن بر دو وجه می‌باشد: فراموشی بر وجه ترک کردن و فراموشی بر وجه سهواً»^۲.

الله تعالی درباره‌ی لغزیدن و لغزش ایجاد کردن شیطان می‌فرماید: ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾ [البقرة: ۳۶] (شیطان آنها را به لغزش انداخت و آن دو را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد)، همچنین الله سبحانه می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَسْتَرْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا﴾ [آل عمران: ۱۵۵] (شیطان به دلیل بعضی از مواردی که کسب کرده بودند، آنها را لغزاند).

همچنین الله سبحانه از تلاش شیطان برای گمراه کردن، سخن می‌گوید: ﴿وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰] (و شیطان می‌خواهد آنها را به شکل دور و درازی گمراه نماید).
درباره‌ی اختلاف و ایجاد دشمنی شیطان می‌فرماید:

^۱ - ابن عبدالبر، الاستذکار: ۱ / ۱۱۴، چاپ دار إحياء التراث.

^۲ - ابن قیم، الصلاة وحکم تاركها، ۷۵، چاپ مکتبه الإيمان.

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ﴾

[الإسراء: ۵۳] (بگو به بندگام که نیکوترین سخن را بگویند، [زیرا] شیطان بینشان اختلاف و دشمنی ایجاد می‌نماید).

همچنین [از زبان یوسف عليه السلام] می‌فرماید:

﴿مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي﴾ [یوسف: ۱۰۰] (بعد از

آن که شیطان بین من و برادرانم دشمنی ایجاد نمود).

همچنین می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ [الأعراف: ۲۰۰] (و

اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید، به الله پناه ببر).

خداوند آگاهی می‌دهد که شیطان در جانها وسوسه ایجاد می‌کند:

﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿٩٧﴾﴾ [المؤمنون: ۹۷] (بگو:

ای پروردگرم از وسوسه‌های شیطانها به تو پناه می‌برم).

خداوند آگاهی می‌دهد که شیطان نسبت به انجام گناهان و عمل فحشاء

وسوسه ایجاد می‌نماید:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا﴾

[الأعراف: ۲۰] (شیطان آن دو را وسوسه نمود تا شرمگاهایشان که برای آن

دو پنهان بود را آشکار کند).

الله تعالی از زیبا جلوه دادن اعمال زشت توسط شیطان و به آرزو

مشغول کردن توسط او خبر می‌دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ

سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾﴾ [محمد: ۲۵] (کسانی که بعد از آن هدایت برای

آنها روشن گردید، به گذشته‌شان باز می‌گردند، شیطان [اعمال زشت آنها]

را نزدشان زینت داده است و آنها را گرفتار آرزو کرده است).

همچنین خبر می‌دهد که شیاطین شخص را دچار حیرت و سرگردانی و انواع شک می‌گرداند:

﴿كَالَّذِي أُسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ﴾ [الأنعام: ۷۱] (به مانند کسی که شیطانها او را بر روی زمین دچار حیران و سرگردانی نمودند).
 الله متعال خبر می‌دهد که شیطان اهل باطل را نسبت به باطل بودن آنها بی‌توجه می‌سازند و آنها را تحریک می‌کنند تا در انحرافات جسارت داشته باشند و از خود فعالیت نشان دهند:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا﴾ [مریم: ۸۳]
 (آیا ندیده‌ای که ما شیاطین را بر کافران می‌فرستیم تا آنها را به شدت [بر انجام گناه] تحریک کنند).

همچنین پروردگاران ما را بر حذر داشته است تا توسط شیطان دچار فتنه نشویم:

﴿يَبْنِيْ عَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكَ الشَّيْطَانُ﴾ [الأعراف: ۲۷] (ای خاندان آدم! شیطان شما را به فتنه نیاندازد).

همچنین شیطان در زمان انفاق کردن در راه الله تعالی، در فکر ما ترس از فقر ایجاد می‌کند:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ﴾ [البقره: ۲۶۸] (شیطان به شما وعده‌ی فقر می‌دهد).

همچنین الله تعالی خبر می‌دهد که شیطان در امور شرعی که از انسان خواسته شده فراموشی ایجاد می‌کند و آن را پنهان می‌نماید:

﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ﴾ [الأنعام: ۶۸] (اگر شیطان تو را دچار فراموشی نمود).

همچنین الله سبحانه می‌فرماید:

﴿فَأَنسَلُهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ [یوسف: ۴۲] (شیطان در برابر یاد پروردگارش (یا اربابش) او را دچار فراموشی نمود).

الله تعالی می فرماید:

﴿وَمَا أُنسِنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾ [الکھف: ۶۳] (و جز شیطان چیزی باعث فراموشی من از یاد آن نشد).

همچنین الله عز و جل می فرماید:

﴿أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَلَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾ [المجادله: ۱۹] (شیطان بر آنان مسلط شد و در یاد الله آنان را دچار فراموشی نمود).

همچنین شیطان گام‌هایی را به تدریج و مرحله به مرحله در پیشگاه افراد قرار می دهد. همان گونه که الله سبحانه می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [النور: ۲۱] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گام‌های شیطان تبعیت نکنید و کسی که از گام‌های شیطان تبعیت کند، وی [او را] به فحشاء و امور پلید امر می کند).

الله ﷻ می فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ [البقره: ۲۰۸] (از گام‌های شیطان تبعیت نکنید).

الله تعالی خبر می دهد که شیطان امور باطل و گناهان را امری زیبا، واقعی، اصلاح شده و طبیعی جلوه می دهد:

﴿وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۴۳] (و شیطان آنچه را انجام می دادند برایشان زینت داد).

همچنین الله تعالی می فرماید:

﴿وَإِذْ زَيْنَ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ﴾ [الأنفال: ۴۸] (و هنگامی که شیطان اعمالشان را برایشان زینت داد).

به همین دلیل مردی را می بینید که مرتکب گناه شده و خود را مدتی سرزنش می کند. به کسانی که اطراف او هستند، می گوید: «من از این امر اندوهگین هستم. الله تعالی به خاطر این نصیحت به شما پاداش خیر دهد». سپس مدتی نمی کشد که او از گناه خود دفاع می کند و آن را امری طبیعی می بیند. در این هنگام است که اطرافیان به علت غلو و انکار حرام بودن آن چیز توسط وی، به او اعتراض می کنند و او می گوید: این فتواها قدیمی شده است و زمان تغییر کرده است... همچنین افکار شیطانی دیگری در او به وجود می آید که گناهان را برای انسان زینت می دهد!

هرگاه چنین منظره‌ای را دیدید، به سرعت این سخن الله ﷻ را یاد کنید: ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ﴾ [الأنفال: ۴۸] (و هنگامی که شیطان اعمالشان را برایشان زینت داد).

همچنین:

﴿وَزَيْنَ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۴۳] (و آنچه را انجام می دادند، شیطان برایشان زینت داد).

همچنین قرآن از وظیفه‌ی عمومی شیطان که همان ممانعت به عمل آوردن در برابر راه الله تعالی است، خبر می دهد:

﴿وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ﴾ [الزخرف: ۶۲] (شیطان از شما ممانعت به عمل نیاورد).

بعد از اینکه شیطان انسان را به دام خود گرفتار کرد، چیزهای عجیبی را برای او پیاده می کند. مانند:

﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ﴾ [الحشر: ۱۶] (به مانند شیطان. هنگامی که به انسان می‌گوید: «کفر

بورز» وقتی او کفر می‌ورزد، [به او] می‌گوید: من از تو بیزار هستم).

کسی که در اعمال شیطان، اسلوب‌ها، گام‌ها، نقشه‌ها و دام‌های او بنگرد – همان گونه که به تفصیل الله تعالی برای ما آنها را به تصویر کشیده است – شدت خطر شیطان را درک می‌کند. وقتی امام ابن قیم بدین معنا توجه می‌کند، کتابی زیبا را تألیف می‌کند که نام آن «إغاثة اللفهان من مصاید الشیطان» (فریاد خواهی ستمدیده از دام‌های شیطان) می‌باشد.

در این کتاب معانی شرعی را آورده که درباره‌ی سالم بودن قلب است. همچنین امراض و داروهای شرعی آن را بیان کرده است. سپس به شرح توطئه‌های شیطان در عقیده می‌پردازد، همچنین توطئه‌های مربوط به قبور و یا فروع فقه مثل طهارت و آلات موسیقی و یا حيله‌های شرعی که در ازدواج و رباخواری و انواع دیگر معاملات وجود دارد را بیان کرده است. سپس کتاب خود را با بازیچه‌های شیطان و توطئه‌ی او در حرکت‌های غیر اسلامی به مانند فلاسفه، آتش پرستان و اهل کتاب قبل از ما به پایان می‌رساند. این کتاب پر از فواید، پژوهش‌ها و موارد مختلف عقیدتی، فقهی و ایمانی است. وی بیان می‌دارد که در این کتاب موضوع را شرح و بسط داده و هدفش اختصار نبوده است.

الله تعالی در کتابش بیان می‌دارد که توکل، از بزرگترین وسایل برای زدودن خطرهای شیطان و سلطه‌ی او بر انسانها است. همان گونه که الله سبحانه می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [النحل:

۹۹] (برای او) شیطان) قدرتی بر کسانی که ایمان آورده‌اند و فقط بر پروردگارشان توکل می‌کنند، وجود ندارد).

همچنین از بزرگترین انگیزه‌های توکل بر الله تعالی، این است که شکر او را بجا آوریم و نیز شکر منتش، از این حیث که ما را هدایت فرموده است.

وقتی خود را از اهل «لا اله الا الله» می‌بینی و از نماز محافظت به عمل می‌آوری، یا آن که خود را به گونه‌ای می‌بینی که از فکر شکست خورده و منحط فرهنگ غربی به دور هستی و از برداشت‌های شخصی متون شرعی خودت را حفظ می‌کنی تا آن را مشابه فرهنگ غربی قرار ندهی، در اینجاست که الله تعالی را شکر و ستایش می‌نمایی که تو را از انحطاط سلوکی و فکری حفظ نموده و منت الله تعالی را بر خود می‌یابی که با عهد و پیمانی که بسته‌ای، تو را ارج نهاده و بر تو واجب می‌نماید که بر آن بیافزایی و به الله توکل نمایی و به او تعلق یابی. آیا اهل ایمان را نمی‌بینید که چگونه هدایت الله تعالی را با توکل مربوط می‌سازند:

﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا﴾ [إبراهیم: ۱۲] (و بر ما

نیست که بر الله توکل ننماییم و این با وجود آن است که ما را به راه‌هایمان هدایت نموده است).

این بعضی از انگیزه‌های توکل بود که کتاب خداوند به آن اشاره داشت.

ولی این سوال ایجاد می‌شود: چه موقع توکل ما درست است؟

حقیقت آن است که توکل دارای دو مرحله می‌باشد:

۱- توکل عام: که هیچ گاه مؤمن از آن جدا نمی‌شود و قلب او دائماً به الله تعالی تعلق دارد و بر اساس مقتضای توحید الله تعالی و معبودیت بر حق اوست. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [التغابن: ۱۳] (الله، هیچ معبود و پرستش شونده‌ی برحق‌ی جز او وجود ندارد و مؤمنان باید فقط بر الله توکل نمایند)، این توکل معیار ایمان است.

۲- توکل خاص و معین: این توکل بعد از آن که نیت و همت ایجاد شد، انجام می‌گیرد. همان گونه که الله سبحانه می‌فرماید:

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] (و وقتی تصمیم گرفتی بر الله توکل نما).

این توکل که قرآن آن را شروع نموده و به آن باز می‌گردد و آن را در جاهای بسیاری تکرار نموده است و سیاق مختلف آن را بیان کرده، در چه حالتی درست است؟ همچنین معنای توکل چیست؟

این سؤال به صورت دیگری نیز مطرح می‌شود؛ بسیاری سؤال می‌کنند: چگونه شخص متوکلی شوم؟ چگونه به این مقام ایمانی بزرگ دست یابم که الله تعالی آن را دوست دارد و در قرآن به آن بسیار پرداخته شده است و ما را به سوی آن تشویق نموده است؟

برای اهل علم در سلوک و مقامات ایمان، تعریف‌های متعددی درباره‌ی توکل وجود دارد. بعضی تعریف نموده‌اند که توکل حقیقتی کلی می‌باشد و بعضی به جوانب مختلف توکل پرداخته و آن را بر حسب حال متوکّل دانسته‌اند. ولی جدا از زیاده‌گویی و توجه به این تعاریف، با تمام اختصار می‌گوییم: توکل همان مشغول شدن جوارح به اسباب و مشغول شدن قلب به الله تعالی می‌باشد».

امام ابن قیم، در وقایع شرعی به طور خلاصه درباره‌ی به دنبال اسباب رفتن این چنین گفته است - و این بر خلاف عقیده‌ی بعضی از تصوف است که توکل را ترک نمودن اسباب دانسته‌اند - همان گونه که ابن قیم به انتقاد می‌گوید: «آنها کسانی هستند که حالتی کامل‌تر از حالت رسول الله ﷺ و اصحابش ﷺ را برای خود ادعا می‌کنند. بدین صورت که هرگز یکی از آنان این چنین عمل ننمود و حال آنکه پیامبر ﷺ و اصحابش ﷺ در به دست آوردن اسباب، کوچکترین کوتاهی ننمودند. رسول الله ﷺ در جنگ احد دو زره بر تن کرد. همچنین راهنمای مشرکی را که بر دین قومش بود، برای راهنمایی راه هجرت برگزید. او برای اهلش رزق و روزی یک سال را ذخیره می‌کرد و این در حالی است که او سرور توکل کنندگان بوده است. وقتی برای جهاد یا حج یا عمره سفر می‌نمود با خود توشه بر می‌داشت. تمامی اصحاب او نیز این گونه بودند. آنان حقیقتاً صاحب توکل بودند و از توکل کنندگان بعد از خود توکل کاملتری داشتند و این بعد از آن بود که بوی خوب توکل آنها از مسیری دور درک می‌شد»^۱.

واجب است به همراه کسب اسباب، قلب نیز به الله تعالی تعلق داشته باشد و این وجوب باید به همراه توجه نمودن به کسب اسباب باشد. به همین دلیل است که شخص توکل کننده را در حالتی می‌بینید که زبان او به ذکر مشغول است و به توفیق یافتن از جانب پروردگارش اشتیاق دارد و دعا را به طور کامل انجام می‌دهد.

متوکلان از ذوق‌های درونی صحبت می‌کنند که غرق شدگان در اشتباهات آن را درک نمی‌کنند. کسی که می‌خواهد بداند اطمینان خاطر

^۱ - ابن قیم، مدارج السالکین: ۶۶۷، چاپ دار الکتب العربی.

چیست و آرامش چه می‌باشد و چه چیزی راحتیِ خاطر است، باید توکل را تجربه نماید...

آیا امکان دارد شخصی قلبش به پادشاه پادشاهان سبحانه در بالای آسمان‌های هفت گانه تعلق داشته باشد و چیزی از چیزهای بی‌ارزش دنیا در او اضطراب ایجاد کند؟...

در اطمینان خاطر و آرامش ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنگرید. آنگاه که شعله‌های بلند آتشی را دید که قوش می‌خواستند وی را در آن آتش بیافکنند.. الله سبحانه بیان می‌فرماید:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا ءَالِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَعٰلِمِيْنَ ﴿۶۸﴾﴾ [الأنبياء: ۶۸]

گفتند: اگر از انجام دهندگان هستید، او را آتش بزنید و معبوداتان را یاری کنید، ابراهیم خلیل علیه السلام به این آتش بزرگ نزدیک شد. او بی‌تابی نمود و شوریده حال نشد و از آنها التماس نکرد تا با او مهربانی کنند و او را ببخشند و از او درگذرند. بلکه تمامی آنچه انجام داد این بود که می‌گفت: «حسبنا الله ونعم الوكيل» (الله برای ما کافی است و نیک نگهبانی می‌باشد)، این جمله را فقط قبل از آن که در آتش انداخته شود بر زبان نیورد، بلکه بعد از افتادن در آتش نیز بیان داشت. همان گونه که بخاری (بخارایی) در صحیحش از ابن عباس آورده است: آخرین سخن ابراهیم وقتی در آتش انداخته شد این بود: «حسبنا الله ونعم الوكيل» (الله برای ما کافی است و نیک نگهبانی می‌باشد)!

سپس در آرامش پیامبر صلی الله علیه و آله نگریسته شود، آن هنگام که لشکریان بر ضد او جمع شده بودند. او نیز درست همین عبارت را گفت: «حسبنا الله ونعم الوكيل» (الله برای ما کافی است و نیک نگهبانی می‌باشد).

ابن عباس موضع گیری ابراهیم خلیل الله ﷺ و محمد خلیل الله ﷺ را با یکدیگر همراه نموده و گفته است: «حسبنا الله ونعم الوکیل» (الله برای ما کافی است و نیک نگهبانی می باشد) را ابراهیم ﷺ زمانی گفت که در آتش انداخته شد و محمد ﷺ وقتی آن را گفت که گفتند:

﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ ﴿۱۷۳﴾ [آل عمران: ۱۷۳] (انسانها در برابر شما جمع شده اند، پس از آنها بترسید. در نتیجه ی [شنیدن چنین سخنی] ایمانشان افزوده شد و گفتند: الله برای ما کافی است و نیک نگهبانی می باشد).^۱

سپس بنگرید که الله تعالی درباره ی موضع گیری رسول الله ﷺ و کسانی که همراه او بودند، چه چیزی را بیان می دارد؟ الله سبحانه می فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ ﴿۱۷۳﴾ [آل عمران: ۱۷۳] (انسانها در برابر شما جمع شده اند، پس از آنها بترسید. در نتیجه ی [شنیدن چنین سخنی] ایمانشان افزوده شد و گفتند: الله برای ما کافی است و نیک نگهبانی می باشد). به عکس العملی که در برابر ترس انجام دادند، بنگرید که الله تعالی درباره ی آن می فرماید:

﴿فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ (بر این آنها افزوده شد)؟!

به آنها خبر رسید که لشکری بسیار بزرگ از دشمنان در راه شما هستند، ولی با این وجود بر ایمان آنها افزوده شد. در زمانی که جانهای بسیاری از مردم در حالت ویرانی قرار می گیرد، ایمان آنها افزوده شد. وای خدا، چقدر توکل کنندگان خوشبخت می باشند!

از این به تصویر کشیدن قرآن واضح و معلوم می‌گردد که توکل حالتی قلبی می‌باشد. به همین دلیل امام اهل سنت ... امام احمد بن حنبل رحمه الله گفته است: «توکل عمل قلب می‌باشد»^۱.

وقتی قاری قرآن در آیاتی که الله تعالی توکل را یاد کرده تدبّر می‌نماید، و این که گاهی به آن امر می‌کند و گاهی نیز آن را توصیف اهل ایمان می‌داند و توکل کننده‌ی به الله تعالی را بدین شکل تشویق می‌نماید که الله متعال برای او کافی است و الله متعال نیک نگرهبانی می‌باشد، در اینجاست که این خواننده متوجه می‌شود الله تعالی برپا شدن این حالت را در قلب بنده‌اش دوست دارد و آن از بالاترین مقامات ایمان نزد الله تعالی می‌باشد.

این دنیا به پایان می‌رسد و ما در قبرهایمان دفن خواهیم شد، این در حالی است که مقام توکل را درک نمی‌کنیم. منظورم همان توکلی است که بر قدرت جانها می‌افزاید و قوی‌ترین انسانها را در برابر مؤمن به مانند غباری پراکنده قرار می‌دهد.

^۱ - ابن قیم، طریق الهجرة: ۵۶۱، چاپ مجمع الفقه.



گویی او را می بینی

خداوند متعال به ما خبر می دهد که آیات را در کتابش به صورت خواننده شده و عینی شرح می دهد و این برای ایجاد نهایتی در جانهای ما می باشد. همان گونه که الله سبحانه می فرماید:

﴿يَذَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾ [الرعد:

۲] (امر را تدبیر می نماید و آیات را شرح می دهد تا آن که به دیدار پروردگارتان یقین حاصل کنید).

آیا عجیب نیست که شرح این آیات ترسناک شرعی و طبیعی برای ما باشد؟ یا برای آن باشد که در قلب های ما یقین حاصل شود؟!

الله تعالی برای خلیلش ابراهیم عليه السلام آیاتی زیبا را در ملکوت آفرینش بیان می دارد تا یقین خلیل کامل شود.

همان گونه که الله تعالی می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِيّ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾

﴿۷۵﴾ [الأنعام: ۷۵] (و این چنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از یقین کنندگان باشد).

خداوند احکام شرعی‌اش را به زیبایی و نیکویی ستایش می‌نماید. ولی قرآن به ذاته هوشیار می‌گرداند که از کمال فهم به نیکویی و زیبایی احکام الله تعالی بهره‌ای ایجاد نمی‌شود، مگر برای کسانی که قلبشان با یقین پاک شده باشد. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَهْلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

﴿المائدة: ۵۰﴾ (و برای گروهی که یقین دارند، چه کسی از الله در داوری نیکوتر است)، یعنی آنچه باعث درک نشدن زیبایی و نیکویی احکام شریعت می‌باشد، همان وجود نداشتن یقین در قلب است. و دلیل آن شک و تردیدهایی که مانع از یقین قلب شده و برای آن مزاحمت ایجاد می‌کند.

بدین معنا که هر چه درجات یقین در قلب زیاد شود، قدرت آن قلب برای مشاهده‌ی معالم زیبا و پادشاهی الله تعالی در حکم نمودنش بیشتر می‌شود. و هر چه تیرگی و حیرانی در جو قلب زیاد شود، دیدن زیبایی‌های احکام شرعی سخت‌تر می‌شود؟

الله تعالی قرآن را رحمت قرار داده است؛ ولی انسانها در بهره بردن از این رحمت قرآنی بر حسب وجود یقین در قلبهایشان، متفاوت می‌باشند. همان گونه که الله سبحانه می‌فرماید:

﴿هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [الجماعه: ۲۰] (این

بصیرت‌هایی برای انسانهاست و هدایت و رحمتی برای گروهی است که یقین دارند).

پس بنگرید... هر چه یقین در قلب بنده بیشتر شود، باعث نازل شدن رحمت الله تعالی و گشایش یافتن درب‌های رحمت قرآن می‌شود؟!

الله تعالی به ما خبر می‌دهد که یقین از اوصاف متدین است و این صفت امامت در دین می‌باشد. همان گونه که الله سبحانه می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^(۲۴)

[السجده: ۲۴] (و از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می نمودند و این با واسطه‌ی آن بود که صبر نمودند و به آیات ما یقین داشتند).

قرآن فقط راه یقین را برای خواننده‌ی خود ترسیم نمی‌نماید، بلکه عوامل نقصان یافتن یقین را نیز بیان کرده است. قرآن ما را از دروغ‌های بیمارگونه‌ای که باعث حیرت و شک می‌شوند، نهی نموده. همان گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾^(۲۵) [الروم:

۶۰] (پس صبر کن که وعده‌ی الله حق است و کسانی که یقین نمی‌آورند تو را به سبکسری و اندارند).

واقعه‌ی بسیار مشهوری در تاریخ اسلام روی داده و در بخاری (بخارایی) و مسلم و بلکه در غالب کتاب‌های حدیث آمده است. علامه ابن حجر عسقلانی روایات این واقعه را در کتاب‌های حدیث و نیز فرعیات آن را در ابتدای کتابش جمع آوری نموده است.^۱ در این واقعه‌ی مشهور جبرئیل عليه السلام به مجلسی آمد که پیامبر صلى الله عليه وسلم و اصحابش رضي الله عنهم در آن حضور داشتند. جبرئیل به صورت مردی از بشر ظاهر شد. لباس او شدیداً سفید بود و موهای او شدیداً سیاه. اثر سفر در او دیده نمی‌شد و کسی از صحابه نیز او را نمی‌شناخت. در بعضی از روایات آمده است: (وقتی آمد دارای نیکوترین چهره در بین انسانها و دارای بهترین بو در بین مردم بود. گویی لباس او هیچ ناپاکی نداشت)، در روایتی دیگر آمده است: (ریش او شدیداً سیاه بود)، در روایتی دیگر آمده است: (آثار سفر در او وجود نداشت و از اهل این سرزمین نیز نبود).

۱. فتح الباری: ۱/ ۱۴۲، چاپ دار الریان

او در نهایت غربت در بین صحابه ظاهر شد. تا آنجا که آنها را به تعجب واداشت. در بعضی از روایات آمده است: (آن قوم بعضی به بعضی دیگر نگاه کردند و گفتند: ما این مرد را نمی‌شناسیم!) زیرا آن مرد نه اهل مدینه بود که او را به خوبی بشناسند و نه به شکل مسافر بود تا در هیئت و لباس او آثار سفر وجود داشته باشد!

در مقابل چشم مردم، این مرد آمد - در واقع همان کسی که حقیقتاً جبرئیل علیه السلام بود - و صحابه را کنار زد تا آن که به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و در پیشگاه او نشست. دو زانویش در مقابل دو زانوی محمد صلی الله علیه و آله واقع شد. جبرئیل علیه السلام بر نزدیک بودن خود افزود و دو دستش را بر روی دو ران پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد و این در حالی بود که مردم نمی‌دانستند این شخص کیست!

سپس جبرئیل علیه السلام شروع به سؤال کردن از پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت هرمی نمود. آن سؤالا حول اصول اسلام بودند. صحابه با تعجب به این منظره نگاه می‌کردند.

وی اوّل درباره‌ی مفهوم اسلام پرسید و پیامبر صلی الله علیه و آله جواب او را داد. او تعریف اسلام را این گونه بیان داشت که همان ارکان پنجگانه اسلام^۱ می‌باشد و آنها حول توحید و چهار شعائر دیگر اسلام بودند.

سپس سؤال بعدی جبرئیل علیه السلام در مرتبه‌ای بالاتر واقع شد و آن مفهوم ایمان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جواب داد و تعریف ایمان را بیان داشت و آن حول تصدیق غیبیات [شش گانه]^۲ ایمان بود...

^۱ - ارکان پنجگانه اسلام: شهادتین، نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج در صورت توانایی می‌باشند. (مترجم)

^۲ - ارکان ایمان: ایمان به الله تعالی، ایمان به ملائک او، ایمان به رسولان او، ایمان به کتابهای او، ایمان به آخرت و ایمان به قضاء و قدر و خیر و شرّ آن می‌باشند. (مترجم)

سپس جبرئیل یک مرتبه بالاتر از اسلام و ایمان رفت و درباره‌ی بالاترین مراتب دین سؤال کرد و آن مفهوم «احسان» بود. پیامبر ﷺ در نهایت زیبایی جواب او را داد و «احسان» را یقین مطلق که از بین برنده‌ی دو حالت نهان و آشکار است، معرفی نمود. وقتی جبرئیل علیه السلام گفت: «فأخبرني عن الإحسان» (از احسان به من خبر بده)؟ مصطفی ﷺ فرمود: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (آن است که الله را به گونه‌ای پرستش و بندگی کنی که گویی تو او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند).

بنگرید... یقین تا به کجا می‌رسد؟! به گونه‌ای که امر غایبی را نمی‌بینی، اما در ذهن چنان پنداشته شود که او را می‌بینی.

آن لحظه‌ای که چشم سیر آن را می‌بیند، به گونه‌ای واقع شود که چشم قلب از روی ایمان آن را می‌بیند.

چشم‌های شخص یقین کننده چه در سِرِّش و چه در قلبش در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و هیچ کدام از آنها با دیگری اختلاف پیدا نمی‌کنند. آن دو، ظاهری و غیر ظاهر را به یک شکل می‌بینند: «به این شکل که الله را به گونه‌ای پرستش و بندگی نمایی که گویی او را می‌بینی».

در اینجاست که رسول الله ﷺ از احسانی پرده برداشت که بالاترین مراتب دین می‌باشد...!

بالاترین مراتب دین، سلوک قلبی محض می‌باشد! همچنین باید دانست که پیامبر ﷺ از این حقیقت بزرگ به طور مستقیم خبر نداده است، بلکه منظره‌ای ترسناک درست شده بود که در آن سرور ملائک و سرور بشر گفتگو می‌کردند. آنها جبرئیل علیه السلام و محمد ﷺ بودند و مردم آن را گوش می‌دادند تا به این حقیقت بزرگ دست یابند...

خداوند! چقدر شرفِ منزلتِ یقین بالا است که وضع کننده‌ی احکام دین، آن را در مرتبه‌ای بالاتر از اسلام و ایمان قرار داده است! که در جلسه‌ای آموزشی بین جبرئیل علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله واقع شد.

به هر حال! قرآن در موارد بسیاری از منزلتِ یقین صحبت نموده و آن را تکرار کرده و به آن بازگشته است. این مجلسی (جبرئیلی - محمدی) بزرگ است که یقین را در بالاترین مراتب دین قرار داده تا هشدارِ عملی برای وضعیت یقین در دین الله تعالی باشد...

این چه یقینی است که دیده می‌شود؟! حقیقت آن چیست؟! جاهای ورود آن کجاست؟! آیا ما به یقینی رسیده‌ایم که در این منزلت قرار بگیریم [و الله تعالی را بالای آسمان‌های هفتگانه حس کنیم] یا از کسانی هستیم که در ضعف از یقین قرار دارند؟!

یقین در حقیقت، محکم شدن قلب به آن چیزی است که الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله از آن خبر داده‌اند و همچنین خارج کردن تردید، شک و احتمال از قلب می‌باشد.

یقین آن است که سخنان الله تعالی و رسولش به گونه‌ای واقع شوند که گویی دیده می‌شوند. وقتی خبر به مانند چیزی که دیده می‌شود، قرار گیرد، پرده‌ی یقین کنار می‌رود و آرام آرام از چشمه نوشیده می‌شود. به بعضی از مثال‌هایی که الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله از آن خبر داده‌اند توجه کنید و ببینید که ما در کجای شرح یقین قرار داریم.

الله سبحانه همان ذاتی که راستگوتر از او وجود ندارد، می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾ [سبأ: ۳۹] (هر چیزی را که انفاق

کنید، او جایگزین برای آن قرار می‌دهد).

هنگامی که ما درهمی را به عنوان صدقه به فقیری می‌دهیم، آیا قلب ما یقین دارد که توسط پرداخت آن صدقه، مال و اموالمان کم نمی‌شود و

بلکه الله تعالى برای آن می‌افزاید؟! آیا در قلبمان یقینی به این خبر قرآنی داریم؟

همچنین الله سبحانه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

[البقره: ۱۸۶] (و وقتی بندگان من از تو درباره‌ی من می‌پرسند، بگو من نزدیک می‌باشم و دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم).

آیا وقتی دست‌هایمان را به سوی آسمان بلند کرده و به درگاه الله متعال دعا می‌کنیم و از او درخواست یاری می‌نماییم، قلبهای ما به نزدیکی الله تعالی و اجابت او یقین دارد؟ یا آن که بر اساس عادت دعا می‌کنیم؟ آیا متوجه این امر هستیم که دعا از بزرگترین وسایل برای رسیدن به مطلوب است؟

بعضی افراد فقط برای این دعا می‌کنند که اگر دعا سود نرساند، ضرر نیز نمی‌رساند. پناه بر الله...
الله متعال، راستگوترین، به ما خبر می‌دهد که قرآن باعث شفا و سلامتی می‌باشد. او می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الإسراء: ۸۲] (و از

قرآن شفا و رحمتی بر مؤمنان نازل می‌نمایم).

آیا در قلبهای ما یقین به این خبر الله تعالی وجود دارد. آیا هرگاه دچار بیماری می‌شویم، به رقیه شرعی و قرآن درمانی رجوع می‌کنیم؟ آیا به این خبری که الله تعالی درباره‌ی شفا دادن قرآن بیان داشته است، یقین داریم؟

خداوند به ما خبر می‌دهد که امت اسلامی، بهترین امت و دوست داشتنی‌ترین امت نزد الله متعال است. همان گونه که می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] (شما بهترین امتی هستید که برای انسانها بیرون آورده شده‌اید).

همچنین الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹] (و شما برترین می‌باشید).

آیا شخص مسلمان، وقتی امت اسلامی را با امت‌های دیگر مقایسه می‌کند که دارای امکانات مادی است، آیا قلب او به شرف و بزرگی و برتر بودن آن در برابر دیگر امت‌ها که دارای امکانات مادی می‌باشند، یقین پیدا نمی‌کند؟ یا آن که در گوشه‌های قلبش شک و تردیدی نسبت به خبر الله تعالی به برتری این امت وجود دارد؟

همچنین الله تعالی برای ادب نمودن زن نافرمان و ناشزه، قوانینی وضع کرده که دارای شروط، ضوابط و اخلاقیات معروفی است که در کتاب‌های فقه وجود دارند:

﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾ [النساء: ۳۴] (و زنانی که از نشوز و نافرمانی آنها می‌ترسید، پس پندشان دهید [و اگر اثر ننمود] در رختخواب آنها از ایشان دوری کنید [و اگر اثر ننمود با چوب مسواک] آنها را بزنید).

آیا قلب امر الله تعالی را والا می‌داند و یقین دارد که قانون الله تعالی بالاتر از تمام نظریات غرب در این زمینه است؟ یا آن که قلب درباره‌ی این آیه به غربی‌ها پناه می‌آورد؟!

الله تعالی شرحی از دام‌های شیطان و اعمال او نسبت به انسان را بیان می‌دارد: به مانند ایجاد اختلاف، شایعه پراکنی، وسوسه، زینت دادن اعمال زشت، وعده‌ی دروغین، به بی‌راهه بردن، تسلط یافتن و تحریک نمودن به اعمال پلید و دیگر چیزها.

آیا به گونه‌ای زندگی می‌کنیم که به خبر الله تعالی درباره‌ی حضور شیطان و دام‌های او یقین داشته باشیم؟ الله تعالی وعده‌ی بزرگی به ما داده که اگر ایمان بیاوریم و عمل صالح انجام دهیم، رسالتی با عظمت را برای ما مهیا می‌سازد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ [النور: ۵۵] (الله به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده داده است که به آنان بر روی زمین خلافت عطا می‌فرماید، همان گونه که برای نفرات قبل از آنها [خلافت عطا فرمود] و دین آنان را که برایشان از آن راضی می‌شود را استوار می‌گرداند).

آیا قلب نسبت به خبر الله تعالی درباره‌ی این حقیقت سیاسی و قرآنی، در راه این نهضت، یقین دارد؟ همچنین یقین دارد که ایمان و عمل صالح، همان راه به خلافت رسیدن و قدرت یافتن بر روی زمین است؟ این نمونه‌هایی از خبرهای خداوند در کتاب پیروزمندش است.

﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۸۷] (چه کسی از الله راستگوتر است).

﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۲] (چه کسی از الله در سخن راستگوتر می‌باشد).

الله تعالی در قرآن به ما وعده می‌دهد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾ [الروم: ۶] (الله وعده داده است و الله در وعده‌اش خلاف نمی‌نماید).

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۵﴾﴾ [یونس: ۵۵] (آگاه باشید که آنچه در آسمانها و

زمین است فقط برای الله می باشد. آگاه باشید که وعدهی الله حق است ولی بیشتر آنان نمی دانند).

آیا وعده های قرآنی خداوند، در قلب ما قطعی، مورد اعتماد و یقینی هستند؟ یا به صورت ایمانی سرد و سست هستند، به طوری که وجودش به عدم آن شبیه تر است؟

رابطه ی بین «وعدهی الله تعالی» و «عبودیت یقین» فقط استنباط نیست. بلکه قرآن به ذاته به آن اشاره می نماید:

﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ [الروم: 6۰] (پس صبر کن که وعدهی الله حق است و کسانی که یقین نمی آورند تو را به سبکسری و اندازند).

آیا توانسته ایم به عبودیت یقین برسیم که بزرگترین مراتب دین و بالاتر از اسلام و ایمان است و در نتیجه ی آن، هر ذره ای از شک یا تردید را از قلب خودمان بیرون نماییم؟

از امور غم انگیز و اندوهناک که در زندگی مؤمن روی می دهد، این است که در هنگام عظمت دادن دین به منزلت یقین و قرار دادن آن به عنوان شریف ترین منزل دین، در مقابل او کسی ظاهر می شود که می گوید: هیچ کسی به حقیقت مطلق همسان چیزی است که در قرآن وجود دارد! مؤمنان با نفسشان جهاد می کنند تا یقین حاصل کنند، و چنین افراد بیچاره ای با نفسشان می جنگند تا آن که شک کنند!

هرگاه زندگی نامه ی امامان دین را مطالعه می کنیم، می بینیم که آنها برای رسیدن به یقین کوشش می کردند و وقتی نوشته های بعضی از فلاسفه را می بینیم، آنها در تلاش بودند تا شک نمایند و تردید داشته باشد و در حیرت و سرگشتگی قرار بگیرند. چقدر این دو گروه با یکدیگر فرق می کنند.



آنچه انجام نداده‌ایم، ولی در باره‌ی آن بازخواست می‌شویم

وقتی انسان در روز قیامت می‌ایستد و پرونده‌ی اعمالش به او داده می‌شود و از محتویات آن اطلاع می‌یابد، بسیاری از خطاهایی را که انجام داده در پرونده‌ی اعمال خود می‌بینید و این در حالی است که می‌دانست این اعمال را روزی خواهد دید...

اما انسان در این روز به ناگاه و به طور گیج کننده، اعمالی را در پرونده‌اش می‌بیند که آنها را انجام نداده، ولی آنها نوشته شده‌اند و در پرونده‌ی اعمالش دیده می‌شود و برای آن مورد حساب و کتاب قرار می‌گیرد...

گاهی انسان در پرونده‌ی اعمالش، خطاهای ده‌ها و بلکه صدها و بلکه میلیون‌ها نفر دیده می‌شود.

تمامی آنها در پرونده‌ی اعمال بدش نوشته شده و الله تعالی او را مورد حساب و کتاب قرار می‌دهد...

اما این اعمالی که انجام نشده از کجا آمده‌اند؟ و چگونه شخصی به علت خطاهایی که انجام نداده مورد حساب و کتاب قرار می‌گیرد؟
این دو آیه‌ی عجیب را بشنوید، از این حقیقت ترسناک پرده بر می‌دارند:

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ﴾

[النحل: ۲۵] (تا در روز قیامت بار [گناهان] خودشان را به طور کامل بردارند و بار [گناهان] کسانی که آنها را گمراه نموده‌اند).

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ [العنکبوت: ۱۳] (تا بارهای

سنگین [گناهشان] و بارهایی سنگین [گناه دیگران] را به همراه بار سنگین خود بر دوش حمل نمایند).

یا الله! چه بسا سخنانی که در جمعی بر زبان آورده‌ایم و در مورد الله تعالی بدون علم و آگاهی سخن گفته‌ایم، در نتیجه یکی از اهل آن جمع تأثیر گرفته است و بر انجام گناه جسارت پیدا کرده و در نتیجه‌ی آن، گناه او نیز در پرونده‌ی اعمال ما ثبت شده؛ در حالی که به آن علمی نداشتیم! هر بار که گناه آن شخص تکرار می‌شود، در پرونده‌ی اعمال ما نیز ثبت می‌شود، تا به شومی آن جسارت به دین و دینداری برسیم!!

چه بسیار مقاله‌هایی که شخصی آن را نوشته و بر هزاران خواننده‌ی دیگر اثر نموده و در نتیجه باعث آسان‌گیری آنها در حکم شرعی شده است. بعد از آن نیز افراد متأثر با نقل این شبهه، بر هزاران نفر دیگر تأثیر گذاشته‌اند...

این نویسنده در روز قیامت، گناهان هزاران هزار نفر از انسان‌هایی که حتی آنان را نمی‌شناخت، در پرونده‌ی اعمال خود می‌بیند!!

چه بسیاری افرادی که منتسب به عالم بوده‌اند و در نتیجه‌ی غرب زدگی پلید، مسائلی را در شرع بیان داشته‌اند که از شرع نبوده و در نتیجه‌ی آن، میلیون‌ها نفر فریب خورده‌اند. آنان به ریش، عبا و لحن سخن او که شبیه لحن علماء بوده است، اعتماد کرده‌اند. در نتیجه‌ی این کار، به دین

در درون انسانها توهین شده و آنان گرفتار اقوال شاذ فقهی و شبهات اعتقادی شده‌اند که قبل از آن، در مورد آنها در سلامت بوده‌اند!!

بعضی از مردم در این پندارند که زیاد شدن مخاطبان، دلیلی بر کامل بودن خطاب است. حتی یکی از آنها را می‌بینی که می‌گوید: در سخنرانی این مرد، تعداد زیادی از مردم حضور داشتند و به سخنان او گوش دادند! این بیچاره نمی‌داند که زیاد شدن تعداد شنوندگان به معنای زیاد شدن قربانیان است، و نمی‌داند که این زیاد شدن تعداد شنوندگان به معنای اضافه شدن بار گناهان آنها بر بار گناهان سخنران است و او باید آنها را نیز در روز قیامت حمل کند...

قسم به الله، اگر انسان با خودش خلوت کند و گناهان خود را یادآور شود، می‌فهمد که این گناهان برای بدبخت شدن در آخرت کافی است، چه برسد به این که بار گناهان افراد دیگری را نیز بر دوش بکشد! قسم به الله بسیار زیانکار است، شخصی که خود را در روز قیامت میان آتش سوزان می‌بیند، اما نه به خاطر گناهان خود، بلکه به بخاطر گناه دیگری مجازات شده است!

این فقط در مورد جسارت در حکمی شرعی است که شخصی آن را به سلیقه‌ی خود نیکو دانسته و از تبعات آن در آینده غافل بوده است. وقتی چنین امری به این شدت خطرناک است، پس چگونه ما در برابر آن غفلت می‌ورزیم؟! این امری است که باعث در پرده قرار گرفتن قلب می‌شود، تا آن که شخص از ترس و هراس‌هایی غافل می‌ماند که از بند کفشش به او نزدیک‌تر می‌باشند.

ای برادر والا مقام! قسم به الله، آن چیزی را برای تو دوست دارم که برای خودم دوست می‌دارم. وای بر ما ای بردار گرامی! وقتی که در

اجتماعی شرعی وارد می‌شویم، این سخن الله تعالی را برای خودمان بخوانیم:

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ﴾

[النحل: ۲۵] (تا در روز قیامت بار [گناهان] خودشان را به طور کامل بردارند و بار [گناهان] کسانی که آنها را گمراه نموده‌اند).

همچنین الله سبحانه که می‌فرماید:

﴿وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ [العنكبوت: ۱۳] (تا بارهای

سنگین [گناهشان] و بارهایی سنگین [گناه دیگران] را به همراه بار سنگین خود بر دوش حمل نمایند).

پس وای بر ما که تسلیم گناهانمان می‌شویم، به علاوه‌ی آن که تسلیم گناهان دیگران نیز می‌گردیم!



خاتمه

نظرات و دیدگاه‌هایی درباره‌ی معانی ایمان و دینداری که قرآن آنها را عرضه داشته بیان کردیم. که یاد نمودن آخرت، دیدار الله تعالی و شرح قرآن درباره‌ی اتفاقاتی که در آن روز نزدیک واقع می‌شوند را در بر می‌گیرد.

همچنین توصیفی که قرآن درباره‌ی قسوت قلب بیان می‌دارد تا آنجا که از سنگ نیز سخت‌تر می‌شود. همچنین توجه به دنیا بیشتر از توجه ما به نماز صبح می‌باشد تا آنجا که بعضی از ما تفریحات را بر نماز اولویت می‌دهیم. همچنین تصویر کسانی که شبانه نماز شب می‌خوانند به شکلی که قرآن آن را ترسیم نموده است، بیان شد. همچنین دوری جستن از وقوع نفاق که در نتیجه‌ی سبک شماری بعضی از امور می‌باشد. همچنین در آن بزرگداشت منزلت تسبیح (سبحان الله گفتن) توسط قرآن بیان شد تا آنجا که عالم اطراف ما به آن مشغول می‌باشد. همچنین در مورد غفلت بسیاری از ما نسبت به توکل و نتایج آن سخن به میان آمد. همچنین به قطعی قلمداد کردن و اعتماد داشتن و یقین به چیزهایی که الله تعالی و رسولش ﷺ بیان داشته‌اند، پرداخته شد تا آن که توسط آن مؤمن به بالاترین مراتب دین برسد و در آخر از امر عجیبی صحبت شد که برای

شخصی بدی‌هایی در پرونده‌ی اعمالش نوشته شده است که او آنها را انجام نداده است.

این معانی ایمانی تنها نمونه‌های بسیار کوچکی هستند که قرآن آنها را در بر گرفته و با مثال‌ها، داستان‌ها، برهان‌ها و هشدارهایش به آن پرداخته است. در نکات قرآنی، دریایی وجود دارد که ساحلش نامعلوم است و شامل حقایق دین و رازهای ارتباط به خداوند و امور ریزی است که تعامل به خالق جل و علا را مشخص می‌کنند.

ای خواننده‌ی گرامی! به اذن الله شما در برابر تدبّر در قرآن، نفع رساندن به اهل آن و دوستان ایمانی، رسیدن به حقایق دین و دینداری و پیمودن راهایی به سوی الله سبحانه ناتوان نیستی.

الله اعلم، صلی الله و سلم علی نبینا محمد و آله و صحبه اجمعین.